

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تعلیم و تربیت در نهج البلاغه

نویسنده : عبدالمجید زهاذت

منبع : کتابخانه فکر ساری تبیلر

www.IRPDF.com

بزرگترین منبع کتابهای الکترونیکی رایگان

اهدا

يا ايها العزيز مسنا و اهلنا الضر و جئنا ببضاعة مزجاء فاوف لنا الكيل و تصدق علينا ان الله يجزى المتصدقين.

يوسف (۱۲) آيه ۸۸

تقديم به آستان مقدس عزيز مصر وجود، حضرت مهدي موعود (عجل الله تعالى فرجه)

پيشگفتار

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا و حبيب قلوبنا و طيب نفوسنا محمد صلى الله عليه و آله و آله الطاهرين و لاسيما بقيه الله في الارضين و اللعنة على اعدائهم اجمعين الى يوم الدين.

قال الله عزوجل: لقد من الله على المؤمنين اذ بعث فيهم رسولا من انفسهم يتلوا عليهم آياته و يزيكهم و يعلمهم الكتاب و الحكمة و ان كانوا من قبل لفي ضلال مبين (۱) ؛

خدا بر اهل ايمان منت گذاشت كه رسولى از خود آنها در ميان آنان برانگيخت كه بر آنها آيات خدا را تلاوت كند و نفوس آنان را از هر نقص و آلايش پاك گرداند و به آنان احكام شريعت و حقايق حكمت بياموزد، هر چند كه قبل از آن در گمراهي آشكاري بودند.

موضوع تعليم و تربيت «انسان» است و طراحي نظام صحيح و جامعي براي تعليم و تربيت انسان، تنها از ناحيه وحى ممكن خواهد بود. قرآن كتاب انسان سازى و على عليه السلام ترجمان و مبين قرآن است. (۲)

چه كسى غير از آن حضرت مى تواند مفسر كتاب خدا باشد؟ همو كه اعلم به وحى و سنت و سيره نبوى و اسبق به ايمان و اقرب به پيامبر اكرم صلى الله عليه و آله است. (۳)

در قسمتى از خطبه قاصعه در معرفى خود مى فرمايد:

من در دوران نوجوانى، بزرگان و شجاعان عرب را به خاك افكندم و شاخه هاى بلند درخت قبيله ربيعه و مضر را درهم شكستم؛ شما به خوبى موقعيت مرا از نظر خويشاوندى و قرابت و منزلت و مقام ويژه نسبت به رسول خدا مى دانيد؛ او مرا در دامن خويش پرورش داد؛ من كودك بودم، او همچون فرزندش مرا در آغوش خويش

می فشرد و در استراحتگاه مخصوصش جای می داد، بدنش به بدنم می چسبید و بوی پاکیزه او را استشمام می کردم؛ غذا را می جوید و در دهانم می گذاشت. هرگز دروغی در گفتارم نیافت و اشتباهی در کردارم پیدا نمود ...

من همچون سایه ای به دنبال آن حضرت حرکت می کردم و او هر روز نکته تازه ای از اخلاق نیک برای من آشکار می ساخت و مرا فرمان می داد که به او اقتدا کنم. مدتی از سال، مجاور کوه حرا می شد، تنها من او را مشاهده می کردم و کسی جز من او را نمی دید. در آن روز غیر از خانه رسول خدا، خانه ای که اسلام در آن راه یافته باشد وجود نداشت. تنها خانه آن حضرت بود که او و خدیجه و من نفر سوم آنها اسلام را پذیرفته بودیم. من نور وحی و رسالت رامی دیدم و نسیم نبوت را استشمام می کردم. به هنگام نزول وحی بر رسول خدا، صدای ناله ای را شنیدم؛ از آن حضرت پرسیدم: این ناله چیست؟ فرمود: این شیطان است که از پرستش خویش مایوس گردیده؛ تو آنچه را که من می شنوم می شنوی و آنچه را می بینم می بینی، تنها فرق میان من و تو این است که تو پیغمبر نیستی، بلکه وزیر منی و بر طریق و جاده خیر قرار داری؛ من همواره با او بودم ... (۴)

در جای دیگر می فرماید:

یا کمیل ان رسول الله صلی الله علیه وآله ادبه الله وهو ادبني وانا اؤدب المؤمنین و اورث ادب المکرمین؛ (۵)

ای کمیل! پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله را خدا تربیت کرد و آن حضرت مرا تربیت نمود و من نیز اهل ایمان را تربیت نموده و آداب پسندیده را به آنها یاد می دهم.

پس در وادی حیرت و سرگردانی انسانها بین مذاهب و مکاتب گوناگون، گوش جان به فرمان مطاع مبارکش می سپاریم که فرمود:

فاستمعوا من ربانیکم واحضروه قلوبکم واستیقظوا ان هتف بکم؛ (۶)

به سخن مرد خدا و مربی الهی خویش گوش فرا دهید و دل های خود را در پیشگاه او حاضر سازید و هنگامی که به خاطر احساس خطر فریاد می کشد، بیدار شوید.

برای بررسی صحیح و مفید مبحث «تعلیم و تربیت»، از دریای بیکران معارف الهی نهج البلاغه بهره مند خواهیم گشت و گرچه غور در این بحر عظیم و استخراج مرواریدهای درخشان آن غواص ماهری را باید، لکن:

آب دریا را اگر نتوان کشید هم به قدر تشنگی باید چشید

ما در این نوشتار، «تعلیم و تربیت» در نهج البلاغه را در دو بخش و هر دو بخش را در دو فصل مورد بررسی قرار داده ایم. امید است مقبول درگاه خدای تعالی و مورد استفاده خوانندگان گرامی قرار گیرد. (۷)

بارالها! توفیق تادب به آداب الهی را به ما عنایت فرما.

از خدا جوییم توفیق ادب بی ادب محروم ماند از لطف رب (۸)

رینا تقبل منا انک انت السميع العليم (۹) ؛ والحمد لله رب العالمين.

حوزه علمیه قم

عبدالمجید زهدات

رمضان المبارک ۱۴۱۵ / بهمن ۱۳۷۳

پی نوشتها:

- (۱) آل عمران (۳) آیه ۱۶۴.
- (۲) نهج البلاغه، خطبه ۱۲۵: «هذا القرآن انما هو خط مستور بين الدفتين لا ينطق بلسان ولا بد له من ترجمان.»
- (۳) یکی از فضایل امیرالمؤمنین علیه السلام حدیث اشباه است که مورد اتفاق فریقین می باشد. علامه امینی در جلد سوم الغدير، صفحه ۳۵۵ تحت عنوان «حدیث الاشباه» می نویسد:
«هذا الحديث الذي رواه الحموي في معجمه نقلا عن تاريخ ابن بشران قد اصفق على روايته الفريقان غير ان له الفاظا مختلفة و اليك نصوصها: اخرج امام الحنابلة احمد عن عبدالرزاق باسناده المذكور بلفظ: من اراد ان ينظر الى آدم في علمه و الى نوح في فهمه و الى ابراهيم في خلقه و الى موسى في مناجاته و الى عيسى في سنته و الى محمد في تمامه و كماله فلينظر الى هذا الرجل المقبل فتناول الناس فاذا هم بعلي بن ابي طالب كانما ينقلع من صلب و ينحط من جبل. اخرج ابوبكر احمد بن الحسين البيهقي ...»
- (۴) برای مطالعه ادله برتری علی علیه السلام بر سایر صحابه، رجوع کنید به یوسف بن مطهر حلّی، کشف المراد فی تجرید الاعتقاد، المسألة السابعة فی ان علیا علیه السلام افضل الصحابة.

- (۵) نهج البلاغه، خطبه ۱۹۲.
- (۶) بحارالانوار، ج ۷۷، ص ۲۶۸.
- (۷) نهج البلاغه، خطبه ۱۰۸.
- (۸) شایان ذکر است که شماره خطب و رسائل و حکم بر طبق نهج البلاغه «صبحی صالح» و «المعجم المفهرس لالفاظ نهج البلاغه» محمد دشتی و کاظم محمدی می باشد.
- (۹) مثنوی معنوی.
- (۱۰) بقره (۲) آیه ۱۲۷.

بخش اول: تعلیم و تعلم

فصل اول: ارزش علم

۱. فضیلت علم

۲. ترغیب و تشویق به فراگیری دانش

۳. نکوهش جهل و نادانی

۱. فضیلت علم

علم، میراثی گرانبها

قال علیه السلام: العلم وراثه کریمه والآداب حلل مجدده والفکر مرآه صافیه؛ (۱)

دانش، میراثی گرانبها و آداب، زینتی دایمی و فکر، آینه ای است صاف و شفاف.

در این حکمت استعاراتی به کار رفته است:

۱. از «علم» تعبیر به «میراث» شده، به این مناسبت که همان گونه که فرزند، مال و ثروت را از پدر به ارث می برد، هر عالمی هم علم و دانش را از استادش به ارث برده. از آن جا که در میراث دانش خصوصیتی است که در میراث مال وجود ندارد، میراث علم به کرامت و ارزشمند بودن توصیف شده: «وراثه کریمه». منشا این خصوصیت، بقای علم و فنای مال و ثروت است. مالی را که فرزند از پدر به ارث می برد در معرض فنا و نابودی است، در حالی که علم و دانش باقی و از خطراتی که مال را تهدید می کند در امان است.

در سایر روایات نیز از علم تعبیر به میراث و از علما تعبیر به ورثه شده است:

قال امیرالمؤمنین علیه السلام: العلم وراثه کریمه والآداب حلل حسان والفکر مرآه صافیه والاعتبار منذر ناصح وکفی بک ادبا لفسک ترکک ما کرهته لغيرک؛ (۲)

دانش، میراثی ارزشمند و آداب، زیوری نیکو و فکر، آینه ای درخشنده و شفاف و حوادث عبرت انگیز بیم دهنده و اندرزگوست و برای تادیب خویشان همین بس که آنچه برای دیگران نمی پسندی ترک کنی.

عن ابی عبدالله علیه السلام قال: ان العلماء ورثة الانبياء وذلك ان الانبياء لم يورثوا درهما ولا دينارا وانما اورثوا احاديث من احاديثهم فمن اخذ بشيء منها اخذ حظا وافرا فانظروا علمكم هذا عمن تاخذونه فان فينا اهل البيت في كل خلف عدولا ينفون عنه تحريف الغالين وانتحال المبطلين وتاويل الجاهلين؛ (۳)

دانشمندان و علمای دینی وارثان پیامبرانند، زیرا انبیا از خود درهم و دیناری به ارث نمی گذارند و آنچه از خود باقی می گذارند احادیثی است از احادیث آنها، هر که از آن احادیث بگیرد، بهره فراوانی برده؛ پس مواظب باشید دانش خود را از چه کسی می گیرید. همانا در بین ما اهل بیت در هر دوره جانشینان عادل هستند که تغییر دادن افراطی ها و بدعت گذاری خرابکاران و تاویل نادانان را از دین برمی دارند.

۲. از آداب و اخلاق پسندیده، به زیورهای متجدد و دایمی تعبیر گردیده، به این جهت که فضایل برای نفس زینت و زیورند، همان طوری که لباس و زیور آلات زینت بدن انسان می باشد. توصیف این زیورهای باطنی به تجدد و دوام، به این جهت است که به علت رسوخ در نفس، دایمی و با انسان همراه است.

۳. از فکر، تعبیر شده به «مرآة صافية»؛ یعنی آینه درخشانده و شفاف، زیرا همان طوری که آینه شفاف، اشکال و صورت های مقابل خود را به خوبی منعکس می نماید، فکر انسان نیز پرده از مجهولات تصویری و تصدیقی او برداشته و آنها را معلوم می کند و به تعبیر بعضی از شارحان نهج البلاغه، فکر به منزله اصطربلابی (۴) است روحانی. (۵)

شارح بحرانی رحمه الله در توضیح این حکمت و کلام نورانی می گوید:

الثالثة عشر: العلم وراثته كريمة وهو فضيلة النفس العاقلة وهو اشرف الكمالات التي تعتنى بها وبحسب ذلك كان وراثته كريمة من العلماء بل كان اكرم موروث ومكتسب واراد الوراثة المعنوية كقوله تعالى: فهب لي من لدنك وليا يرثني ويرث من آل يعقوب (۶)؛ اي العلم والحكمة.

الرابعة عشر: والآداب حلل مجددة واراد الآداب الشرعية ومكارم الاخلاق واستعار لها لفظ الحلل المجددة باعتبار دوام زينة الانسان بها وتجدد بهائه وحسنه وتهذيب نفسه على استمرار الزمان بلزومها واستخراج محاسنها كالحلل التي لا يزال تجدد على لابسها.

الخامسة عشر: والفكر مرآة صافية والفكر قد يراد به القوة المفكرة وقد يراد به حركة هذه القوة مطلقا اية حركة كانت وقد يراد به معنى آخر وعنى هنا القوة نفسها واستعار لها لفظ المرآة باعتبار انها اذا وجهت نحو تحصيل المطالب التصورية والتصديقية ادركها وتمثلت بها كما يتمثل في المرآة صور ما يحاذي بها؛ (۷)

سیزدهم: دانش، میراثی ارزشمند است و فضیلت و ارزشی است برای انسان. علم و دانش از بهترین کمالاتی است که مورد توجه است و به همین جهت میراثی گرانبها و ارزشمند از دانشمندان، بلکه گرانبهاترین چیزی است که از علما به ارث می رسد و به دست می آید. منظور از میراث، میراثی معنوی است، همان طوری که در قول خدای تعالی: فهب لی من لدنک ولیا یرثنی ویرث من آل یعقوب، میراث به معنای علم و حکمت است.

چهاردهم: آداب زینت های دایمی و همیشگی است. منظور آداب شرعی و فضایل اخلاقی است و این که از آداب تعبیر به زینت های دایمی شده، به این مناسبت است که آداب همیشه با انسان همراه است و ارزش و شخصیت انسان را استمرار می دهد، مثل زینت هایی که دایما آنها را می پوشد.

پانزدهم: فکر، آینه ای شفاف و درخشنده است، فکر گاهی به معنای قوه تفکر و گاهی به معنای فکر کردن و گاهی به معنای دیگر به کار می رود و در این جا به معنای قوه تفکر است و این که از فکر، تعبیر به آینه شفاف شده، به این خاطر است که همان طوری که آینه شفاف هر چه را در مقابل دارد نشان می دهد، فکر هم مطالبی را که به آن عرضه می گردد نشان می دهد؛ یعنی از مبادی، انسان را به مراد می رساند.

سعادت انسان در افزودن علم است

سئل عن الخیر ما هو؟ فقال علیه السلام: لیس الخیر ان یکثر مالک وولدک ولکن الخیر ان یکثر علمک؛ (۸)

از امام علیه السلام سؤال شد که خیر چیست؟ در جواب فرمودند: خیر این نیست که دارایی و فرزندان زیاد شود، بلکه خیر آن است که دانش و علمت افزون گردد.

خیر در چند آیه از قرآن به معنای مال و متاع دنیوی به کار رفته:

کتب علیکم اذا حضر احدکم الموت ان ترک خیرا الوصیة للوالدین و الاقربین بالمعروف حقا علی المتقین؛ (۹)

دستور داده شد که چون یکی از شما را مرگ فرا رسد، اگر دارای متاع دنیا است، وصیت کند برای پدر و مادر و خویشان به قدر متعارف، این کار سزاوار مقام پرهیزکاران است.

ایحسبون انما نمدهم به من مال و بنین نسارع لهم فی الخیرات بل لایشعرون؛ (۱۰)

آیا این مردم کافر می‌پندارند که ما آنها را مدد به مال و فرزندان می‌نماییم برای آن که می‌خواهیم در حق ایشان مساعدت و تعجیل به خیرات دنیا کنیم؟ برای امتحان است و آنها نمی‌فهمند.

و انه لحب الخیر لشدید؛ (۱۱)

و انسان بر حب مال دنیا سخت فریفته و بخیل است.

اگر مال و فرزند خیر است پس چگونه امام علیه السلام در این کلام، خیر بودن را از مال و فرزند سلب می‌نمایند؟

پاسخ این است که خیر دو قسم است: مطلق و مقید؛ خیر گاهی استعمال می‌شود در «خیر مطلق»؛ یعنی خیری که هیچ شری را در بر ندارد، و گاهی استعمال می‌شود در «خیر مقید»؛ یعنی خیری که برای همه و در همه حال خیر نیست. کلام امام علیه السلام به نحو سلب عموم است، نه عموم سلب؛ یعنی خیر محض افزایش علم و دانش است، نه زیادی مال و فرزند.

شارح بحرانی رحمه الله در بیان این حکمت گوید:

الخیر فی العرف العامی هو کثرة المال و القینات الدنیویة و فی عرف السالکین الی الله هو السعادة الاخریة و ما یکون وسیله الیها من الكمالات النفسانیة و ربما فسرہ قوم بما هو اعم من ذلك و قد نفی علیه السلام ان یکون الاول خیرا و ذلك لفنائہ و مفارقتہ و لما عساه ان یلحق بسببه من الشر فی الآخرة و فسرہ بالثانی و عد فیہ کمال القوى الانسانیة فکثرة العلم کمال القوى النظریة للنفس العاقله؛ (۱۲)

خیر در عرف عام، فراوانی و کثرت مال و لذا ید دنیوی است، و در اصطلاح سالکین الی الله، خوشبختی و سعادت اخروی است و کمالات نفسانیه ای که وسیله رسیدن به آن سعادت باشد؛ بعضی خیر را به اعم از این تفسیر نموده اند. در این کلام امام علیه السلام خیر بودن را از کامیابی های دنیوی نفی نموده، زیرا این لذت ها و کامیابی ها فانی است و از انسان جدا می‌گردد و چه بسا موجب رسیدن شر اخروی به انسان باشد و خیر را به معنای دوم تفسیر نموده و کمال قوای انسانی را خیر دانسته اند؛ پس کثرت علم کمال قوه نظریه نفس عاقله است.

امام پنجم حضرت باقر علیه السلام نیز از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل کرده اند که فرمودند: در غیر از تعلیم و تعلم خیری نیست.

قال رسول الله صلى الله عليه وآله: العالم والمتعلم شريكان في الاجر للعالم اجران وللمتعلم اجر ولاخير في سوى ذلك. (۱۳)

در غررالحکم از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شده که:

العلم اصل كل خير.

مقام و منزلت علما نزد پیامبران

قال عليه السلام: ان اولی الناس بالانبياء اعلمهم (اعلمهم) بما جاؤوا به ثم تلا عليه السلام: ان اولی الناس بابراهيم للذين اتبعوه وهذا النبي والذين آمنوا؛ (۱۴) و (۱۵)

نزدیک ترین مردم به پیامبران کسانی هستند که به تعالیم انبیا آگاه ترند؛ سپس این آیه را تلاوت فرمود:
نزدیک ترین مردم به ابراهیم کسانی هستند که از او پیروی کنند و این پیغمبر و امتش که اهل ایمانند.

مجلسی رحمه الله می گوید:

و فی بعض النسخ اعلمهم وهو اظهر؛ (۱۶)

در بعضی از نسخه ها به جای اعلمهم، اعلمهم آمده که با ظاهر کلام تطابق بیشتری دارد.

ابن ابی الحدید می گوید:

هكذا الرواية «اعلمهم»، والصحيح «اعلمهم» لان استدلاله بالآية يقتضى ذلك وكذا قوله فيما بعد «ان ولی محمد من اطاع الله» الى آخر الفصل ولم يذكر العلم وانما ذكر العمل؛ (۱۷)

اعلمهم روایت شده و حال آن که صحیح اعلمهم است، زیرا استدلال به آیه شریفه و کلام امام بعد از استدلال که فرمود: کسی دوست محمد است که از خدا پیروی و اطاعت نماید، تا آخر فصل، و این که حرفی از علم در میان نیست و سخن در مورد عمل است و عمل را ذکر نموده اند، دلیل است بر صحت اعلمهم نه اعلمهم.

ممکن است در جواب گفته شود: بین استدلال به آیه شریفه و کلمه «اعلمهم» هیچ منافاتی وجود ندارد، زیرا تبعیت و موافقت کامل با اوامر و نواهی پیامبران، زمانی حاصل می‌گردد که شخص به دستورات انبیا آگاهی لازم را داشته باشد و هر اندازه علم و آگاهی بیشتر به اوامر و نواهی داشته باشد، بهتر می‌تواند در عمل آنها را به کار گرفته و با انبیا توافق و تطابق داشته باشد و اطاعت بدون آگاهی ممکن نیست.

شارح بحرانی رحمه الله در تثبیت این مطلب می‌گوید:

و لما كان الغرض من الانبياء عليهم السلام جذب الخلق الى الله بطاعته فكل من ابلغ في الطاعة كان اشد موافقة لهم واقرب الى قلوبهم واقوى نسبة اليهم ولما لم يكن طاعتهم الا بالعلم بما جاؤوا به كان اعلم الناس بذلك اقربهم اليهم واوولاهم بهم وبرهان ذلك الآية المذكورة؛ (۱۸)

چون هدف از نبوت انبیا علیهم السلام توجه دادن مردم به خدای تعالی است که به وسیله طاعت حاصل می‌گردد، پس هر کس تلاش بیشتری در اطاعت داشته باشد، موافقت بیشتری با آنها دارد و نزد انبیا دارای قرب بیشتری خواهد بود و نسبت نزدیک تری با ایشان دارد؛ و چون اطاعت آنها بدون علم به دستورات و فرامین آنها میسر نیست، آگاه ترین مردم به دستورات آنها، نزدیک ترین و شایسته ترین مردم به انبیا می‌باشد؛ دلیل بر این مطلب آیه ای است که ذکر شده.

ارزش علم

قال عليه السلام: لا شرف كالعلم؛ (۱۹) هیچ شرافت و ارزشی همانند علم نیست.

در شرافت و ارزشمند بودن علم، روایات دیگری نیز از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام رسیده است:

قال عليه السلام: المودة اشبك الانساب و العلم اشرف الاحساب؛ (۲۰)

دوستی، ناگسسته ترین پیوندها، و دانش برترین افتخارات است.

قال عليه السلام: يتفاضل الناس بالعلوم والعقول لا بالاموال والاصول؛ (۲۱)

مردم به وسیله دانش و عقل بر یکدیگر برتری پیدا می‌کنند، نه به وسیله مال و ثروت و اصل و نسب.

قال عليه السلام: كفى بالعلم شرفا ان يدعيه من لا يحسنه ويفرح اذا نسب اليه، كفى بالجهل ذمابرا منه من هو فيه؛ (۲۲)

در شرافت و فضیلت علم همین اندازه کافی است که کسی هم که آن را ندارد، اگر به اونسیت داده شود خوشحال می گردد، و در مذمت جهل و نادانی همین بس که جاهل نیز خود را از آن بری می داند.

این مطلب منحصر به علم و جهل نیست، بلکه در شجاعت و جبن، کرم و بخل، عدالت و فسق و سایر اوصاف و سجایای متضاد، این قاعده جریان دارد؛ یعنی فاقد علم و کرم و عدالت را انتساب به آن شاد و از انتساب به جهل و بخل و فسق متنفر است.

تحسین صفات حمیده حتی به وسیله فاقدان آن صفات و تقبیح رذایل اخلاقی صفات ناپسند به وسیله واجدان آنها، ناشی از قوه ای است که خداوند در انسان قرارداده است:

فطرت الله التي فطر الناس عليها؛ (۲۳-۲۴)

فطرت و سرشت الهی است که انسان بر آن آفریده شده است.

علم بهتر است یا ثروت

قال کمیل بن زیاد: اخذ بیدی امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام فاخرجنی الی الجبان فلما اصحر تنفس الصعداء، ثم قال:

یا کمیل بن زیاد! ان هذه القلوب اوعیة، فخيرها اوعاها، فاحفظ عني ما اقول لك: الناس ثلاثة؛ فعالم رباني، ومتعلم على سبيل نجا، وهمج رعاع اتباع كل ناعق، يميلون مع كل ريح، لم يستضيئوا بنور العلم، ولم يلجؤوا الی ركن وثيق.

یا کمیل! العلم خیر من المال، العلم یحرسک وانت تحرس المال، والمال تنقصه النفقة، والعلم یزکو علی الانفاق، وصنيع المال یزول بزواله.

یا کمیل بن زیاد! معرفة العلم دین یدان به، به یکسب الانسان الطاعة فی حياته، وجمیل الاحدوثة بعد وفاته. والعلم حاکم، والمال محکوم علیه.

یا کمیل! هلك خزان الاموال وهم احياء والعلماء باقون مابقي الدهر: اعيانهم مفقوده، وامثالهم في القلوب موجوده؛ (۲۵)

کمیل می گوید: امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام دست مرا گرفت و به سوی قبرستان کوفه برد. هنگامی که به صحرا رسیدیم، آه پردردی کشید و فرمود:

ای کمیل بن زیاد! این دل ها همانند ظرف هاست که بهترین آنها ظرفی است که گنجایش و نگهداری اش بیشتر باشد؛ پس آنچه برای تو می گویم، حفظ کن و به یاد داشته باش؛ مردم سه گروهند: علمای الهی و دانش طلبانی که در راه نجات دنبال تحصیل علمند و احمقان بی سروپا که دنبال هر صدایی می دوند، با هر بادی حرکت می کنند، آنها با نور علم و دانش روشن نشده اند و به ستون محکمی پناه نبرده اند.

ای کمیل! علم بهتر از مال است؛ علم تو را پاسداری می کند، ولی تو باید حافظ مال باشی؛ مال با انفاق کم می شود، ولی علم با انفاق افزوده می گردد؛ دست پروردگان مال به مجرد زوال مال از بین می روند (ولی شاگردان علم پایدارند).

ای کمیل بن زیاد! شناخت علم آیینی است که با آن جزا داده می شود و بر همه فرض و لازم است؛ به وسیله آن انسان در دوران حیات اطاعت فرمان خدا می کند و بعد از وفات نام نیک از او می ماند؛ علم حاکم است و مال محکوم و مغلوب.

ای کمیل! ثروت اندوزان مرده اند، در حالی که ظاهرا در صف زندگانند، ولی دانشمندان تا دنیا برقرار است زنده اند خود آنها از بین مردم رفته اند ولی چهره آنها در آئینه دل ها نقش شده است.

کمیل بن زیاد نخعی کوفی از دوستان نزدیک حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام به شمار می رود. دعای مشهور کمیل نیز منسوب به اوست. وی به دست حجاج - لعنه الله - شهید گردید. خبر شهادتش را قبلا از حضرت شنیده بود و هنگام شهادت به حجاج می گوید:

لقد خبرنی امیرالمؤمنین علیه السلام انک قاتلی. (۲۶)

توضیح و شرح این بخش از کلام که در فضیلت علم است، تحت چهار عنوان بیان می گردد:

الف) مقدمه و زمینه کلام

کمیل می گوید: امیرالمؤمنین، علی بن ابی طالب علیه السلام دست مرا گرفت و به سوی قبرستان کوفه «جبان» برد. (جبان یا جبانۀ به صحرا و قبرستان گفته می شود).

از این جا معلوم می شود که تمام معارف را برای همه و در همه جا بیان نمی فرمودند و بعضی از تعالیم باید در مکان و زمان خاص و برای افراد نخبه و برگزیده بیان گردد تا از طریق آنها به دیگران منتقل شود.

نکته دیگر این که معارف عالیه را بدون مقدمه و آمادگی لازم و زمینه سازی مناسب نباید بیان کرد؛ لذا امام علیه السلام بعد از آن که کمیل را به صحرا برده و از سروصدا و هیاهو و اشتغالات دنیوی و ظلمات و تاریکی های دوران پس از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله جدا می کنند، برای آمادگی بیشتر در او و توجه دادن به اهمیت مطلبی که قرار است برای او بیان شود می فرمایند:

ای کمیل! بهترین قلب ها قلبی است که گنجایش و حفظ بیشتر داشته باشد؛ پس آنچه را می خواهیم برایت بگویم به خوبی حفظ نموده و به خاطر داشته باش. (۲۷)

ب) تقسیم بندی مردم به لحاظ علم و دانش
مراد از علم و دانش که مبنا و اساس این تقسیم قرار گرفته چیست؟

با در نظر گرفتن اقسام:

عالم ربانی، متعلم علی سبیل نجاه، و همج راع.

معلوم می شود منظور از علم، علمی است که امام صادق علیه السلام در روایت عنوان بصری، از آن تعبیر به نور فرموده اند:

لیس العلم بالتعلم انما هو نور یقع فی قلب من یرید الله تبارک و تعالی ان یرید ان یهدیه فان اردت العلم فاطلب اولاً فی نفسک حقیقۃ العبودیۃ؛ (۲۸)

علم به آموختن نیست، بلکه علم تنها نوری است که در قلب هر کس که خدا بخواهد او را هدایت کند می تابد؛ پس اگر علم می خواهی باید در مرحله اول، حقیقت بندگی خدا را در خود طلب کنی.

پس از آن که از حقیقت عبودیت سؤال نمود، حضرت فرمودند:

ثلاثة اشياء: ان لا يرى العبد لنفسه فيما خوله الله ملكا لان العبيد لا يكون لهم ملك يرون المال مال الله يضعونه حيث امرهم به، ولا يدبر العبد لنفسه تدبيرا، وجملة اشتغاله فيما امره تعالى به ونهاه عنه؛ (٣٩)

سه چیز است: بنده خدا برای خودش درباره آنچه خدا به وی سپرده ملکیتی نبیند، چرا که بندگان دارای ملک نمی باشند، همه اموال را مال خدا می بینند و در آن جا که خدا امر فرموده مصرف می نمایند و بنده خدا برای خودش مصلحت اندیشی و تدبیر نکند و تمام سعی و تلاش او مراعات اوامر و نواهی خدای تعالی باشد.

پر واضح است که صرف دانستن علوم رسمی و اندوختن اصطلاحات، انسان را به مقام عبودیت و سعادت ابدی و حیات طیبه نمی رساند. چه بسا دانشمندان علوم طبیعی و تجربی و حتی حافظان اصطلاحات دینی، که از دسترسی به حقیقت علم محروم مانده اند.

اما بیان تقسیم:

مردم یا عالم ربانی اند، یعنی حقیقتا خداشناس شده و مردم را در مسیر خداشناسی تربیت می کنند و یا در مسیر خداشناسی هستند و در غیر این دو صورت از حقیقت انسانیت خارجند، زیرا هدف از خلقت شناختن خدا و بندگی اوست:

وما خلقت الجن والانس الا ليعبدون. (٣٠)

و در تفسیر آیه شریفه چنین آمده: ای ليعرفون. (٣١)

کسانی که نه عالم و نه متعلمند، بی هدف با هر بادی به جهتی می روند و به هر نغمه ای دل می سپارند؛ اینها از انسانیت بهره ای نبرده اند.

از این جاست که در بعضی از روایات تقسیم به صورت ثنایی است نه ثلاثی:

عن ابی عبدالله علیه السلام: الناس اثنان: عالم ومتعلم وسائر الناس همج والهمج فی النار. (٣٢)

یعنی دسته سوم اصلا قابل اعتنا نیستند، تا این که قسمی جداگانه قرار گیرند، گرچه اکثریت با این دسته سوم است.

به قول شیخ بهائی رحمه الله: مفرد آوردن دو دسته اول: (عالم ربانی و متعلم علی سبیل نجاه) و جمع آوردن دسته سوم: همج راع اشاره به این نکته است که دو قسم اول کمتر و قسم سوم زیادند. (۳۳)

اما توضیح هریک از اقسام:

دسته اول: عالم ربانی: کلمه ربانی در قرآن کریم نیز آمده است:

ما کان لبشر ان یؤتیه الله الکتاب والحکم و النبوة ثم یقول للناس کونوا عبادا لی من دون الله ولکن کونوا ربانیین بما کنتم تعلمون الکتاب وبما کنتم تدرسون؛ (۳۴)

هیچ بشری که خدا وی را به رسالت برگزید و به او کتاب و حکمت و نبوت بخشید، او را نرسد که به مردم گوید: مرا به جای خدا پرستید، بلکه پیغمبران بر حسب وظیفه خود به مردم گویند: خدائشناس و خداپرست باشید، چنانچه از کتاب به دیگران این حقیقت را می آموزید و خود نیز می خوانید.

ربانی منسوب به رب است و الف و نون برای دلالت بر تعظیم و کثرت به آن اضافه شده، چنان که به شخص کثیراللحیة لحنی می گویند؛ بنابراین، ربانی کسی است که ربطش به خدا زیاد و اشتغالش به بندگی و عبودیت او بسیار باشد و نیز ربانی به کسی می گویند که پرورش مردم را با تدبیر در راه عبودیت و بندگی خدا به عهده دارد. (۳۵)

ابن اثیر در معنای کلمه ربانی می گوید:

وفی حدیث علی «الناس ثلاثة عالم ربانی...» هو منسوب الی الرب بزيادة الالف والنون للمبالغة وقيل من الرب بمعنی التریبة كانوا یربون المتعلمین بصغار العلوم قبل کبارها والربانی العالم الراسخ فی العلم والیدین او الذی یطلب بعلمه وجه الله تعالی وقيل العالم العامل المعلم؛

کلمه «ربانی» که در حدیث علی علیه السلام نیز آمده منسوب به «رب» است با الف و نون که برای مبالغه به آن اضافه شده؛ و گفته شده: از «رب» به معنای تربیت است، نظر به این که دانش آموزان را قبل از علوم برتر به درج با علوم و دانش های ابتدایی آموزش می دهند. و «ربانی»، عالم راسخ در علم و دین است، یا کسی است که دانش را فقط برای خدا می آموزد؛ و نیز گفته شده: «ربانی» عالم عاملی است که به دیگران نیز می آموزد.

دسته دوم: متعلم علی سبیل نجاه؛ جویندگان راه رستگاری: دانش طلبانی هستند که در راه سعادت و فلاح و رستگاری به دنبال کسب علمند. سبیل نجات همان صراط‌مستقیم است در میان راه های گوناگون و متفرق و انحرافی:

وان هذا صراطی مستقیما فاتبعوه ولا تتبعوا السبل فتفرق بکم عن سبیلہ ذلکم وصیکم به لعلکم تتقون؛ (۳۶)

و این است راه راست، پیروی آن کنید و از راه های دیگر که موجب تفرقه و پریشانی شماست و شما را از خدا جدا می کند، متابعت نکنید، این است سفارش خدا به شما، باشد که پرهیزکار شوید.

رسیدن به این راه مستقیم، تنها با آموختن و پیروی از عالم ربانی میسر می گردد. متعلم علی سبیل نجاه کسی است که به ندای ملکوتی امیر مؤمنان، علی علیه السلام دل می سپارد که فرمود:

این تذهب بکم المذاهب وتتیہ بکم الغیاب وتخدعکم الکواذب؟ ومن این تؤتون؟ وانی تؤفکون؟ ... فاستمعوا من ربانیکم؛ (۳۷)

این روش های گمراه کننده، شما را به کجا می کشد؟ تاریکی ها و ظلمات تا کی شما رامتحیر می سازد؟ دروغ پردازی ها تا کی شما را می فریبد؟ از کجا در شما نفوذ نموده، شما را اغفال می کنند؟ ... پس به سخن مربی الهی خویش گوش فرا دهید.

دسته سوم: همج رعاع؛ فرومایگان: از گروه سوم به علت حقارت و پستی و سقوط از انسانیت، تعبیر به همج رعاع نموده اند؛ یعنی پشه های ریز و کوچکی که حقیر و بی ارزش و پستند. همج بنا بر نقل جوهری، جمع کلمه همجه است، به معنای پشه ریزی که روی صورت و چشم چهارپایان می افتد. (۳۸)

اوصاف دیگر این گروه را در چهار جمله بیان می نمایند:

اتباع کل ناعق: این گروه از شدت حماقت، هر صدایی از هر جایی برخاست دنبالش می روند، بدون این که حق یا ناحق بودن آن را بررسی نمایند؛ مانند گله گوسفندی می مانند که با آواز هر چوپانی حرکت می کنند و به علت عدم ثبات در عقیده، دعوت هر دعوت کننده ای را بدون تامل می پذیرند. (۳۹)

یمیلون مع کل ریح: از شدت سستی و بی ارادگی و ضعف عقیده، دستخوش امواج و جوهای مخرب اجتماع می گردند، امروز بیعت کرده، فردا پیمان خود را می شکنند.

لم یستضیئوا بنور العلم: در ظلمت و جهل و نادانی باقی مانده و در پی خروج از تاریکی جهل به سوی فضای روشن علم و دانش نیستند.

لم یلجؤوا الی رکن وثیق: به تکیه گاه محکمی پناه نیاورده اند، یعنی عقیده محکم و راسخی ندارند تا در قبال هجوم امواج هولناک جهل و فساد و تاریکی، خود رانجات دهند.

ج) مقایسه بین علم و ثروت

در مقایسه بین علم و مال می فرمایند: ای کمیل! علم بهتر از مال است، زیرا:

العلم یحرسک وانت تحرس المال: علم تو را از وسوس شیطانی و فتنه ها حفظ می کند و حال آن که مال نه تنها حافظ تو نیست، بلکه تو باید حافظ و نگهدارنده آن باشی. این مطلب هم ضروری و مسلم است که آنچه حافظ انسان است، بهتر است برای او از آنچه انسان باید از آن نگهداری کند.

المال تنقصه النفقه والعلم یزکو علی الانفاق: ثروت و دارایی با خرج کردن و به دیگران دادن کم می شود و حال آن که علم و دانش با نشر آن افزون می گردد یا به سبب نشر آن افزون می گردد.

شیخ بهائی رحمه الله می گوید:

کلمه «علی» یجوز ان یکون بمعنی «مع» كما قالوا فی قوله تعالی: و ان ربک لذو مغفره للناس علی ظلمهم (۴۰) وان تکون للسببیه كما قالوه فی قوله تعالی: ولتکبروا الله علی ما هدیکم؛ (۴۲-۴۱)

کلمه «علی» ممکن است به معنای «مع» باشد، همان طوری که در قول خدای تعالی است: «و ان ربک لذو مغفره للناس علی ظلمهم» و نیز ممکن است برای سببیت باشد، همان طوری که در قول خدای تعالی این گونه است: «ولتکبروا الله علی ما هدیکم»؛ یعنی به سبب هدایت شما.

وصنیع المال یزول بزواله: آنچه از مال و ثروت به دست می آید، با از بین رفتن ثروت یا صاحب ثروت، بی اثر شده و از بین می رود؛ مثلاً صاحب ثروتی که از دنیا می رود، دیگر از آثار مال خود بهره ای ندارد، یا کسی که در اثر از بین رفتن ثروت و دارایی اش مجبور می شود املاک خود را به فروش رسانده و به طلب کاران بدهد،

دیگر از ثروت خود بهره ای ندارد و حال آن که آنچه از علم و دانش حاصل می شود باقی است، چه انسان در دنیا باشد چه نباشد.

معرفة العلم دین یدان به، به یکسب الانسان الطاعة فی حیاته وجمیل الاحدوثة بعد وفاته: شناخت علم آیینی است که باید آن را پذیرفت و یا به آن پاداش داده می شود. به وسیله علم و آگاهی و معرفت دینی است که انسان می تواند کسب طاعت نماید، یعنی کسی که معرفت دینی داشته باشد، مطیع خدای تعالی خواهد بود و بدون شناخت، اطاعت تحقق نمی پذیرد. (۴۳)

قرآن کریم در این باره می فرماید: انما یخشی الله من عباده العلماء. (۴۴)

به وسیله علم است که انسان از خود نام نیک بر جای می گذارد.

مجمع البحرین می گوید:

الاحدوثة ما یتحدث به الناس ومنه الحدیث «العلم به یکسب الانسان الطاعة فی حیاته وجمیل الاحدوثة بعد وفاته» ای الثناء والکلام الجمیل والاحدوثة مفرد الاحادیث؛

«احدوثة» یعنی موضوع صحبت مردم، این کلمه در حدیث «العلم به یکسب الانسان الطاعة فی حیاته و جمیل الاحدوثة بعد وفاته» یعنی ستایش و نام نیکو و خوش نامی، و «احدوثة» مفرد «احادیث» است.

شاعر شیرین سخن شیراز می گوید:

سعدیا مرد نکونام نمیرد هرگز مرده آن است که نامش به نکویی نبرند

هیچ یک از این خصوصیات در مال و ثروت نیست، یعنی آنچه موجب پیدا کردن راه طاعت و فرمانبرداری خدای تعالی و آنچه باعث به یادگار ماندن نام نیک برای انسان است، فقط علم و دانش است و آگاهی دینی نه صرف داشتن مال و ثروت.

العلم حاکم والمال محکوم علیه: حاکم بودن علم و دانش و محکوم بودن مال، و ثروت به این اعتبار است که هر تصرف صحیحی در مال، مبتنی و متوقف است بر دانش و آگاهی. حتی صرف مال و خرج کردن در زندگی

روزمره نیز باید طبق آگاهی و دانش لازم انجام گیرد و علم معاش یکی از علومی است که بدون به کارگیری آن زندگی روزمره مختل خواهد شد؛ از این دانش در روایات تعبیر شده به تقدیر المعیشه:

عن ابی جعفر علیه السلام: الكمال کل الكمال التفقه فی الدین والصبر علی النائبة وتقدير المعیشه؛ (۴۵)

کمال انسان و نهایت کمال او، به دست آوردن آگاهی و بینش دینی و صبر در بلا و اقتصاد و میانه روی در زندگی است.

محدث کاشانی می گوید:

التفقه فی الدین هو تحصیل البصیره فی العلوم الدینیة. والنائبة المصیبة وتقدير المعیشه تعدیلها بحیث لا یمیل الی طرفی الاسراف والتقتیر بل یكون قواما بین ذلك كما قال الله عزوجل؛ (۴۶)

تفقه در دین به معنای به دست آوردن آگاهی و بینش در علوم دینی است و نائبه به معنای بلا و مصیبت و تقدیر معیشت، تعدیل و توازن در زندگی است، به طوری که نه اسراف و زیاده روی باشد و نه تقتیر و خساست، بلکه بین این دو باشد، همان طوری که خدای تعالی فرموده است.

(د) مقایسه بین علما و ثروتمندان (۴۷)

هلک خزان الاموال وهم احياء والعلماء باقون مابقی الدهر اعیانهم مفقوده، وامثالهم فی القلوب موجوده.

ثروت اندوزان در حال حیات دنیوی گرچه به ظاهر زنده اند و همانند چهارپایان می خورند: ویاکلون کما تاکل الانعام (۴۸)، لکن در حقیقت مرده اند، زیرا در اثر غفلت از خالق خود بهره ای از حیات طیبه انسانی نبرده اند:

اموات غیر احياء ومايشعرون ايان یبعثون؛ (۴۹)

مردگانی هستند که از حیات بی بهره اند و شعور ندارند که چه هنگام برانگیخته خواهند شد.

مرده دل زنده تو دانی که کیست آن که ندارد به خدا اشتغال

در حالی که دانشمندان الهی تا دنیا باقی است هستند گرچه اجسام و بدن هایشان در بین مردم نباشد، ولی یاد آنها همراه با آثارشان برای همیشه باقی و جاویدان خواهد بود.

نظیر بیانی که در حکمت ۱۴۷ در مقایسه بین علم و ثروت گذشت، روایات دیگری از امیرالمؤمنین علیه السلام: نقل شده، از آن جمله:

قال عليه السلام: العلم افضل من المال بسبعة:

الاول: انه ميراث الانبياء والمال ميراث الفراعنة

الثاني: العلم لا ينقص بالفقرة والمال ينقص بها

الثالث: يحتاج المال الى الحافظ والعلم يحفظ صاحبه.

الرابع: العلم يدخل في الكفن ويبقى المال.

الخامس: المال يحصل للمؤمن والكافر والعلم لا يحصل الا للمؤمن خاصة.

السادس: جميع الناس يحتاجون الى صاحب العلم في امر دينهم ولا يحتاجون الى صاحب المال.

السابع: العلم يقوى الرجل على المرور على الصراط والمال يمنعه; (۵۰)

علم از هفت جهت بر مال برتری دارد:

اول: علم میراث پیامبران است و ثروت و مال میراث فراعنه.

دوم: علم با بخشش و انفاق کم نمی شود، و حال آن که ثروت با خرج کردن کم می شود.

سوم: ثروت احتیاج به نگهداری دارد و حال آن که علم نگهداری صاحب علم است.

چهارم: علم داخل کفن می شود و مال خارج از آن می ماند، یعنی ثمرات دانش برای پس از مرگ هم مفید و سودمند است.

پنجم: ثروت، هم به دست مؤمن می رسد و هم به دست کافر، و حال آن که علم فقط در دسترس مؤمن است.

ششم: تمام مردم در امر دینشان نیازمند به عالم و دانشمند ربانی اند، در حالی که به ثروتمندان خسیس نیازی ندارند.

هفتم: علم، انسان را برای عبور از صراط و رسیدن به بهشت و فردوس برین قوت و نیرومی بخشد، در حالی که ثروت مانع از عبورش می گردد. (یعنی ثروتی که در راه صحیح مصرف نشود مانع حیات طیبه اخروی و رفتن به بهشت می گردد).

همچنین از آن حضرت نقل شده که فرمودند:

ایها الناس اعلموا ان کمال الدین طلب العلم والعمل به وان طلب العلم اوجب علیکم من طلب المال ان المال مقسوم بینکم مضمون لکم قد قسمه عادل بینکم سیفی لکم به والعلم مخزون علیکم عند اهله قد امرتم بطلبه منهم فاطلبوه. واعلموا ان کثرة المال مفسدة للدين مقساء للقلوب، وان کثرة العلم والعمل به مصلحة للدين و سبب الی الجنة. والنفقات تنقص المال والعلم یزکو علی انفاقه فانفاقه بئنه الی حفظته و رواته؛ (۵۱)

ای مردم! بدانید که کمال دین طلب علم و عمل به آن است و طلب دانش بر شما واجب تر است از طلب مال، زیرا مال بین شما تقسیم و سهم شما از ثروت و مال تضمین گردیده و به عدالت بین شما قسمت شده و به شما خواهد رسید، و حال آن که علم برای شما نزد اهلش به ودیعه نهاده شده و به شما امر شده به دنبال آن بروید و آن را از اهلش طلب کنید. بدانید کثرت و فراوانی مال موجب فساد دین و قساوت قلب هاست، و حال آن که زیادی دانش و عمل به آن به صلاح و منفعت دین و وسیله ای است برای رسیدن شما به بهشت. بخشش و خرج کردن موجب کم شدن مال است، در حالی که علم به واسطه انفاق و بخشش رشد و نمو می یابد و انفاق علم، پخش و گسترش آن برای حافظان و راویان دانش است.

۲. ترغیب و تشویق به فراگیری دانش

سرعت در کسب دانش

قال علیه السلام: فبادروا العلم من قبل تصویح نبتة و من قبل ان تشغلوا بانفسکم عن مستثار العلم من عند اهله؛ (۵۲)

در فراگیری دانش پیش دستی کنید، قبل از آن که درخت آن بخشکد و پیش از آن که از استفاضه علم از اهلش وامانده و به خود مشغول گردید.

تصویح نبته، یعنی خشکیدن درخت دانش که به دو صورت ممکن است و در این عبارت دو احتمال است:

۱. درخت علم در خود انسان به خشکی گراید، یعنی در قوای ادراکی انسان رکود پیدا شود، یا این که قوای انسان مشغول امور دیگر غیر از فراگیری علم و دانش گردد و با وجود معلمی شایسته و کار آزموده، انسان از آموختن علم محروم گردد و درخت علم در او خشک شود.

۲. در علم رکود پیدا شود که رکود در علم ناشی از موت علما و دانشمندان و ازدست رفتن آثار آنهاست و تصویح نبته کنایه است از ارتحال آن حضرت.

یعنی، قبل از آن که درخت علم به خشکی گراید و امام و پیشوای شما از دنیارخت بربندد و از بین شما برود، در آموختن دانش از او پیش دستی کنید.

امام علیه السلام در این زمینه می فرمایند:

ایها الناس سلونی قبل ان تفقدونی فلانا بطرق السماء اعلم منی بطرق الارض قبل ان تشغبرجلها فتنه تطا فی خطامها وتذهب باحلام قومها؛ (۵۳)

ای مردم! پیش از آن که مرا از دست بدهید، از آنچه می خواهید از من بپرسید که من به راه های آسمان، از طرق زمین آشناترم. بپرسید پیش از آن که فتنه و فساد سرزمین شما را پایمال کند و سایه شوم خود را بر آن بگستراند و عقل های شما را دگرگون سازد.

همچنین می فرمایند:

فاسالونی قبل ان تفقدونی فوالذی نفسی بیده لا تسالونی عن شیء فیما بینکم و بین الساعه و لا عن فئه تهدی مئه و تضل مئه الا انباتکم بناعقها وقائدها وسائقها و مناخ رکابها ومحطرحالها ومن یقتل من اهلها قتلا ومن یموت منهم موتا. ولو قد فقدتمونی و نزلت بکم کرائه الامور و حوازی الخطوب لا طرق کثیر من السائلین و فشل کثیر من المسؤلین؛ (۵۴)

پیش از آن که مرا از دست بدهید، هر چه می خواهید از من بپرسید؛ سوگند به کسی که جانم در دست قدرت اوست، ممکن نیست از آنچه بین امروز تا قیامت واقع می شود و نه درباره گروهی که صد نفر را هدایت یا صد نفر را گمراه کنند از من پرسش کنید، جز آن که دعوت کننده و رهبر و آن کس که زمام این گروه را به دست دارد و جایگاه خیمه و خرگاه و محل اجتماع آنها و آنان که از گروهی کشته می شوند یا به مرگ طبیعی می میرند، از همه اینها شما را آگاه می سازم؛ اگر مرا از دست دهید و ناراحتی های زندگی و مشکلات بر شما فرو بارد، بسیاری از پرسش کنندگان سر در پیش افکنده و به حیرت فرو روند و بسیاری از کسانی که از آنها پرسش شده از پاسخ فرومانند.

فراگیری و فهم قرآن

قال عليه السلام: وتعلموا القرآن فانه احسن الحديث وتفقهوا فيه فانه ربيع القلوب؛ (۵۵)

قرآن را فراگیرید که بهترین گفته هاست و در آن بیندیشید که بهار دل هاست.

در نهج البلاغه به انحای گوناگون به قرآن توجه و اعتنای فراوان شده است:

۱. معرفی قرآن و صفات و آثار آن؛

۲. دستور به یادگیری و تدبر و تفکر و تفقه در قرآن؛

۳. ذکر کلمات و عبارات یا بعضی از آیات قرآن همراه با تفسیر و تبیین آن؛

۴. از آن جا که امام علیه السلام ترجمان و مفسر و مبین قرآن است، اساس و مبنای معارف نهج البلاغه، قرآن است. (۵۶)

تعلموا القرآن: درباره لزوم فراگیری قرآن در سخنان معصومان علیهم السلام تاکید فراوانی شده است:

امام صادق علیه السلام می فرمایند:

ينبغي للمؤمن ان لايموت حتى يتعلم القرآن او يكون في تعليمه؛ (۵۷)

برای مؤمن شایسته و سزاوار است که نمیرد، مگر این که قرآن را یاد گیرد یا در حال فراگیری آن باشد.

فانه احسن الحديث: توصيف قرآن به احسن الحديث، برگرفته از خود قرآن است که فرمود:

الله نزل احسن الحديث كتابا متشابهها مثاني تقشعر منه جلود الذين يخشون ربهم ثم تلين جلودهم وقلوبهم الى ذكر الله، ذلك هدى الله يهدي به من يشاء ومن يضل الله فما له من هادٍ (٥٨)

خدا بهترین سخن (قرآن) را نازل کرده که مطالبش به هم مربوط و به یکدیگر منعطف است؛ از تلاوت آن، خداترسان را لرزه بر اندام افتد و به آیات رحمت باز آرام و سکونت بخشد و دل هایشان را به ذکر خدا مشغول سازد؛ این هدایت خداست که هر که را بخواهد به آن رهبری فرماید و هر کس را خدا گمراه کند، هیچ هدایت کننده ای نخواهد یافت.

مجمع البحرين در معنای حدیث می گوید:

ما يرادف الكلام وسمى به لتجدده وحدثه شيئا فشيئا؛

حدیث، مرادف کلام است و به آن حدیث گفته شده، به خاطر این که به تدریج تجدد و حدوث پیدا می کند.

راغب در معنای حدیث می گوید:

كل كلام يبلغ الانسان من جهة السمع او الوحي في يقظته او منامه يقال له الحديث ؛

به هر سخنی که انسان می شنود یا از طریق وحی در بیداری یا خواب به او می رسد، حدیث گفته می شود.

طبرسی در معنای «احسن الحديث» می گوید:

يعنى القرآن سماه الله حديثا لانه كلام الله والكلام سمي حديثا كما يسمى كلام النبي صلى الله عليه وآله حديثا ولانه حديث التنزيل بعد ما تقدمه من الكتب المنزلة على الانبياء وهو احسن الحديث لفرط فصاحته ولاعجازه واشتماله على جميع ما يحتاج المكلف اليه من التنبيه على ادلة التوحيد والعدل وبيان احكام الشرع وغير ذلك من المواعظ وقصص الانبياء والترغيب والترهيب؛ (٥٩)

احسن الحدیث؛ یعنی قرآن؛ خدا قرآن را حدیث نامیده، زیرا: (اولاً) قرآن سخن خداست و سخن را حدیث می گویند، همان طوری که سخن پیغمبر صلی الله علیه و آله را حدیث می گویند؛ و (ثانیاً) قرآن تنزیل جدیدی است پس از کتابهایی که بر پیامبران قبلی نازل شده و بهترین سخنان است، به خاطر این که در نهایت فصاحت و اعجاز است و به خاطر این که تمام چیزهایی که بشر به آن نیازمند است در بردارد که عبارت است از: آگاهی و توجه دادن به ادله و براهین توحید و یگانگی خدا و عدل (صفات خدا) و بیان دستورهای شرع و غیر از اینها مثل نصایح و پندها و سرگذشت پیامبران سلف و ترغیب مردم به طاعت و بیم دادن آنها از عصیان.

تفقهوا فیه: تلاوت قرآن زمانی اثر لازم را خواهد داشت که همراه با تدبر و تفکر و فهمیدن معانی آن باشد.

امیر المؤمنین، علی علیه السلام در اوصاف متقین می فرماید:

اما اللیل فصافون اقدامهم تالین لاجزاء القرآن یرتلونها ترتیلاً یحزنون به انفسهم ویستثیرون به دواء دائهم. فاذا مروا بآیه فیها تشویق رکنوا الیها طمعا وتطلعت نفوسهم الیها شوقاً وظنوا انها نصب اعینهم واذا مروا بآیه فیها تخویف اصغوا الیها مسامح قلوبهم وظنوا ان زفر جهنم وشهیقتها فی اصول آذانهم؛ (۶۰)

متقین در شب همواره برپا ایستاده اند، قرآن را شمرده و با تدبیر تلاوت می کنند، با آن جان خویش را محزون می سازند و داروی درد خود را از آن می گیرند. هرگاه به آیه ای برسند که در آن تشویق باشد، با علاقه فراوان به آن روی آورند و روح و جانشان با شوق بسیار در آن خیره شود و آن را همواره نصب العین خود می سازند و هرگاه به آیه ای برخورد کنند که در آن بیم باشد، گوش دل خویشان را برای شنیدن آن باز می کنند و صدای ناله و به هم خوردن زبانه های آتش با آن وضع مهیبش، در درون گوششان طنین انداز است.

فانه ربیع القلوب (۶۱) این جمله به منزله علت است برای دو دستور قبلی تعلموا و تفقهوا. اگر انسان بخواهد دلش حیات تازه پیدا کند و از افسردگی و پژمردگی بیرون آید، باید به قرآن مراجعه نماید و آن را با تدبر و فهم تلاوت کند.

در همین خطبه بعد از این عبارت می فرماید:

واستشفوا بنوره فانه شفاء الصدور؛ (۶۲)

از نور آن شفا جوید که شفای دل هاست.

هم نشینی با دانشمندان
قال علیه السلام: واكثر مدارس العلماء ومناقشة الحكماء في تثبيت ماصح عليه امر بلادك واقامة مااستقام به
الناس قبلک؛ (۶۳)

با دانشمندان، زیاد به گفتگو بنشین و با حکما و اندیشمندان، بسیار به بحث پردازد درباره اموری که به وسیله آن
وضع کشورت اصلاح می شود و درباره آنچه موجب قوام کار مردم پیش از تو بوده.

فراگیری دانش و مجالست با علما برای تمام گروه ها و اقشار مردم لازم است، گرچه در این جا مخاطب امام
علیه السلام یکی از زمامداران است به نام مالک بن حارث اشترنخعی که از طرف حضرت، سرپرستی مردم و
اداره امور کشور مصر را به عهده گرفته است.

یکی از راه های یادگیری دانش، مجالست و همنشینی با دانشمندان است که علاوه بر یادگیری، آثار عملی
دیگری نیز دارد:

قال امیرالمؤمنین علیه السلام: من جالس العلماء وقر و من خالط الاندال حقر؛ (۶۴)

کسی که با علما همنشین باشد، عظمت و وقار می یابد و کسی که با فرومایگان همنشین گردد، پست و
کوچک می شود.

مجمع البحرين می گوید:

الوقار كسحاب الحلم والرزانه والسکینه والسکون والتوقیر: التعظیم والانذال جمع نذلة؛ وقار بروزن سحاب به
معنای بردباری و متانت و سنگینی و آرامش است و توقیر به معنای بزرگداشت و احترام است. انذال جمع نذلة
به معنای فرومایه و پست است.

لقمان در نصیحت و پند و اندرز به فرزندش می گوید:

یابنی صاحب العلماء وجالسهم وزرهم فی بیوتهم لعلک ان تشبههم فتکون منهم؛ (۶۵)

پسر من! با علما مصاحب و همنشین باش و به منزل آنها برای دیدار آنها برو، شاید با این آمد و شدو همنشینی،
تو از آنها شوی.

عالمی کہ مجالست او و یادگیری از او و حتی نگاه کردن به او عبادت است (۶۶) کدام عالم است؟

پاسخ به این سؤال با توجه به این دو روایت، به خوبی روشن می گردد:

قال رسول الله صلى الله عليه وآله: قالت الحواريون ليعسى يا روح الله من نجالس؟ قال من يذكركم الله رؤيته ويزيد في علمكم منطقه ويرغبكم في الآخرة عمله؛ (۶۷)

حواریون از حضرت عیسی علیه السلام پرسیدند: چه کسی را برای همنشین برگزینیم؟ پاسخ داد: کسی که دیدارش شما را یاد خدا اندازد و سخنش دانش شما را زیاد و کردارش شما را به آخرت تشویق نماید.

امام هفتم، موسی بن جعفر علیه السلام فرمودند:

لا تجالسوا عند كل عالم الا عالم يدعوكم من الخمس الى الخمس: من الشك الى اليقين، ومن الكبر الى التواضع، ومن الريا الى الاخلاص ومن العداوة الى النصيحة، ومن الرغبة الى الزهد؛ (۶۸)

با هر عالمی همنشین و هم مجلس نشوید، بلکه تنها با عالمی همنشین باشید که از پنج چیز شمارا به پنج چیز دعوت کند: شما را از شک به یقین، و از کبر به تواضع و فروتنی، و از ریا به اخلاص، و از دشمنی به خیر خواهی، و از دنیاپرستی به زهد.

خجالت نکشیدن در کسب دانش

قال عليه السلام: ولا يستحين احد اذا لم يعلم الشىء ان يتعلمه؛ (۶۹)

اگر چیزی را نمی دانید، از فرا گرفتن آن خجالت نکشید.

از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله روایت شده که فرمودند:

من لم يصبر على ذل التعلم ساعة بقى في ذل الجهل ابدا؛ (۷۰)

کسی که برای یادگیری و آموختن دانش ساعتی، کوچکی و ذلت را تحمل نکند، تا ابد در ذلت و خواری جهل و نادانی باقی می ماند.

امام صادق علیه السلام فرمودند:

من رق وجهه رق علمه؛ (۷۱)

کسی که از پرسیدن و یادگیری دانش خجالت بکشد، علمش اندک خواهد بود.

مجلسی قدس سره در شرح این روایت می گوید:

المراد برقة الوجه الاستحياء عن السؤال وطلب العلم وهو مذموم فانه لا حياء في طلب العلم ولا في اظهار الحق وانما الحياء عن الامر القبيح قال الله تعالى: و الله لا يستحيى من الحق (۷۲) و رقة العلم كناية عن قلته؛ (۷۳)

مقصود از «رقة الوجه» خجالت کشیدن از پرسش و به دست آوردن دانش است و این چیز ناپسندی است، زیرا در به دست آوردن دانش و اظهار حق، خجالت کشیدن بی جاست و خجالت کشیدن فقط در کار زشت جا دارد. خدای تعالی می فرماید: خدا از اظهار حق خجالت نمی کشد. و «رقة العلم» کنایه از کمی دانش است.

گنجایش پیمانه علم

قال عليه السلام: كل وعاء يضيق بما جعل فيه الا وعاء العلم فانه يتسع به؛ (۷۴)

هر ظرفی با ریختن چیزی در آن از گنجایش و فراگیری اش کم می شود مگر پیمانه علم که هرچه در آن از دانش قرار داده شود وسعت و فراگیری اش افزون می گردد.

ظرف ها و پیمانه های مادی و محسوس چون ظرفیت و گنجایش محدودی دارند، اگر چیزی در آنها قرار داده شود، به تدریج از ظرفیت آنها کاسته می گردد، و این مطلبی است ضروری و غیرقابل انکار.

اما ظرف علم و ادراک که نفس است و قوه دراکه نظر به این که اولاً مجرد است نه مادی، و ثانیاً هر ادراکی زمینه ساز ادراک دیگری است، با افزایش ادراکات گنجایش و ظرفیت بیشتری پیدا می کند و با پذیرش هر دانشی آمادگی پذیرش دانش های دیگری را پیدا می کند. (۷۵)

این کلام نورانی امیرالمؤمنین علیه السلام مؤیدی است برای براهینی که تجرد نفس و تجرد ادراک را اثبات می کند. (۷۶)

سیر نشدن از کسب دانش
قال علیه السلام: منهومان لا یشبعان طالب علم و طالب دنیا؛ (۷۷)

دو آزمندند که هرگز سیر نمی شوند: خواهان دانش و خواهان دنیا.

از امام صادق علیه السلام نیز روایت شده:

منهومان لا یشبعان منهوم علم و منهوم مال؛ (۷۸)

علامه مجلسی رحمه الله در شرح این روایت می گوید:

قال الجوهری: النهمة بلوغ الهمة فی الشیء. وقد نهیم بكذا فهو منهوم ای مولع به و فی الحدیث منهومان لا یشبعان منهوم بالمال و منهوم بالعلم.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرمایند:

منهومان لا یشبعان طالب علم و طالب دنیا، اما طالب العلم فیزداد ر ضی الرحمن و اما طالب الدنیا فیتمادی فی الطغیان؛ (۷۹)

دو آزمندند که هرگز سیر نمی شوند: خواهان دانش و خواهان دنیا؛ اما خواهان دانش رضایت خدا را می افزاید و اما خواهان دنیا در گمراهی و سرکشی پیش می رود.

مجمع البحرین ذیل این حدیث می گوید:

المنهوم فی الاصل هو الذی لا یشبع من الطعام من النهمة بالتحریک و هی افراط الشهوة فی الطعام؛

«منهوم» در اصل کسی است که از غذا سیر نمی شود؛ از «نهمه» گرفته شده، به معنای میل زیاد به خوردن غذا.

چرا طالب علم سیر نمی شود؟

سیر نشدن طالب علم به این علت است که علم در حد خاصی محدود نمی گردد.

قرآن کریم می فرماید:

وفوق کل ذی علم علیم. (۸۰)

همچنین در شرح حکمت ۲۰۵ گذشت که قوه مدرکه و ادراک از مجردات است و هر ادراکی زمینه ساز ادراک دیگری است.

چرا طالب دنیا سیر نمی شود؟

قرآن کریم می فرماید:

خلق الانسان هلوعا؛ (۸۱)

انسان مخلوقی است طبعا سخت حریص و بی صبر.

همچنین می فرماید:

وانه لخب الخیر لشدید؛ (۸۲)

انسان بر حب مال سخت فریفته و بخیل است.

پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله می فرمایند:

یشیب ابن آدم وتشب فیه خصلتان الحرص والامل؛ (۸۳)

انسان پیر می شود، در حالی که دو صفت در او جوان می شود: حرص و آرزو.

همچنین می فرمایند:

لو كان لابن آدم واديان من ذهب لابتغى من ورائهما ثالثا و لا يملا جوف ابن آدم الا التراب ويتوب الله على من تاب؛ (٨٤)

اگر انسان دو صحرا پر از طلا داشته باشد، صحرای سومی را طلب می کند و درون انسان را غیر از خاک چیز دیگری پر نمی کند و هرکس توبه کند خدا او را می پذیرد.

امام صادق علیه السلام می فرماید:

ان فيما نزل به الوحي من السماء لو ان لابن آدم واديين يسيلان ذهباً وفضةً لابتغى لهما ثالثا يابن آدم انما بطنك بحر من البحور وواد من الودية لا يملاها شيء الا التراب؛ (٨٥)

در آنچه به وسیله آن وحی از آسمان نازل شد چنین آمده: اگر انسان دو صحرا پر از طلا و نقره داشته باشد، سومی آنها را طلب می کند؛ ای انسان! شکم تو دریایی است از دریاها و صحرای است از صحراها که به جز خاک چیزی آن را پر نمی کند.

٣. نکوهش جهل و نادانی

سکوت دانشمندان

وفيهما حال الناس قبل البعثة قال عليه السلام: ... بارض عالمها ملجم وجاهلها مكرم؛ (٨٦)

در بیان حال مردم در زمان جاهلیت قبل از بعثت: ... در سرزمینی که دانشمندان به حکم اجبار لب فرو بسته و جاهلش گرامی داشته می شود.

یکی از مهم ترین عوامل رکود و عقب ماندگی جوامع بشری، این است که دانشمندان جامعه نمی توانند اظهار نظر کنند و صدای خود را به توده مردم برسانند، در حالی که از طرف مقابل، نادانان با در دست داشتن اهرم های قدرت و امکانات گوناگون تبلیغی، حرف باطل خود را به خورد مردم داده و گوش آنها را از اباطیل خودپر می کنند. در چنین جامعه ای دانشمندان در بند و جهال آزاد و رهايند.

مهر فروزنده چو پنهان شود شب پره بازیگر میدان شود

شاعر عرب می گوید:

سبحان من وضع الاشياء موضعها و فرق العز و الادلال تفریقا

کم عاقل عاقل اعیت مذاهبه و جاهل جاهل تلقاه مرزوقا

هذا الذی ترک الاوهام حائرة و جعل العالم التحریر زندیقا

پاک و منزه است خدایی که هر چیزی را در جای خود قرار داد و عزت و ذلت را به خوبی از هم جدا کرد.

چه بسیار عاقلی را می بینی که زندگی بر او سخت و دشوار گردیده و جاهلی را که باآسایش و فراخی زندگی می کند.

این همان چیزی است که اوهام را سرگردان و عالم نحیر را زندیق کرده است.

علت عمده سکوت دانشمندان و هیاهوی جهال و سردمداران باطل، این است که اهل باطل با تزویر و نیرنگ باطل ها را لباس حق می پوشانند؛ این جاست که دانشمندان و آگاهان به مسائل، از اظهار حق و ابطال باطل ناتوان گشته و نادانان به سرعت به سوی باطل گرایش پیدا می کنند.

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

فلو ان الباطل خالص من مزاج الحق لم یخف علی المرتدین ولو ان الحق خالص من لبس الباطل انقطعت عنه السن المعاندين ولكن یؤخذ من هذا ضغث و من هذا ضغث فیمزجان فهنالک یتولی الشیطان علی اولیائه وینجو الذین سبقت لهم من الله الحسنی؛ (۸۷)

اگر باطل کاملا از حق جدا می گردید، بر آنان که پی جوی حقیقتند پوشیده نمی ماند و چنانچه حق از باطل خالص می شد، زبان معاندان از آن قطع می گردید، ولی قسمتی از حق و قسمتی از باطل گرفته می شود سپس بایکدیگر آمیخته می گردد. این جاست که شیطان بر دوستان خود چیره می شود و تنها آنان که مورد حمایت خدا بوده اند نجات می یابند.

امام علیه السلام خطاب به معاویه - علیه الهاویة - می نویسند:

فماذا بعد الحق الا الضلال المبين وبعد البيان الا اللبس فاحذر الشبهه واشتمالها على لبستها فان الفتنة طالما اغدت جلابيبها واغشت الابصار ظلمتها؛ (۸۸)

آیا بعد از روشن شدن راه حق جز گمراهی آشکار چیزی هست؟ و آیا بعد از بیان واضح جز مغلطه و اشتباه کاری تصور می گردد؟ از اشتباه اندازی ها و غلطکاری ها بپرهیز، زیرا از دیر زمان، فتنه، پرده های سیاه خود را گسترده و با تاریکی خود دیده هایی را نابینا کرده است.

عالم نمایان

قال عليه السلام: وأخر قد تسمى عالما وليس به فاقتهس جهائل من جهال واضاليل من ضلال و نصب للناس اشراكا من حبال غرور وقول زور قد حمل الكتاب على آرائه وعطف الحق على اهوائه يؤمن الناس من العظائم ويهون كبير الجرائم. يقول: اقف عند الشبهات وفيها وقع؛ ويقول: اعتزل البدع وبينها اضطجع. فالصورة صورة انسان والقلب قلب حيوان لا يعرف باب الهدى فيتبعه ولا باب العمى فيصد عنه وذلك ميت الاحياء؛ (۸۹)

و دیگری که عالم نامیده می شود، در صورتی که عالم نیست، یک سلسله نادانی ها را از جمعی نادان فرا گرفته و مطالبی گمراه کننده از گمراهان آموخته، دام هایی از طناب های غرور و گفته های دروغین بر سر راه مردم افکنده، قرآن را بر میل و خواسته های خود تطبیق می دهد و حق را به هوس های خود تفسیر می کند، مردم را از گناهان بزرگ ایمنی می بخشد و جرایم بزرگ را در نظرها سبک جلوه می دهد. می گوید: از ارتکاب شبهات اجتناب می کنم، در حالی که در آنها غوطه ور است. می گوید: از بدعت ها کناره گرفته ام ولی در آنها غلط می زند. چهره او چهره انسان است و قلبش قلب حیوان؛ راه هدایت را نمی شناسد که از آن طریق برود و راه خطا و انحراف را تشخیص نمی دهد تا آن را مسدود کند و او مرده ای است در میان زندگان.

در این بخش از خطبه، امام علیه السلام به توصیف و شرح حال عالم نمایان جاهل پرداخته و پرده از چهره کریه آنها برمی دارند:

۱. عوام فریبی: در بین مردم تظاهر به علم و دانش نموده تا جایی که نزد مردم دانشمند شمرده می شوند آنها با دام های مکر و نیرنگ مردم را به خود جلب می نمایند.

۲. جهل و نادانی: آنها از علم و دانش بهره ای نبرده اند؛ بلکه اندوخته هایشان عبارت است از مطالب گمراه کننده ای که از گمراهان فرا گرفته اند. آنها به علت جهل و نادانی بیش از حد، مواضع شبهه را نمی شناسند، لذا مرتکب شبهات شده، در حالی که خیال می کنند از شبهه اجتناب نموده اند. همچنین در بدعت ها فرورفته و غوطه ورنند، در حالی که به خیال خود از بدعت ها برکنارند.

۳. هوا پرستی: آنها قرآن و تعالیم دین را تحریف نموده و بر طبق هوا و هوس خود تطبیق نموده و به میل خود تفسیر می کنند.

خود خواهی و هواپرستی عالم نمایان که همیشه در خدمت ستمکاران و حکام جور بوده اند، کار را به جایی رساند که هنوز پیکر مطهر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از روی زمین برداشته نشده و هنوز آوای ملکوتی حضرتش در گوش ها طنین انداز بود (من کنت مولاه فهذا علی مولاہ) (۹۰) (انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله وعترتی) (۹۱)، که جامعه اسلامی هدف تیرهای زهرآگین شبهات سامری های دوران قرار گرفت و مصداق کریمه وما محمد الا رسول قد خلت من قبله الرسل افان مات او قتل انقلبتم علی اعقابکم ومن ینقلب علی عقبیه فلن یضر الله شیئا وسیجزی الله الشاکرین (۹۲) گردید.

۴. انحطاط و سقوط از انسانیت: گرچه آنان در ظاهر به شکل انسان هستند، ولی در باطن حیوانند. مردگان حقیقی اند که در شکل زندگانند.

قرآن کریم درباره این افراد می فرماید:

ولقد ذرانا لجهنم کثیرا من الجن والانس لهم قلوب لایفقهون بها ولهم اعین لایبصرون بها ولهم آذان لایسمعون بها اولئک کالانعام بل هم اضل اولئک هم الغافلون؛ (۹۳)

و محققا بسیاری از جن و انس را برای جهنم واگذاریم، چه آن که آنها را دلهایی است بی ادراک و معرفت و دیده هایی بی نور بصیرت و گوش هایی ناشنوای حقیقت. آنها مانند چهار پایانند، بلکه بسی گمراه ترند (زیرا قوه ادراک مصلحت و مفسده را داشتند و باز عمل نکردند) آنها مردمی غافلند.

در آیه دیگر می فرماید:

ام تحسب ان اکثرهم یسمعون او یعقلون ان هم الا کالانعام بل هم اضل سبیلا؛ (۹۴)

یا پنداری که اکثر این کافران حرفی می شنوند یا فکر و تعقلی دارند؟ اینان در بی عقلی بس مانند چهارپایانند بلکه نادان و گمراه تر.

شاعر شیرین سخن شیراز می گوید:

صورت زیبای ظاهر هیچ نیست ای برادر سیرت زیبا بیار

دیو در مردم نیامیزد مترس بل بترس از مردمان دیوسار (۹۵)

از کسانی که با این اوصاف چهارگانه رهبری فکری جامعه بشری را به عهده می گیرند، جز تباهی و فساد نتیجه ای مورد انتظار نخواهد بود.

عالم نمایان جاهل دیو سیرت در مقام موعظه و هدایت مردم، آنان را از گناهان بزرگ ایمنی بخشیده و گناهان بزرگ را در نظر مردم سبک جلوه می دهند.

قرآن کریم می فرماید:

افامنوا مکر الله فلا یامن مکر الله الا القوم الخاسرون؛ (۹۶)

آیا از مکر خدا غافل و ایمن شده اند؟ از مکر خدا غافل نشوند، مگر مردم زیانکار.

امیر مؤمنان علی علیه السلام می فرماید:

القیه کل القیه من لم یقنط الناس من رحمۃ الله ولم یؤیسهم من روح الله و لم یؤمنهم من مکر الله؛ (۹۷)

دانشمند آگاه به دین، کسی است که مردم را از رحمت الهی نومید نکند و از لطف و محبت او مایوس نگرداند و از مجازات های غافلگیرانه او ایمن ننماید.

تاریکی جهل و نادانی

قال علیه السلام: لم یستضیئوا باضواء الحکمة ولم یقدحوا بزناد العلوم الثاقبة فهم فی ذلک کالانعام السائمة والصخور القاسیة؛ (۹۸)

با فروغ حکمت، عقل و خرد خویش را روشن نساخته و با آتش افروز دانش های روشنگر، فکر خود را شعله ور نموده، آنها در این کار همچون چهارپایان صحرایی و سنگ های سخت و نفوذناپذیرند.

امام علیه السلام در این کلام، جهال و نادان هایی که از فرامین و توصیه های معلمان و مربیان الهی سرپیچی نموده و از دانش آنها بی بهره اند را به دو چیز تشبیه نموده اند:

۱. انعام سائمه؛

۲. صخور قاسیه؛

شبیه انعام سائمه اند، زیرا همانند چهارپایان چرنده ای هستند که در شهوت بطن و فرج غوطه ور و هیچ قانون و رادع و مانعی برای خود قایل نیستند.

خدای تعالی در مورد این افراد می فرماید:

والذین كفروا يمتنعون وياكلون كما تاكل الانعام والنار مثوى لهم؛ (۹۹)

و آنان که کافر شدند و همانند چهارپایان به تمتع و شهوترانی و شکم پرستی پرداختند، عاقبت منزل آنها دوزخ خواهد بود.

در جای دیگر، چنین افرادی را از چهارپایان گمراه تر می خواند:

اولئك كالانعام بل هم اضل اولئك هم الغافلون (۱۰۰)

اما وجه شباهت این کور دلان غافل به صخور قاسیه، یعنی سنگ های نفوذ ناپذیر:

این گروه از مردم از هدایت های الهی و تعالیم مربیان دینی اثر نمی پذیرند و نورهدایت در قلب آنها وارد نمی شود، زیرا گرفتار بیماری مهلک و خطرناک قساوت قلب هستند.

قرآن کریم در این باره می فرماید:

ثم قست قلوبكم من بعد ذلك فهى كالحجارة او اشد قسوة وان من الحجرة لما يتفجر منه الانهار وان منها لما يشقق فيخرج منه الماء وان منها لما يهبط من خشية الله وما الله بغافل عما تعملون؛ (۱۰۱)

[خطاب به بنی اسرائیل می فرماید:]

پس با این همه سخت دل گشتید که دل هاتان چون سنگ یا سخت تر از سنگ شد، چه آن که برخی از سنگ هاست که زهرهای آب از آن بجوشد و برخی از سنگ ها شکافد و هم آب از آن بیرون آید و پاره ای دیگر از ترس خدا فرود آید. و ای سنگدلان! بترسید، که خدا غافل از کردار شما نیست.

در مذمت قساوت قلب و سنگدلی از معصومان: روایاتی رسیده است:

عن النبی صلی الله علیه وآله: ان ابعد الناس من الله القاسی القلب؛ (۱۰۲)

دورترین مردم از رحمت الهی، شخص سنگدل است.

امیرمؤمنان، علی علیه السلام می فرمایند:

من اعظم الشقاوة القساوة؛ (۱۰۳)

بزرگ ترین شقاوت ها سنگدلی است.

امام باقرعلیه السلام می فرمایند:

ما ضرب عبد بعقوبة اعظم من قسوة القلب؛ (۱۰۴)

بنده به عقوبتی بزرگ تر از سنگدلی مبتلا نشده است.

سستی در فراگیری علوم دینی

قال علیه السلام: ولا تكونوا كجفأة الجاهلیة لا فی الدین یتفقهون ولا عن الله یعقلون کقیض بیض فی اداح
یکون کسرھا وزرا و ینخرج حضانھا شرا؛ (۱۰۵)

مانند ستم پیشگان دوران جاهلیت نباشید که نه در پی آگاهی دینی بودند و نه در شناسائی خداوندیشه می کردند، مثل تخم افعی در لانه پرندگان که شکستن آن گناه است، زیرا گمان می رود تخم پرنده باشد، اما

جوجه آن شر و زیانبار است، یعنی ظاهر شما به حکم محیط اسلامی ایمان است، ولی در باطن صفات جاهلیت را دارید.

لا فی الدین یتفقہون: یکی از اوصاف ستم پیشگان جاهل و نادان، عدم تفقه در دین است، یعنی در پی به دست آوردن آگاهی های دینی و دستورها و قوانین شریعت نیستند و با لابلالی گری و بی بندوباری زمان جاهلیت خو گرفته اند.

این عبارت گرچه در لسان ردع و نهی است، لکن در معنا حث و تحریک است به تفقه در دین و شناخت شریعت.

قرآن درباره لزوم تفقه و شناخت دین می فرماید:

وما کان المؤمنون لینفروا کافه فلولاً نفر من کل فرقه منهم طائفه لیتفقہوا فی الدین ولینذروا قومهم اذا رجعوا الیهم لعلهم یحذرون؛ (۱۰۶)

و لازم نیست همه به سوی جهاد کوچ کنند، بلکه باید از هر فرقه ای عده ای برای آموختن دستورهای شرع و تحصیل آگاهی های دینی نزد پیامبر صلی الله علیه وآله بروند و پس از بازگشت به محل خود، مردم را نسبت به مسائل دین آگاه سازند، شاید که تبلیغ دین و بیان احکام در آنها مؤثر افتد و آنها را خدا ترس نماید.

تفقه در دین، یعنی به دست آوردن نظر شرع در تمام پدیده های زندگی شخصی و اجتماعی، و فقه به معنای عام و فراگیرش اصول و فروع را شامل می گردد. در کتب روایی بر لزوم تفقه در دین تأکید فراوان شده است. (۱۰۷)

ولا عن الله یعقلون: یکی دیگر از ویژگی های ستم پیشگان دوران جاهلیت، این است که شعور خداشناسی ندارند و در آیات و نشانه های خداوند تفکر و تدبر نمی کنند.

قرآن کریم، به ویژه در سوره روم، در مواضع متعدد دعوت به تفکر و تدبر در آیات الهی نموده است و با جملاتی از قبیل:

ان فی ذلک لآیات لقوم یسمعون؛ (۱۰۹) ان فی ذلک لآیات للعالمین؛ (۱۱۰) و ان فی ذلک لآیات لقوم یعقلون؛ (۱۱۱) بر ضرورت خداشناسی تأکید نموده است.

تعقل در خداوند به معنای تفکر در آیات و نشانه های الهی است، نه تفکر در ذات خدای تعالی، زیرا از تفکر در ذات خدای تعالی در شرع نهی اکید شده است و به جز سرگردانی و گمراهی و پریشانی نتیجه ای ندارد. (۱۱۲)

کقیض بیض فی اداح یکون کسرها وزرا ویخرج حضانهها شرا.

کسی که فهم و آگاهی دینی و شعور خداشناسی ندارد، همانند تخم افعی است که به علت این که در لانه پرندگان است محترم است، یعنی به ظاهر جزء امت اسلامی به شمار می رود و مال و جانس محترم است، در حالی که در باطن شر و مضر برای دین می باشد.

احتمال دیگر آن است که کلام امام علیه السلام مشتمل بر دو نهی جداگانه باشد:

لاتکونوا کجفاه الجاهلیه و لاتکونوا کقیض بیض.

خسارات سنگینی از ناحیه مشرکانی که به ظاهر اسلام را پذیرفته، لکن فهم دینی پیدا نکردند و به شعور خداشناسی دست نیافتند، بر پیکر جامعه اسلامی وارد شده است. تاریخ اسلام پر است از تهاجم های نظامی و تبلیغی این عناصر بر علیه اولیای الهی که گاه با کشیدن شمشیر و گاهی با جعل حدیث و دروغ پردازی و شایعات و وارونه جلوه دادن دین، در عمل دشمنی خود را آشکار نمودند.

نادان، نامتعادل است

قال علیه السلام: لاتری الجاهل الا مفرطا او مفرطا; (۱۱۳)

همیشه جاهل یا افراطگر یا تفریط کننده است.

اعتدال و میانه روی در شوون مختلف زندگی، از صفات حمیده است که ناشی از آگاهی و تفکر صحیح می باشد. تندروی و زیاده روی و در طرف مقابل سستی و کندروی از صفات رذیله و ناشی از عدم آگاهی و نداشتن تفکر صحیح است. (۱۱۴)

ذلت نادانی

قال علیه السلام: اذا ارذل الله عبدا حضر علیه العلم; (۱۱۵)

هر گاه خداوند بنده ای را به خاطر گناهانش پست شمارد، علم و دانش را از او منع می کند.

مجلسی رحمه الله در توضیح حضر علیه العلم می گوید:

ای لم یوفقه لتحصیله؛ (۱۱۶) او را موفق به تحصیل دانش نمی کند.

مستفاد از آیات کریمه قرآن، این است که خدای تعالی، دل هایی را به دلیل کفر، نفاق، تجاوز و ستمکاری مهر می زند، به طوری که دیگر از قبول و پذیرش حق محروم می گردند. (۱۱۷)

سعد از امام باقر علیه السلام روایت کرده که فرمودند:

ان القلوب اربعة : قلب فيه نفاق وايمان وقلب منكوس وقلب مطبوع وقلب ازهر اجرد. فقلت ما الازهر؟ قال: فيه كهيمته السراج فاما المطبوع فقلب المنافق واما الازهر فقلب المؤمن ان اعطاه شكر وان ابتلاه صبر واما المنكوس فقلب المشرك ثم قرا هذه الآية «افمن يمشى مكبا على وجهه اهدى امن يمشى سويا على صراط مستقيم» فاما القلب الذي فيه ايمان و نفاق فهم قوم كانوا بالطائف فان ادرك احدهم اجله نفاقه هلك وان ادركه على ايمانه نجا؛ (۱۱۸)

همانا دل ها چهارگونه اند: دلی که در آن نفاق و ایمان است و دلی که وارونه است و دلی که مهرخورده و چرک و زنگار روی آن را پوشیده است و دلی که تابناک و پاکیزه است. عرض کردم: دل تابناک کدام است؟ فرمود: دلی که چون چراغی در آن است و اما دل مهرخورده، دل منافق است و اما دل وارونه دل مشرک است. سپس این آیه را خواند: افمن يمشى مكبا على وجهه اهدى امن يمشى سويا على صراط مستقيم. (۱۱۹) اما آن دلی که در آن ایمان و نفاق، هر دو هست دل مردمی است که در شهر طایف بودند، پس هر کدام در حال نفاق مرگش می رسید هلاک بود، و اگر در حال ایمان اجلش می رسید رستگار بود. مجلسی رحمه الله در شرح «قوم كانوا بالطائف» می گوید: وذكرهم على التمثيل والمراد بهم الشاك ومن يتعبد الله على حرف. (۱۲۰)

پی نوشتها:

۱. نهج البلاغه، حکمت ۵.
۲. بحار الانوار، ج ۱، ص ۱۶۹. نظیر این روایت را سید رضی در کلمات قصار، حکمت ۳۶۵ آورده است: «الفکر مرآة صافية والاعتبار منذر ناصح وكفى ادبا لنفسك تجنبك ماكرهته لغيرك.»
۳. محمد بن یعقوب کلینی، اصول کافی، ج ۱، ص ۳۲.

۴. در معنای اصطراب گفته اند:

به یونانی استر ترازو بود که در سکه عدل ساز او بود اگر معنی ام باز پرسى زلاب بود هم به گفتار روم آفتاب پس آن کو مراد از سطرلاب جست ترازوی خورشید باشد درست

۵. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱۸، ص ۹۳.

۶. مریم (۱۹) آیه ۵ - ۶.

۷. ابن میثم بحرانی، شرح نهج البلاغه، ج ۵، ص ۲۴۰.

۸. نهج البلاغه، حکمت ۹۴.

۹. بقره (۲) آیه ۱۸۰.

۱۰. مؤمنون (۲۳) آیه ۵۵ و ۵۶

۱۱. عادیات (۱۰۰) آیه ۸.

۱۲. ابن میثم بحرانی، شرح نهج البلاغه، ج ۵، ص ۲۸۸.

۱۳. بحارالانوار، ج ۱، ص ۱۷۳.

۱۴. نهج البلاغه، حکمت ۹۶.

۱۵. آل عمران (۳) آیه ۶۸.

۱۶. بحارالانوار، ج ۱، ص ۱۸۳.

۱۷. شرح نهج البلاغه، ج ۱۸، ص ۲۵۲.

۱۸. شرح نهج البلاغه، ج ۵، ص ۲۸۹.

۱۹. نهج البلاغه، حکمت ۱۱۳.

۲۰. بحارالانوار، ج ۱، ص ۱۸۳.

۲۱. عبدالواحد بن محمد آمدی، غررالحکم.

۲۲. بحارالانوار، ج ۱، ص ۱۸۵.

۲۳. روم (۳۰) آیه ۳۰.

۲۴. مولوی می گوید:

این صدا در کوه دل ها بانگ چیست گه پر است از بانگ این گاهی تهی است هر کجا هست آن حکیم اوستاد بانگ او از کوه دل خالی مباد هست که کاوا ثنا می کند هست که آواز صدتا می کند

مرحوم مظفر در توضیح و تبیین این قوه درونی انسان می گوید:

«ان الله تعالى خلق في قلب الانسان حسا وجعله حجة عليه يدرك به محاسن الافعال ومقابحها وذلك الحس هو الضمير بمصطلح علم الاخلاق الحديث وقد يسمى بالقلب او العقل العملى او العقل المستقيم او الحس السليم عند قدماء الاخلاق. فهذا الحس في القلب او الضمير هو صوت الله المدوى في دخيلة نفوسنا يخاطبها به ويحاسبها عليه ونحن نجده كيف يؤنب مرتكب الرذيلة ويقر عين فاعل الفضيلة وهو موجود في قلب كل انسان وجميع الضمائر تتحد في الجواب عند استجوابها عن الافعال، فهي تشترك جميعا في التمييز بين الفضيلة

والرذيلة وان اختلفت في قوة هذا التمييز وضعفه كسائر قوى النفس اذتفاوت في الافراد قوة وضعفاً خدای تعالی در درون انسان حسی را خلق کرده و آن را حجت بر انسان قرار داده که به واسطه آن حس درونی، خوبی ها و بدی های کارها را تشخیص می دهد. این حس در اصطلاح علم اخلاق جدید «ضمیر» و نزد قدمای علم اخلاق «قلب» یا «عقل عملی» یا «عقل مستقیم» یا «حس سلیم» نامیده می شود. این حس درونی یا ضمیر، ندای طنین انداز الهی است که نفس انسان به واسطه آن صدا مخاطب و مورد محاسبه واقع می گردد. ما در درون خود می یابیم که این حس چگونه مرتکب کار ناپسند را سرزنش و ملامت می کند و کسی را که کار خوب انجام می دهد، شاد باش گفته تشویق می کند. این حس در قلب هر انسانی هست و همه وجدان ها به پرسش از افعال پاسخ هماهنگ و یکنواخت می دهند و همه فضایل را از رذایل تمیز می دهند، گرچه در این تشخیص بعضی قوی تر و بعضی ضعیف ترند، مانند سایر قوای نفس.» (المنطق، ص ۲۹۵).
۲۵. نهج البلاغه، حکمت ۱۴۷.

۲۶. ر.ک: سید ابوالقاسم خوئی، معجم رجال الحدیث، ج ۱۴، ص ۱۲۸.

۲۷. همین روش، یعنی ایجاد آمادگی در مخاطب قبل از بیان معارف عالییه را در برخورد امام صادق علیه السلام با عنوان بصری به خوبی می توان مشاهده نمود: عنوان بصری پس از عمری شاگردی مالک، به محضر امام صادق علیه السلام تشریف می یابد و از حضرت می خواهد که نزد ایشان شاگردی کند، لکن حضرت در برخورد اول خواسته او را رد می کنند، تا آن که پس از طی مراحل و ایجاد آمادگی لازم در او - که مرحوم مجلسی قضیه را مفصلاً بیان نموده - معارف عالییه ای را به عنوان اولین درجه تقوا برای او بیان می فرمایند.

۲۸. بحار الانوار، ج ۱، ص ۲۲۵.

۲۹. بحار الانوار، ج ۱، ص ۲۲۵.

در توضیح این مطلب که علم حقیقی غیر از علوم رسمی و حفظ اصطلاحات است، شیخ بهائی بیانی منظوم دارد:

قد صرفت العمر فی قیل و قال یا ندیمی قم فقد ضاق المجال علم رسمی سربه سر قیل است و قال نه از او کیفیت حاصل نه حال علم نبود غیر علم عاشقی مابقی تلبیس ابلیس شقی
۳۰. ذاریات (۵۱) آیه ۵۶.

۳۱. ابن جمعه حویزی، تفسیر نورالثقلین، ج ۵، ص ۱۳۲.

۳۲. بحار الانوار، ج ۱، ص ۱۸۷.

۳۳. همان، ص ۱۹۰.

۳۴. آل عمران (۳) آیه ۷۹.

۳۵. ر.ک: فضل بن حسن طبرسی، مجمع البیان، ج ۲، ص ۴۶۵؛ جارالله زمخشری، الکشاف، ج ۱، ص ۳۷۸.

۳۶. انعام (۶) آیه ۱۵۳.

۳۷. نهج البلاغه، خطبه ۱۰۸.

۳۸. بحارالانوار، ج ۱، ص ۱۸۷.
۳۹. النعيق: صوت الراعى بغنمه «(بحارالانوار، ج ۱، ص ۱۹۰).
۴۰. رعد (۱۳) آیه ۶.
۴۱. بقره (۲) آیه ۱۸۵.
۴۲. بحارالانوار، ج ۱، ص ۱۹۰.
۴۳. شیخ طوسی رضی الله عنه این گونه روایت نموده:
«یا کمیل صحبه العالم دین یدان به تکسبه الطاعه فی حیاته و جمیل الاحدوثه بعد وفاته» (امالی، ج ۱، ص ۱۹).
۴۴. فاطر (۳۵) آیه ۲۸.
۴۵. محمد بن یعقوب کلینی، اصول کافی، ج ۱، ص ۳۲.
۴۶. ملامحسن فیض کاشانی، الوافی، ج ۱، ص ۱۳۱.
۴۷. مقایسه بین علما و ثروتمندان نیز مقایسه بین علم و ثروت است.
۴۸. محمد (۴۷) آیه ۱۲.
۴۹. نحل (۱۶) آیه ۲۱.
۵۰. بحارالانوار، ج ۱، ص ۱۸۵.
۵۱. ابن شعبه حرانی، تحف العقول، ص ۱۹۹.
۵۲. نهج البلاغه، خطبه ۱۰۵.
۵۳. نهج البلاغه، خطبه ۱۸۹.
۵۴. همان، خطبه ۹۳.
۵۵. همان، خطبه ۱۱۰.
۵۶. هریک از این چهار مطلب باید در رساله مستقلى تحت عنوان «قرآن در نهج البلاغه» مورد بررسی قرارگیرد.
۵۷. اصول کافی، ج ۲، ص ۶۰۷.
۵۸. زمر (۳۹) آیه ۲۳.
۵۹. فضل بن حسن طبرسی، مجمع البیان، ج ۴، ص ۴۹۵.
۶۰. نهج البلاغه، خطبه ۱۹۳.
۶۱. همان، خطبه ۱۱۰.
۶۲. همان جا.
۶۳. همان، نامه ۵۳.
۶۴. بحارالانوار، ج ۱، ص ۲۰۵.
۶۵. بحارالانوار، ج ۱، ص ۲۰۵.

۶۶. بحارالانوار، ج ۱، ص ۱۹۵
۶۷. اصول کافی، ج ۱، ص ۳۹.
۶۸. بحارالانوار، ج ۱، ص ۲۰۵.
۶۹. نهج البلاغه، حکمت ۸۲.
۷۰. بحارالانوار، ج ۱، ص ۱۷۷.
۷۱. همان، ج ۶۸، ص ۳۳۱.
۷۲. احزاب (۳۳) آیه ۵۳.
۷۳. بحارالانوار، ج ۶۸، ص ۳۳۱.
۷۴. نهج البلاغه، حکمت ۲۰۵.
۷۵. ر.ک: ابن میثم بحرانی، شرح نهج البلاغه، ج ۴، ص ۳۴۷.
۷۶. تجرد نفس و کیفیت ادراک و چگونگی گسترش معلومات در محل خود مستدلا مورد بحث قرار گرفته و از حوصله این نوشتار خارج است.
۷۷. نهج البلاغه، حکمت ۴۵۷.
۷۸. بحارالانوار، ج ۱، ص ۱۶۸.
۷۹. همان، ج ۱، ص ۱۸۲.
۸۰. یوسف (۱۲) آیه ۷۶: باید دانست که ظاهر جمله «ذی علم» این است که مقصود از آن علمی است که عارض بر عالم می شود و زاید بر ذات اوست (زیرا کلمه «ذی» دلالت بر مصاحبت و مقارنت دارد)، نه علم خدای تعالی که صفت ذات و عین اوست، زیرا علم خداوند غیر محدود است، همان طور که ذاتش نامحدود است و علم او از حیطة اطلاقات کلامی خارج است. این احتمال هم هست که معنای این جمله چنین باشد: خدای تعالی فوق هر صاحب علمی است و مراد از علیم، خدای تعالی باشد و تنکیر در این جا از باب تعظیم باشد. ر.ک: سیدمحمدحسین طباطبائی، تفسیر المیزان.
۸۱. معارج (۷۰) آیه ۱۹.
۸۲. عادیات (۱۰۰) آیه ۸.
۸۳. ملا مهدی نراقی، جامع السعادات، ج ۲، ص ۱۰۱.
۸۴. همانجا
۸۵. همانجا
۸۶. نهج البلاغه، خطبه ۲.
۸۷. همان، خطبه ۵۰.
۸۸. همان، نامه ۶۵.
۸۹. همان، خطبه ۸۷.
۹۰. عبدالحسین امینی، الغدير، ج ۱، ص ۴۷ و سایر مصادر روایی شیعه و سنی.

۹۱. صحیح مسلم، ج ۷، ص ۱۲۲؛ سنن بیهقی، ج ۲، ص ۱۴۷ و سایر مصادر روایی شیعه و سنی.
۹۲. آل عمران (۳) آیه ۱۴۴.
۹۳. اعراف (۷) آیه ۱۷۹.
۹۴. فرقان (۲۵) آیه ۴۴.
۹۵. گلستان سعدی.
۹۶. اعراف (۷) آیه ۹۹.
۹۷. نهج البلاغه، حکمت ۹۰.
۹۸. همان، خطبه ۱۰۸.
۹۹. محمد (۴۷) آیه ۱۲.
۱۰۰. اعراف (۷) آیه ۱۷۹.
۱۰۱. بقره (۲) آیه ۷۴.
۱۰۲. بحارالانوار، ج ۷۱، ص ۲۸۱.
۱۰۳. حسین نوری، مستدرک الوسائل، ج ۱۲، ص ۹۶.
۱۰۴. بحارالانوار، ج ۷۸، ص ۱۷۶.
۱۰۵. نهج البلاغه، خطبه ۱۶۶.
۱۰۶. توبه (۹) آیه ۱۲۲.
۱۰۷. ر.ک: اصول کافی، ج ۱، ص ۳۱ و ۳۲؛ اخوان حکیمی، الحیاء، ج ۱، ص ۵۴.
۱۰۸. روم (۳۰) آیه ۲۱.
۱۰۹. همان، آیه ۲۳.
۱۱۰. همان، آیه ۲۲.
۱۱۱. همان، آیه ۲۴.
۱۱۲. در مورد استحاله احاطه و اکتناه، در مطالب آینده تحت عنوان «شناخت صفات خدای تعالی» بحث می شود.
۱۱۳. نهج البلاغه، حکمت ۷۰.
۱۱۴. شرح بیشتر در زمینه اعتدال و میانه روی در بحث آیین زندگی خواهد آمد.
۱۱۵. نهج البلاغه، حکمت ۲۸۸.
۱۱۶. بحارالانوار، ج ۱، ص ۱۹۶.
۱۱۷. اعراف (۷) آیه ۱۰۰، توبه (۹) آیه ۸۷، یونس (۱۰) آیه ۷۴، نحل (۱۶) آیه ۱۰۸، غافر (۴۰) آیه ۳۵.
۱۱۸. اصول کافی، ج ۲، ص ۴۲۲، باب فی ظلمة قلب المنافق.
۱۱۹. ملک (۶۷) آیه ۲۲.
۱۲۰. مرآة العقول، ج ۱۱، ص ۲۶۰.

فصل دوم: آداب تعلیم و تعلم

۱. علم باید با عمل همراه باشد.

۲. نهی از گفتار و کردار بدون علم و آگاهی.

۳. چه دانشی سزاوار فراگیری است.

۴. وظایف علما.

۱. علم باید با عمل همراه باشد

سرانجام شوم عالم غیر عامل

قال علیه السلام: و ان العالم العامل بغير علمه كالجاهل الحائر الذی لا یستفیع من جهله بل الحجة علیه اعظم
والحسرة له الزم و هو عند الله الموم؛ (۱)

عالمی که به غیر دانش خود عمل کند، همانند جاهل سرگردانی است که هرگز از جهلش بیرون نمی آید، بلکه
حجت بر او عظیم تر و حسرت برای او ثابت تر و او نزد خدا سزاوار سرزنش بیشتر است.

امام علیه السلام در تبیین و توصیف وضعیت اسفبار عالم بی عمل، ابتدا وی را مساوی جاهل سرگردانی قرار
داده اند که از مسیر حق دور شده و در گرداب گمراهی غوطه وراست. پس از این تسویه، حال وی را بدتر از
حال جاهل ترسیم نموده اند.

اما وجه مساوات این است که: نتیجه علم بدون عمل، مانند نتیجه جهل است که عبارت است از گمراهی و
دوری از حق و سرگردانی در وادی حیرت.

اما عالم بدون عمل از جاهل بدتر است، زیرا:

اولاً: الحجة علیه اعظم: اگر برای جاهل جایی برای عذر آوردن باشد برای عالم جایی برای عذر آوردن نیست
و نمی تواند بگوید: انا كنا عن هذا غافلين.

ثانیاً: والحسرة له الزم: راغب در معنای حسرت می گوید:

الحسرة الغم على مافاته والندم عليه كانه انحسر عنه الجهل الذى حمله على ما ارتكبه اوانحسر قواه من فرط غم او ادركه اعياء عن تدارك ما فرط عنه؛

حسرت به معنای اندوه و غم است بر آنچه از دست رفته، گویا جهلی که بر ارتکاب عمل قبیح وادارش کرده بود، از وی رفته یا نیرویش از فرط غصه و اندوه زایل شده یا از یافتن چیز مفقود خسته شده است.

اما این که چرا غم و اندوه و حسرت عالم بدون عمل از جاهل بیشتر است، از این جهت است که جاهل نمی داند چه کمالاتی را از دست داده، اما عالم چون می داند لذات و بهجت های معنوی را در مقابل چه چیز بی ارزشی از دست داده، حسرت بیشتری دارد، مانند کسی که ارزش جواهر گرانبهائی را می داند و سرگرم کارهای بیهوده شده و آن گوهر قیمتی را از دست می دهد، این شخص حسرتش بیشتر است از کسی که قیمت و ارزش آن گوهر را نمی داند. (۲)

قرآن کریم می فرماید:

وانذرهم يوم الحسرة اذ قضى الامروهم فى غفلة وهم لا يؤمنون؛ (۳)

ای رسول ما! امت را از روز حسرت بترسان که آن روز دیگر کارشان گذشته است و مردم از آن روز غافلند و به آن ایمان نمی آورند.

ثالثاً: وهو عند الله الوم: عالم سزاوارتر است از جاهل بر سرزنش و ملامت، زیرا عالم با شناخت و آگاهی، راه سرکشی و مخالفت با خدای تعالی را انتخاب نموده است.

نظیر عبارتی که در خطبه ۱۱۰ نهج البلاغه گذشت نیز در کافی آمده:

ایها الناس اذا علمتم فاعملوا بما علمتم لعلکم تهتدون ان العالم العامل بغیره کالجاهل الحائر الذی لایستفیک عن جهله بل قد رایت ان الحجۃ علیه اعظم والحسرة اذوم على هذا العالم المنسلخ من علمه منها على هذا الجاهل المتحیر فى جهله وکلاهما حائر بائر؛ (۴)

ای مردم! به آنچه دانا شدید عمل نمایید، شاید که به هدایت راه یابید. عالمی که بر خلاف علمش عمل کند، همانند جاهل سرگردانی است که از نادانی به هوش نیاید، بلکه حجت بر او تمام تر و حسرت این عالمی که از علم خویش جدا شده، بیشتر است از حسرت جاهل سرگردان در جهالت، و هر دو سرگردان و خوابند.

حاصل کلام این است که عالم بی عمل از جاهل بدتر است.

از امام صادق علیه السلام روایاتی در این زمینه رسیده است:

یغفر للجاهل سبعون ذنبا قبل ان یغفر للعالم ذنب واحد؛ (۵)

هفتاد گناه جاهل بخشیده می شود، پیش از آن که یک گناه عالم آمرزیده گردد.

قال عیسی بن مریم علیه السلام: ویل للعلماء السوء کیف تلظی علیهم النار؛ (۶)

وای بر علمای بد که چگونه آتش دوزخ بر آنان زبانه می کشد.

إذا بلغت النفس هنا - وأشار بیده الی حلقه - لم یکن للعالم توبه ثم قرء: انما التوبه علی الله للذین یعملون السوء بجهالة؛ (۷) و (۸)

وقتی که جان به این جا رسد - با دست به گلویش اشاره نمود - برای عالم توبه ای نیست؛ سپس این آیه را تلاوت نمود: پذیرش توبه بر خدا فقط برای کسانی است که از روی نادانی بدی می کنند.

از امیرمؤمنان علی علیه السلام روایت شده که فرمودند:

أفہ العلم ترک العمل به؛ (۹)

آفت علم، عمل نکردن به آن است.

فراگیری برای به کارگیری

ذکر فیها آل محمد علیهم السلام قال علیه السلام: عقلوا الدین عقل وعاية و رعایة لا عقل سماع وروایة فان رواة العلم کثیر و رعایة قلیل؛ (۱۰)

در این خطبه از آل محمدعلیهم السلام سخن به میان آمده: دین را درک کردند توام با فراگیری و عمل، نه صرف شنیدن و نقل کردن، به درستی که راویان علم فراوان و رعایت کنندگان و عمل کنندگان کمند.

امام علیه السلام در توصیف آل محمدعلیهم السلام می فرماید:

آنها دین را با آگاهی کامل درک نموده و آن را با عمل توام کرده اند، چه بسیارند کسانی که معارف دینی را شنیده اند و برای دیگران هم بازگو می کنند، ولی خود در عمل بهره ای نبرده و دستورها و تعالیم دینی را به کار نبسته اند. به طور کلی مهم ترین ویژگی مریبان الهی، تبلیغ عملی است.

قال علیه السلام: اعقلوا الخبر اذا سمعتموه عقل رعاية لا عقل رواية فان رواة العلم كثير و رعاته قليل؛ (۱۱)

(خبری را که می شنوید پیرامون آن تفکر کنید، تفکر برای عمل نه برای بازگو کردن، به درستی که راویان علم بسیارند و عمل کنندگان به آن کم.

امام صادق علیه السلام می فرماید:

العلماء همتهم الرعاية والسفهاء همتهم الرواية؛ (۱۲)

علمای راستین سعی در بکارگیری دانش خود دارند، ولی سفیهان فقط در پی یادگیری و بازگو کردن برای دیگران هستند.

در روایت دیگری می فرماید:

ان رواة الكتاب كثير و رعاته قليل و كم من مستنصح للحديث مستغش للكتاب فالعلماء يحزنهم ترك الرعاية والجهال يحزنهم حفظ الرواية فراع يرعى حياته وراع يرعى هلكته فعند ذلك اختلف الراعيان وتغاير الفريقان؛ (۱۳)

روایت کنندگان قرآن بسیارند و رعایت کنندگان کم؛ چه بسا مردمی که نسبت به حدیث خیرخواه و نسبت به قرآن جنایتکارند. علماء از رعایت نکردن غمناکند و جاهلان از حفظ روایت. یکی در پی حفظ حیات خود است و

دیگری در پی هلاکت خویش؛ این جاست که دو دسته رعایت کنندگان اختلاف پیدا می کنند و از هم جدا می شوند.

قال عیسی علیه السلام:

کیف یکون من اهل العلم من یکون مسیره الی آخرته وهو مقبل علی دنیاه وکیف یکون من اهل العلم من یطلب العلم لیخبر به ولا لیعمل به؛ (۱۴)

چگونه ممکن است کسی که مسیرش به سوی آخرت است و به دنیا توجه دارد از اهل علم باشد، و چگونه ممکن است اهل علم باشد کسی که در پی یادگرفتن باشد تا برای دیگران نقل کند نه برای عمل؟

برترین دانش ها

قال علیه السلام: اوضع العلم ما وقف علی اللسان و ارفعه مظهر علی الجوارح و الارکان؛ (۱۵)

پست ترین دانش ها آن است که تنها روی زبان متوقف شود و برترین دانش ها آن است که دراعضاء و جوارح آشکار گردد.

یادگیری، مقدمه به کار بستن و عمل کردن است، نه برای نقل کردن. در مذمت علمی که از گفتار فراتر نرود و به کردار نرسد، همین بس که خدای تعالی می فرماید:

یا ایها الذین آمنوا لم تقولون ما لاتفعلون کبر مقتا عند الله ان تقولوا ما لاتفعلون؛ (۱۶)

ای کسانی که ایمان آورده اید! چرا به زبان چیزی می گوئید که در مقام عمل خلاف آن می کنید؟ بترسید از این که سخنی بگوئید و خلاف آن عمل کنید که بسیار خدا را به غضب می آورد.

در سوره جمعه می فرماید:

مثل الذین حملوا التوراة ثم لم یحملوها کمثل الحمار یحمل اسفارا بس مثل القوم الذین کذبوا بآیات الله والله لایهدی القوم الظالمین؛ (۱۷)

وصف حال آنان که تحمل تورات نموده و بر خلاف آن عمل کردند، در مثل به حماری ماند که بار کتاب ها بر پشت کشد که از آن بهره ای نمی برد، قومی که مثل حالشان این است که آیات خدا را تکذیب کردند، بسیار مردم بدی هستند و خدا هرگز ستمکاران را هدایت نخواهد کرد.

دانش بی ثمر

قال عليه السلام: رب عالم قد قتله جهله وعلمه معه لا ينفعه؛ (۱۸)

چه بسیارند دانشمندانی که جهلشان آنها را کشته، در حالی که علمشان با آنهاست، اما سودی برای آنها ندارد.

علم بدون تعقل و بصیرت، وسیله نجات نیست و چه بسیارند کسانی که دانش هایی را فرا گرفته اند، اما نتوانسته اند با بصیرت و آگاهی از دانش خود استفاده کنند و خود را از ورطه هلاکت نجات بخشند.

قال عليه السلام: العلم، مقرون بالعمل فمن علم عمل والعلم يهتف بالعمل فان اجابه والا ارتحل عنه؛ (۱۹)

علم از عمل جدا نیست، هر کس به راستی عالم باشد به علمش عمل می کند، زیرا علم عمل راندا کرده و فرا می خواند، اگر اجابت کرد می ماند و الا کوچ می کند.

کسی که کسب دانش نماید، علم او را به عمل وامی دارد، یعنی در شخص عالم انگیزه به کار بردن دانش را ایجاد می کند، اگر مؤثر شد، علم باقی است و الا کوچ می کند؛ یعنی علم بدون اثر و نتیجه با جهل یکسان است و بود و نبودش با هم فرقی نخواهد داشت.

۲. نهی از گفتار و کردار بدون علم و آگاهی

الف) نهی از گفتار بدون علم

آن چه نمی دانی مگو

من وصية له عليه السلام للحسن بن علي عليهما السلام: دع القول فيما لاتعرف والخطاب فيما لم تكلف؛ (۲۰)

درباره آنچه نمی دانی سخن مگویی و در آنچه به تو مربوط نیست گفتگو مکن. (۲۱)

پرسیدن عیب نیست

قال عليه السلام: و لا يستحين احد منكم اذا سئل عما لا يعلم ان يقول لا اعلم؛ (۲۲)

اگر از چیزی که نمی دانید از شما سؤال شد، حیا نکنید و بگویید نمی دانم.

در تعالیم اسلامی از گفتار بدون علم، مخصوصا در مسائل دینی، نهی اکید شده است. در قرآن آیات زیادی بر این مطلب دلالت دارد، از جمله:

وتقولون بافواهکم مالیس لکم به علم وتحسبونه هینا وهو عند الله عظیم؛ (۲۳)

حرفی به زبان می آورید که علم به آن ندارید و این کار را سهل و کوچک می پندارید، در صورتی که نزد خداوند بسیار بزرگ است.

قل الله اذن لکم ام علی الله تفترون؛ (۲۴)

بگو: آیا خدا به شما اذن داده و کار شما به دستور خداست، یا به خدا افترا می بندید و بی دلیل نسبت می دهید.

اتقولون علی الله ما لاتعلمون. قل ان الذین یفترون علی الله الکذب لایفلحون؛ (۲۵)

آیا بی دلیل و از روی جهالت نسبت به خدا چنین سخن می گوئید؟ بگو ای رسول ما که هرگز آنان که به خدا چنین نسبت دروغی دهند، رستگاری ندارند.

درباره کسانی که بدون آگاهی از عدد اصحاب کهف سخن می گویند می فرماید:

سیقولون ثلثه رابعهم ویکولون خمسہ سادسهم کلهم رجما بالغیب ویکولون سبعة وثامنهم کلهم قل ربی اعلم بعدتهم؛ (۲۶)

بعضی خواهند گفت: عده اصحاب کهف سه نفر بود و چهارمین سگ آنها و برخی از روی خیال بافی و غیب گویی می گویند: عده آنها پنج نفر بود و ششمین سگ آنها و برخی دیگر گویند: هفت نفر بودند و هشتمین سگ آنها. بگو: خدای من به عده آنها آگاه تر از خلق است.

از امام باقر علیه السلام سؤال شد: حق خداوند بر بندگان چیست؟ فرمودند:

ان یقولوا ما یعلمون ویقفوا عند ما لایعلمون؛ (۲۷)

چیزی را که می دانند بگویند و در مورد آنچه را نمی دانند توقف نموده و سخن نگویند.

امام صادق علیه السلام فرمودند:

ان الله - تبارک و تعالی - عیر عباده بأیتین من کتابه: ان لایقولوا حتی یعلموا و لایردوا ما لم یعلموا قال الله - عزوجل - الم یؤخذ علیهم میثاق الکتاب ان لایقولوا علی الله الا الحق (۲۸) وقال بل کذبوا بما لم یحیطوا بعلمه ولما یاتهم تاویلہ؛ (۲۹) و (۳۰)

خداوند - تبارک و تعالی - بندگان را به دو آیه از قرآن نکوهش نموده است: چیزی را نگویند، مگر این که بدانند و آن چه را نمی دانند رد نکنند. خدای - عزوجل - می فرماید: «آیا از آنان پیمان کتاب آسمانی گرفته نشد که به خدا جز حرف حق و سخن راست نسبت ندهند؟» و نیز می فرماید: «چیزی را انکار می کنند که علمشان به آن احاطه نیافته و حقیقت و باطن آن را درک نکرده اند».

سرانجام گفتار بدون علم

قال علیه السلام: من ترک قول لا ادری اصیبت مقاتله؛ (۳۱)

هر کس که جمله «نمی دانم» را ترک کند خود را به کشتن خواهد داد.

مقاتل بدن، اعضای است از بدن که در صورت صدمه دیدن، انسان در امان نمی ماند.

شارح بحرانی رحمه الله در ذیل این کلام نورانی می گوید:

ترک هذا القول کنایه عن القول بدون العلم واصابة المقاتل کنایه عن الهلاک الحاصل بسبب القول بالجهل لما فيه من الضلال والاضلال وربما یكون بسببه هلاک دنیا والآخرة؛ (۳۲)

ترک این قول (لادری) کنایه است از گفتار بدون علم و اصابة المقاتل کنایه است از هلاکت و نابودی از گفتار بدون علم به واسطه گمراهی و گمراه کردن حاصل می گردد و چه بسا سخن گفتن بدون علم موجب هلاکت در دنیا و آخرت گردد.

وقت شناسی در سخن گفتن و خاموشی

قال عليه السلام: لاخير في الصمت عن الحكم كما انه لاخير في القول بالجهل؛ (۳۳)

هنگام لزوم سخن گفتن، در سکوت خیری نیست، همان طوری که در سخن گفتن بدون علم و آگاهی خیری نیست.

امام علیه السلام در این کلام، دو مطلب مهم را تذکر می دهند:

۱. نهی از کتمان حق.

۲. نهی از قول بدون علم.

کتمان حق و گواهی ندادن، از گناهان کبیره شمرده می شود. در صحیحه عبدالعظیم حسنی، امام جوادعلیه السلام برای اثبات کبیره بودن کتمان شهادت، به قرآن استناد می کنند:

ولا تکتبوا الشهادة ومن یکتبها فانه آثم قلبه والله بما تعملون علیهم؛ (۳۴) و (۳۵)

و کتمان شهادت ننمایید، که هر کس کتمان شهادت کند، البته به دل گنهگار است و خدا از همه کار شما آگاه است.

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله در مذمت گفتار بدون علم و آگاهی می فرمایند:

من افتی الناس بغیر علم کان ما یفسده من الدین اکثر مما یصلحه؛ (۳۶)

کسی که برای مردم بدون علم و آگاهی فتوا دهد، خرابکاری اش در دین بیشتر از اصلاحش می باشد.

امیرالمؤمنین علی علیه السلام می فرمایند:

لو سکت من لا یعلم سقط الاختلاف؛ (۳۷) اگر نادان سکوت کند، اختلاف از بین می رود.

سعدی در معنای حکمت ۱۸۲ می گوید:

اگرچه پیش خردمند خامشی ادب است به وقت مصلحت آن به که در سخن کوشی

دو چیز طیره عقل است: دم فروبستن به وقت گفتن و گفتن به وقت خاموشی

مسئولیت انسان در برابر سخنانش

قال عليه السلام: لا تقل ما لا تعلم بل لا تقل كل ما تعلم فان الله فرض على جوارحك كلها فرائض يحتج بها عليك يوم القيامة؛ (۳۸)

آنچه نمی دانی مگوی، بلکه همه آنچه را می دانی نیز مگو، زیرا خداوند بر اعضا و جوارح تو واجباتی قرار داده که در قیامت از آن بازخواست خواهد کرد.

شرح قسمت اول این کلام، لا تقل ما لا تعلم، گذشت، اما شرح قسمت دوم:

بل و لا تقل كل ما تعلم: همه آنچه را هم می دانی بازگو مکن. علت این نهی، مسئولیتی است که برعهده هر یک از اعضا و جوارح انسان گذاشته شده و انسان در قبال زبانی که خدا به او داده مسئولیت دارد و بازخواست خواهد شد.

تعلیلی که در ذیل کلام آمده: فان الله فرض على جوارحك كلها فرائض، نظیر تعلیلی است که در این آیه آمده است:

ولا تقف ما ليس لك به علم ان السمع والبصر والفؤاد كل اولئك كان عنه مسؤولا؛ (۳۹)

آنچه را که علم و اطمینان نداری پیروی مکن، زیرا گوش و چشم و دل ها همه در پیشگاه خدامسئولند.

امام علیه السلام در این کلام، گفتن تمام چیزهایی را که انسان می داند ممنوع فرموده اند، زیرا چه بسا ممکن است در بین این سخنان کشف راز مؤمن و اذیت او و غیبت و افترا و ترویج فساد باشد که همه در شرع منهی عنه است.

ب) نهی از کردار بدون علم

قال عليه السلام: فالناظر بالقلب العامل بالبصر يكون مبتدا علمه ان يعلم عمله عليه ام له فان كان له مضي فيه وان كان عليه وقف عنه، فان العامل بغير علم كالسائر على غير طريق فلا يزيد بعدة عن الطريق الواضح الا بعدا من حاجته والعامل بالعلم كالسائر على الطريق الواضح؛ (٤٠)

آن کس که با چشم عقل می بیند و با آگاهی به عمل می پردازد، باید در آغاز کار توجه کند که عملش به سود اوست یا به زیانش، اگر به سود اوست اقدام کند و اگر بر زیانش باشد بازایستد، زیرا کسی که بدون آگاهی به عمل می پردازد، همچون کسی است که از بیراهه می رود، و چنین شخصی هر چه جلوتر رود، از سر منزل مقصود خویش بیشتر فاصله می گیرد، اما کسی که از روی آگاهی عمل می کند، همچون رهروی است که در راه روشن قدم برمی دارد.

برای انجام هر کاری باید قبلا آن را مورد مطالعه و بررسی و سنجش قرار داد که آیا سودمند است یا زیان آور. کار بدون آگاهی و دانش کافی، به بیراهه رفتن است و انسان را از مقصد دور می کند.

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله می فرمایند:

من عمل علی غیر علم کان ما یفسده اکثر مما یصلح؛ (٤١)

کسی که بدون دانش و آگاهی به انجام کاری دست بزند، فساد و خرابکاری او بیشتر است از اصلاح و درستکاری.

امام صادق علیه السلام می فرمایند:

العامل علی غیر بصیره کالسائر علی السراب بقیعه لا یزید سرعه سیره الا بعدا؛

کسی که بدون آگاهی و دانش دست به انجام دادن کاری می زند، همانند شخصی است که در سراب به دنبال آب می گردد و هر چه بیشتر و سریع تر حرکت کند، از مقصد دورتر خواهد شد و به جز حیرت و سرگردانی و خستگی چیزی نصیبش نمی گردد. (٤٢)

علامه مجلسی رحمه الله در شرح این روایت می گوید:

السراب هو ما يرى في الفلاة من لمعان الشمس عليها وقت الظهيرة فيظن انه ماء. يسرب اى يجرى. والقيعة القاع هو الارض المستوية وقيل جمعه كجار وجيرة وهو اشارة الى ما ذكره الله تعالى فى اعمال الكفار وعدم انتفاعهم بها حيث قال: والذين كفروا اعمالهم كسراب بقيعة يحسبه الظمآن ماء حتى اذا جاءه لم يجده شيئا ووجد الله عنده فوفيه حسابه والله سريع الحساب؛ (٤٣) و (٤٤)

«سراب» چیزی است که هنگام ظهر از تابش خورشید بر دشت به چشم می خورد و گمان می رود آب است.

«یسرب» یعنی جاری می شود. «قیعة» و «قاع» زمین پهناور و دشت است و گفته شده جمع آن مانند جار و جیره است و این روایت اشاره است به آنچه خدای تعالی درباره اعمال کفار و عدم بهره گیری از کارهایشان فرموده است؛ در آن جا که می فرماید: «و آنان که کافرنند، اعمالشان در مثل به سرابی ماند در بیابان هموار بی آب که شخص تشنه آن را آب پندارد و به جانب آن شتابد، چون به آن جا رسد هیچ آب نیابد و آن کافر خدا را حاضر و ناظر اعمال خویش بداند که به حساب کارش تمام و کمال برسد و خدا به یک لحظه حساب تمام خلائق می کند».

تمام کارهای انسان باید از روی آگاهی و دانش انجام گیرد، هم کارهای اجتماعی و هم افعال شخصی. اگر انسان در زندگی شخصی یا اجتماعی، بدون آگاهی لازم دست به کاری بزند - گرچه نیت سوء نداشته باشد - هرگز به مقصود نرسیده و جامعه را به تباهی و فساد خواهد کشید.

تاریخ، شاهد و گواه سرگذشت کسانی است که بدون صلاحیت و بدون داشتن دانش لازم دست به اقداماتی زده و گاهی رهبری جوامع بشری را به دست گرفته و سرانجامی غیر از تباهی و فساد در پی نداشته اند.

حضرت امیرالمؤمنین، علی بن ابی طالب علیه السلام در توصیف کسی که متصدی حکومت و قضاوت می شود، در حالی که صلاحیت این کار را ندارد، و آثار رفتار جاهلانه اش می فرماید:

دو نفر در پیشگاه خداوند منفورترین مردمند... و کسی که مجهولاتی به هم بافته و به سرعت با حيله و تزوير در میان مردم نادان پیش می رود، و در تاریکی های فتنه و فساد به تندی قدم برمی دارد؛ منافع و مصالح را نمی بیند. انسان نماها وی را عالم و دانشمند می خوانند، ولی عالم نیست؛ از سپیده دم تا شامگاه به جمع آوری چیزهایی می پردازد که کم آنها از زیادش بهتر است، تا آن جا که خود را در آب های گندیده جهل سیر سازد و به خیال خویش گنجی از علم فراهم ساخته، در صورتی که فایده ای در آن یافت نمی شود. در بین مردم به مسند قضاوت تکیه زده و عهده گرفته است که آنچه بر دیگران مشتبه شده روشن سازد و حق را به صاحبش برگرداند. اگر با مشکلی روبه روشود یک سلسله حرف های پوچ و توخالی جمع و جور می کند و به نتیجه آن

قاطع می گردد و در برابر شبهات، همچون تارهای عنكبوت می باشد؛ حتی خودش هم نمی داند درست حکم کرده یا به خطا. اگر صحیح گفته باشد، می ترسد که خطا رفته باشد، و اگر اشتباه نمود، امید دارد که صحیح از آب درآید. نادانی که در تاریکی های جهالت سرگردان است، همچون نابینایی که در ظلمات پر خطر به راه خود ادامه می دهد، دانشهایی که فرا گرفته برایش قطع آور نیست. همانند تند بادی که گیاهان خشک را به هم می شکند، روایات را درهم می ریزد تا به خیال خود نتیجه ای به دست آورد. به خدا سوگند! نه آن قدر مایه علمی دارد که در دعاوی مردم حق را از باطل جداسازد، و نه برای مقامی که به او تفویض شده اهلیت دارد. باور نمی کند ماورای آنچه انکار کرده، دانشی و نظریه دیگری غیر از آنچه او فهمیده وجود دارد. اگر مطلبی بر او مبهم شد کتمان می کند، زیرا به جهل خویش آگاه است. خون هایی که از داوری ستمگرانه اش ریخته صیحه می کشد و میراث هایی که به ناحق به دیگران داده فریاد می زنند. شکایت به خدا می برم از گروهی که در جهل و نادانی زندگی می کنند و درگمراهی جان می دهند (زندگی و مرگشان همه در جهل و نادانی است) در میان آنها متاعی کسادتر از قرآن نیست، اگر آن را آن چنان که باید تلاوت کنند، متاعی رایج تر از آن نتوان یافت، اگر آن را تحریف سازند و طبق دلخواهشان تفسیر کنند. نزد آنان چیزی زشت تر از معروف و نیکوتر از منکر نیست. (۴۵)

عبادت و سیر و سلوک در راه خدا نیز باید از روی آگاهی و دانش کافی انجام گیرد. چه بسیارند افرادی که به اسم انجام تکالیف دینی و عبادت خدا، در اثر نشناختن راه صحیح و پیروی از مسلک های باطل و انحرافی، به انجام کارهایی دست می زنند که به جز دوری از خدا نتیجه ای برای آنها ندارد. (۴۶)

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

المتعبد علی غیر فقه کحمار الطاحونۃ یدور ولا یبرح و رکعتان من عالم خیر من سبعین رکعۃ من جاهل لان العالم تاتیه الفتنة فیخرج منها بعلمه وتاتی الجاهل فتتسفه نسفا وقلیل العمل مع کثیرالعلم خیر من کثیر العمل مع قلیل العلم والشک والشبهۃ؛ (۴۷)

کسی که بدون آگاهی و شناخت عبادت کند، مانند اسب عساری است که هر چه می دود به جایی نمی رسد. دو رکعت نماز عالم بهتر است از هفتاد رکعت نماز جاهل، زیرا از مقابل هجوم فتنه با علم و آگاهی به سلامت عبور می کند و در آن فرو نمی رود، ولی جاهل را فتنه در هم می کوبد. عمل کم توام با دانش فراوان بهتر است از عمل زیاد با دانش کم و شک و شبهه.

۳. چه دانشی سزاوار فراگیری است؟

نجوم و ستاره شناسی

قال عليه السلام: «إيهما الناس إياكم وتعلم النجوم الا ما يهتدى به في بر او بحر» (۴۸)

ای مردم! از فرا گرفتن علم نجوم بر حذر باشید، جز به آن مقدار که در دریاها و خشکی ها شما راهدایت کند.

هنگامی که امام علیه السلام آماده حرکت برای نبرد با خوارج بود، یکی از یارانش عرضه داشت: ای امیرالمؤمنین! از آن می ترسم که اگر در این ساعت حرکت کنی به مرادخویش نرسی! این سخنی را که می گویم از علم نجوم استفاده شده است.

امام علیه السلام در پاسخ فرمودند:

گمان می کنی تو آگاهی از آن ساعتی که اگر در آن ساعت کسی حرکت کند با ناراحتی روبه رو نخواهد شد، و می توانی از آن ساعتی که هر کس در آن راه افتد زیان می یابد، اورا با خبر کنی؟ کسی که در این گفتار، تو را تصدیق کند، قرآن را تکذیب کرده و ازاستعانت خدا در رسیدن به هدف های محبوب و مصونیت از آنچه ناپسند است بی نیازشده است. گویا می خواهی به جای خداوند تو را ستایش کنند، چون به زعم خود مردم را به ساعتی که در آن به مقصود می رسند و از زیان برکنار می مانند هدایت کرده ای.

سپس امام علیه السلام رو به مردم نموده و فرمودند:

ای مردم! از فرا گرفتن علم نجوم برحذر باشید جز به آن مقدار که در دریاها و خشکی هاشما را هدایت کند، زیرا نجوم به سوی کفایت دعوت می کند و منجم همچون کاهن است و کاهن چون جادوگر و ساحر و جادوگران، همانند کافران و کافر در آتش است؛ پس از سخن منجم نترسید و به نام خدا به سوی مقصد حرکت کنید.

چرا تعلم نجوم حرام است؟

فرا گرفتن نجوم حرام است، زیرا یاد گرفتن کارهای محرم، حرام است. و اما درحرمت تنجیم، شیخ انصاری رحمه الله می گوید:

التنجیم حرام وهو - كما في جامع المقاصد - الاخبار عن احكام النجوم باعتبار حركات الفلكية والاتصالات الكوكبية.

ایشان پس از نقل روایات دال بر حرمت - از جمله خطبه ۷۹ نهج البلاغه - می گوید:

«تنجیم مطلقاً حرام نیست، بلکه حرمت در صورتی است که حکم قطعی داده شود بر اساس احکام نجوم با اعتقاد به تاثیر آنها.» (۴۹)

از مجموع روایات باب، علت حرمت را می توان به دست آورد که عبارت است از اعتقاد به تاثیر حرکات فلکیه در سرنوشت انسان و اختلال در زندگی روزمره مردم در اثر اعتقاد به اخبار منجمان.

در همین خطبه می فرمایند:

فمن صدق بهذا فقد كذب القرآن واستغنى عن الاستعانة بالله في نيل المحبوب و دفع المكروه.

اخبار غیبی به واسطه تنجیم و اعتقاد به آن تکذیب قرآن است، زیرا قرآن می فرماید:

ان الله عنده علم الساعة وينزل الغيث ويعلم ما في الارحام وماتدري نفس ماذا تكسب غداوما تدرى نفس باى ارض تموت؛ (۵۰)

همانا علم قیامت نزد خداست و او باران را فرو بارد و او آن چه (از نر و ماده و زشت و زیبا) که در رحم ها است می داند و هیچ کس نمی داند که فردا چه خواهد کرد و هیچ کس نمی داند که به کدام سرزمین مرگش فرا می رسد؛ پس خدا به همه چیز دانا و بر کلیه اسرار خلائق عالم آگاه است.

وعنده مفاتيح الغيب لا يعلمها الا هو؛ (۵۱)

و کلید خزاین غیب نزد خداست، کسی جز خدا بر آن آگاه نیست.

استفاده صحیح از نجوم جایز است

یکی از فواید علم نجوم اهتدا، یعنی راهیابی است همان طوری که در خطبه ۷۹، اهتدا از حرمت استثنا شده: الا مایهتدی به فی بر او بحر.

قرآن کریم می فرماید:

هو الذى جعل لكم النجوم لتهتدوا بها فى ظلمات البر والبحر قد فصلنا الآيات لقوم يعلمون؛ (۵۲)

اوست که ستارگان را برای راهنمایی شما در تاریکی های بیابان و دریا قرار داده، همانا ما آیات خود را برای اهل علم و معرفت به تفصیل بیان کردیم.

هو الذی جعل الشمس ضیاء والقمر نورا وقدره منازل لتعلموا عدد السنین والحساب وما خلق الله ذلک الا بالحق
یفصل الآیات لقوم یعلمون؛ (۵۳)

اوست خدایی که خورشید را درخشان و ماه را تابان نمود و سیر ماه را در منازلی معین کرد تا به این وسیله شما سنوات و حساب ایام را بدانید، اینها را خدا جز به حق و مصلحت نظام خلقت نیافریده است. خدا آیات خود را برای اهل علم و معرفت بیان می کند.

وعلامات وبالنجم هم یهتدون؛ (۵۴) و ستارگان را مقرر داشت تا به آنها هدایت یابند.

یسئلونک عن الالهة قل هی مواقیت للناس والحج؛ (۵۵)

ای پیغمبر صلی الله علیه وآله از تو سؤال کنند که سبب بدر و هلال ماه چیست. بگو: در آن تعیین اوقات عبادات حج و معاملات مردم است.

اقم الصلوة لدلوک الشمس الی غسق اللیل؛ (۵۶)

برپا دار نماز را وقت زوال آفتاب تا اول تاریکی شب.

برای به دست آوردن اوقات نماز و پیدا کردن قبله و شناخت ماه های سال و ماه های حرام و ماه صیام و ماه حج، از علم نجوم استفاده می شود.

علاوه بر آیاتی که ذکر شد، روایات زیادی در باب قبله و اوقات نماز وارد شده، از جمله:

محمد بن مسلم عن احدهما علیهما السلام: انی اکون فی السفر ولا اهتدی الی القبلة باللیل فقال: اتعرف الکوکب الذی یقال له جدی فقلت نعم قال: اجعله علی یمینک واذنک فی طریق الحج فاجعله بین کتفیک؛
(۵۷)

محمد بن مسلم می گوید: خدمت امام علیه السلام عرضه داشتیم: شب هنگام و در حال سفر، قبله را چگونه پیدا کنم؟ در جواب فرمودند: آیا ستاره ای را که جدی نام دارد می شناسی؟ عرضه داشتیم: آری. فرمودند: آن را در طرف راستت قرار ده و اگر در راه حج بودی، آن را بین کتف هایت قرار ده.

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

العلوم اربعة: الفقه للادیان، والطب للابدان، والنحو للسان والنجوم للآزمان؛ (۵۸)

دانش ها بر چهار نوعند: فقه برای ادیان و طب برای بدن ها و نحو برای لسان و صحیح سخن گفتن و نجوم و ستاره شناسی برای پیدا کردن زمان و اوقات.

علم نجوم، فی نفسه مطلوب است

علم نجوم و کیهان شناسی از دانش های واقعی و صحیح است، ولی برای هر کس فراهم نمی شود و برای همه مفید نیست.

امام صادق علیه السلام می فرمایند:

کثیره لایدرک وقلیله لاینتج. (۵۹) علمی است که کامل آن نزد اولیای الهی است. شاهد براین مطلب روایتی است که شیخ انصاری رحمه الله از احتجاج نقل می کند که در آن برخورد امیرالمؤمنین علیه السلام با یکی از منجمان و ابطال حرف هایی که منجمان در پیشگویی های زندقه ثابت می گردد. (۶۰)

یونس بن عبد الرحمن می گوید: به امام صادق علیه السلام عرضه داشتیم:

جعلت فداک خبرنی عن علم النجوم ما هو؟ فقال علیه السلام: هو علم من علوم الانبیاء. قال قلت: کان علی بن ابی طالب یعلمه؟ فقال علیه السلام کان اعلم الناس به؛ (۶۱)

قربانت کردم از علم نجوم مرا آگاه فرما که چیست؟ فرمود: دانشی است از دانش های پیامبران. عرضه داشتیم: علی بن ابی طالب آن را می دانست؟ فرمود: از همه مردم به علم نجوم دانتر بود.

از امام صادق علیه السلام از علم نجوم سؤال شد، فرمودند:

ما يعلمها الا اهل بيت من العرب واهل بيت من الهند. (۶۲)

مجلسی قدس سره در بیان حدیث می گوید:

اهل بيت من العرب اهل بيت النبي صلى الله عليه وآله ولا يدل على جواز النظر فيه والعمل به بل على خلافها دل لان علم اكثر الخلق به ناقص فيكون حكمهم قولا بغير علم. (۶۳)

قرآن به کیهان شناسی دعوت می کند

علاوه بر مطالبی که قبلا در جواز و مطلوب بودن علم نجوم گذشت، آیاتی از قرآن دعوت به شناخت آیات الهی در آسمان و تفکر در آن دارد:

افلم ينظروا الى السماء فوفهم كيف بنيناها وزيناها وما لها من فروج؛ (۶۴)

آیا منکران حق، آسمان را فراز خود نمی نگرند که ما چگونه بنای محکم اساس نهاده ایم و آن رابه زیور ستارگان رخشان آراسته ایم و هیچ شکاف و خللی در آن راه ندارد؟

افلا ينظرون الى الابل كيف خلقت والى السماء كيف رفعت؛ (۶۵)

آیا در خلقت شتر نمی نگرند که چگونه آفریده شده و به آسمان نمی نگرند که چگونه برافراشته شده است؟

ومن آياته خلق السماوات والارض واختلاف السنتكم والوانكم ان فى ذلك لايات للعالمين؛ (۶۶)

و یکی از آیات قدرت الهی، خلقت آسمان ها و زمین است و دیگر اختلاف زبان و رنگ های شما آدمیان که در این امور نیز ادله صنع و حکمت حق بر همه دانشمندان عالم آشکار است.

چه دانشی سودمند است؟

قال عليه السلام: وقفوا اسماعهم على العلم النافع لهم؛ (۶۷)

متقین گوش های خود را وقف شنیدن علم و دانش سودمند نموده اند.

من وصیة له علیه السلام للحسن بن علی: واعلم انه لاخیر فی علم لا ینفع ولا ینتفع بعلم لا یحق تعلمه; (۶۸)

آگاه باش! دانشی که نفع نبخشد خیری در آن نیست و دانشی که سزاوار فراگرفتن نیست سودی نمی بخشد.

از امام هفتم علیه السلام نقل شده که فرمودند:

دخل رسول الله صلی الله علیه وآله المسجد فاذا جماعة قد اطافوا برجل فقال ما هذا؟ فقيل: علامة فقال: وما هو العلامة؟ فقالوا له: اعلم الناس بانساب العرب ووقائعها وایام الجاهلیة والاشعار العربیة. فقال النبی صلی الله علیه وآله: ذاک علم لا یضر من جهله ولا ینفع من علمه. ثم قال النبی صلی الله علیه وآله: انما العلم ثلاثة: آية محكمة او فريضة عادلة او سنة قائمة وما خلاهن فهو فضل; (۶۹)

پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله داخل مسجد شدند; در این هنگام عده ای را دیدند که اطراف مردی جمع شده اند، فرمودند: چه خبر است؟ گفتند: مرد علامه ای است. فرمودند: علامه یعنی چه؟ (مقصودشما از علامه چیست؟) گفتند: داناترین مردم به دودمان عرب و حوادث ایشان و به روزگار جاهلیت و اشعار عربی. پس حضرت نبی صلی الله علیه وآله بیان کرد: آن علمی است که دانستن و ندانستن آن ضرر و سودی نمی رساند. پیغمبر صلی الله علیه وآله فرمودند: همانا علم سه چیز است: آیه محكمة، فريضة عادلة و سنة قائمة، و غیر از اینها فضل است.

مجلسی رحمه الله در شرح روایت بیانی دارد:

این که حضرت فرمودند: علامه یعنی چه: مقصود این است که چه علمی دارد که به واسطه آن به او علامه می گویند. آیه محكمة; یعنی آیه ای که دلالت آن روشن است و نسخ نشده. فريضة عادلة; یعنی واجبات و توصیف به عادل شده، زیرا در وسط بین افراط و تفریط است. سنة قائمة; یعنی مستحبات. و غیر از این سه فضل است، یعنی زائد است و عمر را نباید برای آنها صرف نمود.» (۷۰) و (۷۱)

علم نافع، علمی است که آثار سودمند داشته باشد و با ارزش ترین اثر برای علم عبارت است از ایمان به خدا و خضوع و خشوع در مقابل او و علمی که برای آخرت مفید باشد.

از پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله روایت شده که فرمودند:

یا اباذر من اوتی من العلم ما لایبکیه لتحقيق ان یکون قد اوتی علما لاینفعه لان الله تعالی نعت العلماء فقال - عزوجل - : «ان الذین اوتوا العلم من قبله اذا یتلی علیهم یخرون للاذقان سجداً و یقولون سبحان ربنا ان کان وعد ربنا لمفعولاً و یخرون للاذقان یتکون و یزیدهم خشوعاً» (۷۲) . یا اباذر من استطاع ان یتبک فلیتک و من لم یستطع فلیشعر قلبه الحزن و لیتبک ان قلب القاسی بعید من الله - تعالی - و لکن لایشعرون؛ (۷۳)

ای اباذر! کسی که به او علمی داده شده که او را از خوف و خشیت خداوند نمی گریاند، در واقع به او علمی داده شده که به او سودی نمی بخشد، زیرا خداوند - عزوجل - در توصیف علما فرموده: «آنها که پیش از این به مقام علم و دانش رسیدند، هرگاه این آیات برایشان تلاوت شود، همه با کمال خضوع و فروتنی سر طاعت بر حکم آن فرود آوردند؛ و گویند: پروردگار ما پاک و منزّه است، البته وعده خدای ما محققاً واقع خواهد شد. و آنها با چشم گریان همه سر به خاک عبودیت نهاده و پیوسته بر خوف و ترسشان از خدا می افزاید» ای اباذر! کسی که می تواند گریه کند، باید گریه کند و کسی که آمادگی ندارد و نمی تواند گریه کند، قلب خود را محزون نموده و خود را بگریاند، به درستی که قلب سخت و غیر خاشع، از خدای تعالی دور است و در عین حال افراد سنگدل نمی فهمند.

شهید ثانی رحمه الله در منیة المرید می گوید:

قد خص الله سبحانه فی کتابه العلماء بخمس مناقب: الاولى: الايمان «الراسخون فی العلم یقولون آمنا به» (۷۴)؛ الثانية: التوحید «شهد الله انه لا اله الا هو و الملائكة و اولوا العلم» (۷۵)؛ الثالثة: البكاء و الحزن «ان الذین اوتوا العلم من قبله» الی قوله: «ویخرون للاذقان یتکون» (۷۶)؛ الرابعة: الخشوع «ان الذین اوتوا العلم من قبله» (۷۷) الآیة؛ الخامسة: الخشیة «انما یخشی الله من عباده العلماء» (۷۸) و (۷۹)

خدای سبحان در قرآن پنج منقبت را مختص علما نموده:

اول: ایمان: «راسخون در علم می گویند: ما به همه قرآن ایمان آوردیم.»

دوم: توحید و شهادت به یگانگی خدا: «خدا شهادت می دهد که غیر از او خدایی نیست، ملائکه و صاحبان علم و بصیرت هم گواهی می دهند.»

سوم: گریه و حزن: «آنها که پیش از این به مقام علم و دانش رسیدند... با چشم گریان سر به خاک عبودیت می نهند.»

چهارم: خشوع: «کسانی که پیش از این به مقام علم و دانش رسیدند، هرگاه این آیات برایشان تلاوت شود، همه با کمال فروتنی سر طاعت بر حکم آن فرود آورند.»

پنجم: خشیت و ترس از خدا: «از میان بندگان خدا تنها مردمان دانا مطیع و خداترسند.»

علمی که چنین آثاری داشته باشد خیر است و در غیر این صورت هر علمی که باشد مضر و شر است. (۸۰)

علم مطبوع

قال علیه السلام: العلم علمان مطبوع ومسموع ولا ینفع المسموع اذا لم یکن المطبوع؛ (۸۱)

علم بر دو قسم است: مطبوع و مسموع و علم مسموع فایده ای ندارد، مادامی که مطبوع نباشد.

علم مطبوع شامل علوم ضروری است که انسان بالفطره آنها را قبول دارد. علم مسموع، علوم اکتسابی و نظری است که مبتنی بر علوم ضروری باشد؛ لذا اگر علوم ضروری نباشد، علوم اکتسابی هم حاصل نمی شود. (۸۲)

مجلسی رحمه الله در شرح این کلام می گوید:

المراد بالمطبوع ما استنبط بفهمه وفکره الصائب فی الاصول والفروع من الادله العقلیه والنقلیه. وربما یخص المطبوع بالاصول والمسموع بالفروع؛ (۸۳)

مراد از علم مطبوع، دانشی است که انسان بافهم و عقل سلیم و فطری خود در اصول و فروع، ازادله عقلی و نقلی به دست می آورد؛ و ممکن است علم مطبوع، علم به اصول دین و عقاید و علم مسموع، علم به فروع و احکام باشد.

احتمال چهارم در کلام امام علیه السلام این است که:

مراد از مسموع دانشهایی است که در حد حفظ اصطلاحات و آشنایی با قواعداست، و علم مطبوع دانشی است که به صورت ملکه نفسانی درآمده باشد؛ لذا معنای کلام امام علیه السلام چنین می شود: علم مسموع تا به حد ملکه نرسد فایده ای نمی بخشد. (۸۴)

ممکن است بر احتمال اول اشکال شود که با ظاهر کلام سازگار نیست، زیرا بنا بر این احتمال باید به جای لاینفع المسموع، بفرماید: لایحصل المسموع؛ نظر به این که علوم اکتسابی بدون علوم نظری اصلا حاصل نمی شود و به وجود نمی آید، نه این که وجود دارد، ولی فایده ندارد. (۸۵)

بر احتمال چهارم نیز این اشکال وارد می شود که این احتمال با کان تامه در لم یکن المطبوع سازگار نیست و در صورتی این احتمال تمام است که کان ناقصه باشد و بفرماید: اذا لم یکن مطبوعا، یا بفرماید: اذا لم یصر مطبوعا.

علمی که فراگیری آن لازم نیست

قال علیه السلام: فانظر ایها السائل فمادلك القرآن علیه من صفته فائتم به واستضیء بنور هدیته وما کلفک الشیطان علمه مما لیس فی الكتاب علیک فرضه ولا فی سنه النبی صلی الله علیه وآله و ائمه الهدی اثره فکل علمه الی الله سبحانه فان ذلک منتهی حق الله علیک؛ (۸۶)

ای پرسش کننده ای که از صفات خدا سؤال کردی، درست بنگر آنچه را که قرآن از صفات او بیان می کند و به آن اقتدا کن و از نور هدایتش بهره گیر و آنچه را که شیطان تو را به دانستن آن و می دارد که دانستنش در قرآن بر تو واجب نشده و در سنت پیامبر صلی الله علیه وآله و ائمه هدی اثری از آن نیست، علمش را به خدای سبحان واگذار و در پی یادگیری آن نباش که این کار منتهای حق خدای تو است. (۸۷) (۸۸)

در تعالیم اسلامی از فراگیری بعضی از دانش ها نهی شده است، از جمله علمی که منجر به تفکر در ذات لاینال الهی و یا تفکر در امر قضا و قدر و جبر و اختیار می گردد.

ابوبصیر از امام صادق علیه السلام نقل می کند:

تکلموا فی خلق الله ولا تکلموا فی الله فان الکلام فی الله لایزید الا تحیرا؛ (۸۹) (۹۰)

درباره مخلوقات خدا گفتگو و تفکر نمایید نه در ذات خدا، زیرا گفتگو در ذات او به جز زیادی حیرت و سرگردانی چیزی در پی ندارد.

سلیم بن قیس هلالی می گوید:

سمعت عليا عليه السلام يقول لابي الطفيل واثله الكنانى: يا ابا الطفيل العلم علمان علم لا يسع الناس الا النظر فيه وهو صبغة الاسلام وعلم يسع الناس النظر فيه وهو قدرة الله عزوجل; (٩١)

از علی علیه السلام شنیدم که به ابا طفیل واثله کنانی می فرمود: ای ابا طفیل! علم بر دو قسم است: علمی که مردم حتما باید در آن تفکر کرده آن را بیاموزند، که عبارت است از صبغه اسلام و علمی که لازم نیست آن را بیاموزند و در آن تفکر نمایند، که عبارت است از قدرت خدای عزوجل.

مجلسی رحمه الله در شرح این روایت می گوید:

المراد بالصبغة هنا الملة وكل ما يصبغ الانسان بلون الاسلام من العقائد الحقّة والاعمال الحسنه والاحكام الشرعيّة وقدرة الله - تعالى - لعل المراد بها تقدير الاعمال وتعلق قدرة الله بخلقها اي علم القضاء والقدر والجبر والاختيار فانه قد نهى عن التفكير فيها; (٩٢)

مقصود از صبغه در این جا ملت و هر چیزی است که به انسان رنگ اسلام بدهد که عبارت است از عقاید حقه و اعمال پسندیده و احکام شرعیه. ممکن است مقصود از قدرت خدا اندازه گیری اعمال باشد، و تعلق قدرت خدا به خلق اعمال به معنی علم قضا و قدر و جبر و اختیار که از تفکر در آنها نهی شده است.

از امیرالمؤمنین علیه السلام درباره قدر سؤال شده، در پاسخ فرمودند:

طريق مظلّم فلا تسلکوه و بحر عمیق فلا تلجوه و سر الله فلا تتکلفوه; (٩٣)

راه تاریکی است، در آن گام ننهید و دریای ژرفی است، در آن وارد نشوید و سر الهی است، برای شکافتن آن خود را به زحمت نیندازید.

از این جاست که رمز کلام امام علیه السلام که فرمودند: ولا یتنتفع بعلم لا یحقّ تعلمه به خوبی آشکار می گردد.

قرآن کریم درباره یهود که به دنبال یادگیری سحر بودند می فرماید:

و یتعلمون ما یضربهم ولا ینفعهم; (٩٤)

مردم می آموختند چیزی را که به آنها زیان می رساند و سودی نمی بخشید.

تعلیم و تعلم کارهایی که شرعا حرام است، به جز دوری از خدا و انحراف از طریق عبودیت و انحطاط جوامع بشری و اختلال در زندگی روزمره مردم حاصلی در پی ندارد.

در روایت تحف العقول پس از بیان جواز تعلیم و تعلم صناعاتی که مورد نیاز جامعه می باشد - در صورت به کارگیری در کارهای حلال - چنین آمده است:

انما حرم الله الصناعة التي حرام هي كلها التي يجي ء منها الفساد محضا نظير البرابطوالمزامير والشطرنج وكل ملهوه به و الصلبان و الاصنام وما اشبه ذلك من صناعات الاشربة الحرام وما يكون منه و فيه الفساد محضا ولا يكون ولا منه شيء من وجوه الصلاح فحرام تعليمه و تعلمه والعمل به واخذ الاجر عليه؛ (۹۵)

آنچه را خدا حرام کرده، صناعتی است که فقط منشا فساد است و استفاده صحیح و مشروع ندارد، مثل برابط و مزامیر و شطرنج و هر چیزی که آلت لهو است و صلیب ها و بت ها و هر چه که شبیه اینها باشد، از صنعت هایی که در ساخت مشروبات حرام به کار گرفته می شود و آنها فقط منسافسادند و هیچ استفاده صحیح و مشروع در آنها نیست، تعلیم و تعلم و انجام دادن و اجرت گرفتن در این موارد حرام است.

۴. وظایف علما

الف) تواضع در مقابل عظمت خدای تعالی
قال عليه السلام: لا ينبغي لمن عرف عظمة الله ان يتعظم فان رفعة الذين يعلمون ما عظمته ان يتواضعوا له و سلامة الذين ما يعلمون ما قدرته ان يستسلموا له؛ (۹۶)

سزاوار نیست آن کس که عظمت خدای را شناخت، خود را بزرگ بشمرد، بلکه بزرگی آنان که از عظمت خدا آگاه می شوند در این است که در برابرش متواضع باشند و سلامت آنان که از قدرت نامحدودش آگاهند، این است که در برابرش تسلیم گردند.

انسان هر قدر عظمت و جلال و جبروت خدای تعالی را درک کند، بیشتر به فقر و کوچکی خود پی می برد و می فهمد که نباید خود را بزرگ ببیند، زیرا بزرگی و ارزش کسی که عظمت خدا را درک کرده، در تواضع و فروتنی در برابر اوست، و در میان بندگان خدا خاشعان کسانی هستند که عظمت او را درک کرده اند:

انما يخشى الله من عباده العلماء؛ (۹۷)

از میان بندگان خدا تنها مردم دانا خدا ترس و خاشعند.

امام سجاده علیه السلام در معرفی علمای راستین و پیروان آنها می فرماید:

وان ارباب العلم واتباعهم الذين عرفوا فعملوا له ورغبوا اليه وقد قال الله: «انما يخشى الله من عباده العلماء»؛
(۹۸)

و به تحقیق، صاحبان علم و پیروان آنها کسانی هستند که شناختند و از روی آگاهی برای او عمل نمودند و به او رغبت داشتند، خداوند می فرماید: «از میان بندگان خدا تنها مردم دانا خداترس و خاشعند.»

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید:

ان من حق من عظم جلال الله وسبحانه في نفسه وجل موضعه من قلبه، ان يصغر عنده - لعظم ذلك - كل ما سواه؛ (۹۹)

سزاوار است آن کس که جلال خداوند در نظرش بزرگ و با اهمیت و مقام و مرتبه او در قلبش بزرگ است، همه چیز جز خداوند در نظرش کوچک جلوه کند.

امام صادق علیه السلام در مورد تواضع و فروتنی در برابر خدای تعالی می فرماید:

ان في السماء ملكين موكلين بالعباد فمن تواضع لله رفعا ومن تكبر وضعاه؛ (۱۰۰)

همانا دو فرشته در آسمان بر بندگان گماشته شده اند که هر کس برای خدا فروتنی کند، او را بالا برند و هر که تکبر کند، پست و خوارش سازند.

(ب) حلم و بردباری

قال عليه السلام: واما النهار فحلما علماء وابرار اتقياء... فمن علامه ادهم انك تری له قوة في دين وحزما في لين وایمانا في يقين وحرصا في علم وعلما في حلم ... يمزج العلم بالحلم والقول بالعمل؛ (۱۰۱)

اما در روز دانشمندی بردبار و نیکو کارانی با تقوا هستند... از نشانه های متقین این است که: در دین نیرومند، نرمخو و دوراندیش و با ایمانی مملو از یقین، حریص در کسب دانش و دارای علم توأم با حلمند... علم و حلم را با هم در آمیخته و گفتار را با کردار هماهنگ نموده اند.

دانش توأم با شکیبایی

یذکر فیها آل محمد علیهم السلام: هم عیش العلم و موت الجهل. یخبرکم حلمهم عن علمهم؛ (۱۰۲)

آل محمد علیهم السلام مایه حیات علم و مرگ جهل و نادانی اند. حلمشان شما را از علم و دانش آنها آگاه می سازد.

راغب می گوید:

الحلم ضبط النفس والطبع عن هیجان الغضب؛

حلم یعنی خود داری نمودن از برانگیخته شدن غضب و خشم.

در لزوم و اهمیت حلم، امیر المؤمنین علیه السلام می فرمایند:

ان لم تکن حلیمًا فتحلم فانه قل من تشبه بقوم الا اوشک ان یكون منهم؛ (۱۰۳)

اگر حلیم نیستی، خود را به حلم و بردباری بزنی، زیرا کم است کسی که خود را شبیه قومی کند و از آنان به شمار نیاید.

از امام صادق علیه السلام نیز در اهمیت حلم و لزوم همراه کردن علم با حلم روایاتی رسیده است از جمله:

ما من جرعة یتجرعها العبد احب الی الله - عزوجل - من جرعة غیظ یتجرعها عند تردهافی قلبه اما بصبر واما بحلم؛ (۱۰۴)

هیچ جرعه ای بنده ننوشد که نزد خدای عزوجل محبوب تر باشد از جرعه خشمی که هنگام گردش در دل بنوشد به وسیله صبر یا خویشتن داری.

المؤمن خلط عمله بالحلم؛ (۱۰۵)

مؤمن رفتارش همراه با بردباری است.

مجلسی رحمه الله در شرح می گوید:

وفی مجالس الصدوق (المؤمن خلط علمه) وهو اظهر و اوفق بسائر الاخبار. (۱۰۶)

و در مجالس صدوق آمده است (المؤمن خلط علمه) که این تعبیر رساتر و با سایر اخبار هماهنگی بیشتری دارد.

كان امير المؤمنين عليه السلام يقول: يا طالب العلم ان للعالم ثلاث علامات: العلم والحلم والصمت وللمتكلف ثلاث علامات: يناع من فوجه بالمعصية ويظلم من دونه بالغلبة ويظهر الظلمة؛ (۱۰۷)

امیر المؤمنین علیه السلام می فرمودند: ای طالب علم! برای عالم سه نشانه است: علم، حلم و بردباری و سکوت، و برای عالم نما سه نشانه: با نافرمانی نسبت به مافوق خود کشمکش کند و به وسیله چیرگی به زبردست خود ستم کند و از ستمکاران پشتیبانی کند.

اطلبوا العلم وتزینوا معه بالحلم والوقار وتواضعوا لمن تعلمونه العلم وتواضعوا لمن طلبتم منه العلم ولا تكونوا علماء جبارین فیذهب باطلکم بحقکم؛ (۱۰۸)

در پی کسب دانش توام با حلم و وقار باشید و نسبت به شاگردان و اساتید خود متواضع و فروتن باشید و مانند علمای ستمگر نباشید، تا کارهای بد شما کارهای خوبتان را از بین ببرد.

(ج) تعلیم و آموزش

من کتاب له علیه السلام الی قثم بن العباس وهو عامله علی مکه: واجلس لهم العصرین فافت المستفتی وعلم الجاهل وذاکر العالم؛ (۱۰۹)

صبح و عصر برای رسیدگی به امور مردم بنشین، به کسانی که پرسشی دارند پاسخ ده و جاهلان را بیاموز و با دانشمندان مذاکره کن.

امام علیه السلام در دستورالعملی که برای فرماندار مکه می نویسد می فرماید:

در اقامه حج و انجام مناسک، مردم را راهنمایی کن و ایام الله را به آنها یادآوری نما و صبح و عصر که در سرزمین حجاز وقت مناسبی برای مراجعات است، به امور مردم رسیدگی نما و پرسش آنها را پاسخ ده و به آموزش آنها بپرداز و با دانشمندان مذاکره نما.

تعلیم و تعلم، اساس دین و دنیا

وقال علیه السلام لجابر بن عبدالله الانصاری: یا جابر قوام الدین والدنیا باریعة: عالم مستعمل علمه و جاهل لا یستکف ان یتعلم ... فاذا ضیع العالم علمه استکف الجاهل ان یتعلم; (۱۱۰)

ای جابر! دین و دنیا بر چهار چیز استوار است: دانشمندی که علم خود را به کار گیرد و نادانی که از فراگیری سرباز نزند... هر گاه عالم علمش را ضایع کند، جاهل از فراگیری خودداری می کند.

نظیر این کلام نیز از حضرت علیه السلام نقل شده است:

قوام الدین باریعة: بعالم ناطق مستعمل له ... و بجاهل لا یتکبر عن طلب العلم فاذا اکتتم العالم علمه ... واستکبر الجاهل عن طلب العلم رجعت الدنیا علی ترائها قهقری; (۱۱۱)

دین به چهار چیز پابرجاست: به عالمی که می گوید و به گفته خویش عمل می کند... و به جاهلی که از پرسیدن ابایی ندارد. پس هر گاه عالم علم خود را کتمان کند... و جاهل از پرسیدن و طلب علم تکبر ورزد، دنیا به عقب بر خواهد گشت.

ظاهرا مراد از تضييع علم، عمل نکردن و نشر ندادن آن است.

امام صادق علیه السلام می فرمایند:

ان من العلماء من یحب ان یخزن علمه ولا یؤخذ عنه فذاک فی الدرک الاول من النار; (۱۱۲)

گروهی از علما کسانی هستند که مایلند علم خود را پنهان نموده و نشر ندهند، این دسته در درک اول جهنم قرار دارند.

میثاق الهی بر تعلیم و تعلم

قال عليه السلام: ما اخذ الله على اهل الجهل ان يتعلموا حتى اخذ على اهل العلم ان يعلموا؛ (۱۱۳)

خداوند از جاهلان، پیمان فراگیری دانش نگرفته، مگر این که قبلا از دانشمندان پیمان یاد دادن گرفته است.

ملازمه بین یادگیری و یاد دادن واضح است و با در نظر گرفتن این ملازمه، بیان تکلیف در یک طرف کافی است؛ برای تکلیف در طرف دیگر، در عین حال به علت اهمیت مطلب به هر دو تکلیف تصریح فرموده اند.

در بعضی از روایات دیگر نیز به هر دو جهت تصریح شده است، هم تعلیم و هم تعلم:

امام پنجم حضرت باقر علیه السلام می فرمایند:

ان الذی یعلم العلم منکم له مثل اجر المتعلم وله الفضل علیه فتعلموا العلم من حملة العلم و علموه اخوانکم كما علمکموه العلماء؛ (۱۱۴)

آن که از شما به دیگری دانش آموزد، مزد او به مقدار مزد دانش آموز است و برای معلم مزد بیشتری است، پس، از علما دانش بیاموزید و آن را به برادرانتان یاد دهید، همان طوری که علما به شما یاد دادند.

امام صادق علیه السلام می فرمایند:

قرات فی کتاب علی علیه السلام ان الله لم یأخذ علی الجهال عهدا بطلب العلم حتی اخذ علی العلماء عهدا ببذل العلم للجهال لان العلم کان قبل الجهل؛ (۱۱۵)

در کتاب علی علیه السلام خواندم که خدا از نادان ها پیمانی برای آموختن دانش نمی گیرد، مگر این که از علما پیمان گرفته است برای یاد دادن علم به نادانان، زیرا علم مقدم بر جهل است.

در روایت دیگر می فرمایند:

لو وددت ان اصحابی ضربت رؤوسهم بالسیاط حتی یتفقهاوا؛ (۱۱۶)

می خواهم با تازیانه بر سر اصحابم بزنم تا دین را بفهمند.

امام باقر علیه السلام در لزوم آموزش و یاد دادن می فرمایند:

زكاة العلم ان تعلمه عباد الله؛ (۱۱۷)

زکات دانش آن است که آن را به بندگان خدا بیاموزی.

و امام صادق علیه السلام نیز در لزوم یادگیری و آموختن می فرمایند:

قال رسول الله صلى الله عليه وآله: طلب العلم فريضة على كل مسلم الا ان الله يحب بغاء العلم؛ (۱۱۸)

رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمودند: فراگیری دانش بر هر مسلمانی واجب است، همانا خدا طالبان علم را دوست دارد.

(د) تحقق عدالت اجتماعی

قال عليه السلام: ... وما اخذ الله على العلماء الا يقاروا على كظة ظالم ولا سغب مظلوم لالقيت حبلها على غاربها؛ (۱۱۹)

و اگر نبود عهد و مسؤولیتی که خداوند از علما و دانشمندان هر جامعه گرفته که در برابر سیری و شکم خوارگی ستمکاران و گرسنگی ستمدیدگان سکوت نکنند، من مهار شتر خلافت را رها کرده بر کوهان آن می انداختم و از آن صرف نظر می کردم.

عبارت فوق در خطبه شششقیه است. امام علیه السلام در انتهای خطبه می فرمایند:

آگاه باشید! به خدا سوگند، خدایی که دانه را شکافت و انسان را آفرید، اگر نه این بود که جمعیت بسیاری گرداگردم را گرفته و به یاری ام قیام کرده اند و از این جهت حجت تمام شده است، و اگر نبود عهد و مسؤولیتی که خداوند از دانشمندان گرفته که در برابر سیری ستمکاران و گرسنگی محرومان و ستمدیدگان سکوت نکنند، مهار شتر خلافت را رها کرده بر کوهانش می انداختم و از آن صرف نظر می کردم و آخر آن را با جام آغازش سیراب می کردم؛ آن گاه خوب می فهمیدید که دنیای شما در نظر من بی ارزش تر از آبی است که از بینی گوسفندی بیرون آید.

یکی از مهم ترین مسؤولیت های علما و دانشمندان جامعه، مبارزه با بی عدالتی و تلاش برای برقراری عدالت اجتماعی می باشد.

کضه ظالم و سغب مظلوم کنایه است از شدت ظلم ستمگران و مظلومیت ستمدیدگان. عدالت اجتماعی محدود به بعد اقتصادی آن نمی شود، گرچه یکی از مظاهر آن در بعد اقتصادی است.

از تعالیم دین اسلام، ارزش دادن به تقوا و از بین بردن تمام ملاک های باطل ارزش گذاری است. علاوه بر این قوانین و مقررات، جامعه اسلامی در مسیر تعدیل جامعه و کم کردن فاصله هایی است که بین افراد جامعه به ناحق به وجود آمده است.

بررسی و بحث پیرامون عدالت اجتماعی از دیدگاه اسلام، باید در رساله مستقلی انجام گیرد؛ لکن در این جا برای شرح این قسمت از خطبه شقشقیه به توضیح مختصری بسنده می گردد:

قرآن کریم یکی از اهداف پیامبران را برقراری قسط و عدل می شمارد:

لقد ارسلنا رسلنا بالبینات وانزلنا معهم الكتاب والمیزان ليقوم الناس بالقسط وانزلنا الحديد فیه باس شدید و منافع للناس وليعلم الله من ينصره ورسله بالغیب ان الله قوی عزیز؛ (۱۲۰)

همانا پیامبران خود را با ادله و معجزات فرستادیم و بر ایشان کتاب و میزان نازل کردیم تا مردم به راستی و عدالت گرایند و آهن را که در آن، هم سختی کارزار و هم منافع بسیار برای مردم است نیز برای حفظ عدالت آفریدیم، تا معلوم شود چه کسی خدا و رسولانش را با ایمان قلبی یاری خواهد کرد، که خدا بسیار قوی و مقتدر و از یاری خلق بی نیاز است.

در راستای این رسالت بزرگ انبیا، پس از آن که مردم با امیرالمؤمنین، علی علیه السلام در مدینه بیعت کردند، امام علیه السلام ضمن اعلام برنامه های حکومتی خود نوید به عدالت اجتماعی می دهند و می فرمایند:

والذی بعثه بالحق لتبلین بلبلةً ولتغربلن غربلةً ولتساطن سوط القدر حتی یعود اسفلکم اعلاکم واعلاکم اسفلکم ولیسبقن سابقون کانوا قسوا؛ (۱۲۱)

سوگند به کسی که پیامبر را به حق مبعوث کرد، به سختی مورد آزمایش قرار می گیرید و غربال می شوید و همانند محتویات دیگ هنگام جوشش زیرورو خواهید شد، آن چنان که بالا پایین و پایین بالا قرار خواهد

گرفت. آنان که به راستی در اسلام سبقت داشتند و کنار رفته بودند، بار دیگر جلو خواهند آمد و کسانی که با حيله و تزوير، خود را پيش انداخته بودند، عقب زده خواهند شد.

در نامه ای خطاب به یکی از کارگزاران حکومت خود به نام عثمان بن حنیف می نویسند:

ای پسر حنیف! به من گزارش داده شده که مردی از متمکنان اهل بصره تو را به خوان میهمانی اش دعوت کرده و تو به سرعت به سوی آن شتافته ای، در حالی که طعام های رنگارنگ و ظرف های بزرگ غذا یکی بعد از دیگری پیش تو قرار داده می شد. من گمان نمی کردم تو دعوت جمعیتی را قبول کنی که نیازمندانشان ممنوع و ثروتمندانشان دعوت شوند.

در همین نامه پس از سفارش به ورع و یادآوری مرگ می فرمایند:

وانما هی نفسی اروضها بالتقوی لتاتی آمنه یوم الخوف الاکبر وتثبت علی جوانب المزلق ولو شئت لاهتدیت الطریق الی مصفی هذا العسل ولباب هذا القمح ونسائج هذا القز ولکن هیهات ان یغلبنی هوای ویقودنی جشی الی تخیر الاطعمه ولعل بالحجاز او الیمامه من لاطمع له فی القرص ولاعهد له بالشعب. او ابیت مبطانا وحولی بطون غرئی واکباد حری او اکون کما قال القائل:

وحسبک داء ان تبیت بیطنه وحولک اکباد تحن الی القد

من نفس سرکش را با تقوا تمرین می دهم و رام می سازم، تا در آن روز بزرگ و خوفناک با ایمنی وارد صحنه قیامت شود، در آن جا که همه می لغزند او ثابت و بی تزلزل بماند. اگر می خواستم می توانستم از عسل مصفا و مغز این گندم و بافته های این ابریشم برای خود خوراک و لباس تهیه کنم، اما هیهات که هوا و هوس بر من غلبه کند و حرص و طمع مرا وادار کند تا طعامهای لذیذ را برگزینم، در حالی که ممکن است در سرزمین حجاز و یمامه کسی باشد که حتی امید به دست آوردن یک قرص نان نداشته باشد و نه هرگز شکمی سیر خورده باشد.

آیا من با شکمی سیر بخوابم، در حالی که در اطرافم شکم های گرسنه و کبدهای سوزانی باشد و آیا آن چنان باشم که شاعر گفته است: این درد تو را بس که شب با شکم سیر بخوابی، در حالی که در اطراف تو شکمهای گرسنه و به پشت چسبیده باشد. (۱۲۲)

علمای راستین که پیرو پیامبر صلی الله علیه وآله و علی علیه السلام هستند باید با ضعفا و مستمندان همنشین باشند، تا دردها و مشکلات آنها را از نزدیک لمس نموده و در صدد بر طرف کردن آن باشند، اما اگر دانشمندان و علمای مذهب تنها با طبقه خاص مرفهان و مترفان آمد و شد داشته باشند، هرگز درک صحیحی از وضعیت مستمندان نخواهند داشت و چه بسا دانش خود را در توجیه بی عدالتی ها به کار گیرند.

امام صادق علیه السلام در باره چنین دانشمندانی می فرماید:

وان من العلماء من یری ان یضع العلم عند ذوی الثروة والشرف ولا یری له فی المساکین وضعا فذاک فی الدرک الثالث من النار؛ (۱۲۳)

و یک دسته از دانشمندان کسانی هستند که دانش خود را تنها در اختیار ثروتمندان و توانگران قرار می دهند و مستمندان را محروم می دارند؛ این گروه در مرحله سوم از آتش دوزخ هستند.

پی نوشتها:

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۱۰.
۲. ر.ک: ابن میثم بحرانی، شرح نهج البلاغه، ج ۳، ص ۸۲.
۳. مریم (۱۹) آیه ۳۹.
۴. اصول کافی، ج ۱، ص ۴۵، باب لزوم الحجۃ علی العالم و تشدید الامر علیه.
۵. همان، ص ۴۷.
۶. همان جا.
۷. نساء (۴) آیه ۱۷.
۸. اصول کافی، ج ۱، ص ۴۷.
۹. غررالحکم.
۱۰. نهج البلاغه، خطبه ۲۳۹.
۱۱. همان، حکمت ۹۸.
۱۲. بحار الانوار، ج ۱، ص ۳۷.
۱۳. اصول کافی، ج ۱، ص ۴۹.
۱۴. ملا محسن فیض کاشانی، المحجۃ البیضاء، ج ۱، ص ۱۳۲.
۱۵. نهج البلاغه، حکمت ۹۲.
۱۶. صف (۶۱) آیه ۲ و ۳.

۱۷. جمعه (۶۲) آیه ۵.
۱۸. نهج البلاغه، حکمت ۱۰۷.
۱۹. همان، حکمت ۳۶۶.
۲۰. نهج البلاغه، نامه ۳۱.
۲۱. شرح این عبارت در بحث «آفات لسان» خواهد آمد.
۲۲. نهج البلاغه، حکمت ۸۲.
۲۳. نور (۲۴) آیه ۱۵.
۲۴. یونس (۱۰) آیه ۵۹.
۲۵. همان، آیه ۶۸ - ۶۹.
۲۶. کهف (۱۸) آیه ۲۲.
۲۷. بحارالانوار، ج ۲، ص ۱۱۳.
۲۸. اعراف (۷) آیه ۱۶۹.
۲۹. یونس (۱۰) آیه ۳۹.
۳۰. بحارالانوار ج ۲ ص ۱۱۳.
۳۱. نهج البلاغه، حکمت ۸۵.
۳۲. شرح نهج البلاغه، ج ۵، ص ۲۸۳.
۳۳. نهج البلاغه، حکمت ۱۸۲.
۳۴. اصول کافی، ج ۲، ص ۲۵۸.
۳۵. بقره (۲) آیه ۲۸۳.
۳۶. بحارالانوار، ج ۲، ص ۱۲۱.
۳۷. همان، ج ۲، ص ۱۲۲.
۳۸. نهج البلاغه، حکمت ۳۸۲.
۳۹. اسراء (۱۷) آیه ۳۶.
۴۰. نهج البلاغه، خطبه ۱۵۴.
۴۱. اصول کافی، ج ۱، ص ۴۴.
۴۲. همان، ص ۴۳.
۴۳. بحارالانوار، ج ۱، ص ۲۰۸.
۴۴. نور (۲۴) آیه ۳۹.
۴۵. نهج البلاغه، خطبه ۱۷.
۴۶. ایا جیل التصوف شر جیل لقد جئتم بامر مستحیل ا فی القرآن قال لکم الهی کلوا مثل البهائم و ارقصوا لی
۴۷. بحارالانوار، ج ۱، ص ۲۰۸.

۴۸. نهج البلاغه، خطبه ۷۹.
۴۹. شیخ انصاری، مکاسب، ص ۲۵ و ۲۶ (چاپ تبریز).
۵۰. لقمان (۳۱) آیه ۳۴.
۵۱. انعام (۶) آیه ۵۹.
۵۲. همان، آیه ۹۷.
۵۳. یونس (۱۰) آیه ۵.
۵۴. نحل (۱۶) آیه ۱۶.
۵۵. بقره (۲) آیه ۱۸۹.
۵۶. اسراء (۱۷) آیه ۷۸.
۵۷. ر.ک: محمد بن حسن حرعاملی، وسائل الشیعه، باب پنجم از ابواب القبله و ابواب المواقیت.
۵۸. بحارالانوار، ج ۱، ص ۲۱۸.
۵۹. همان، ج ۵۸، ص ۲۹۲.
۶۰. احمد بن علی طبرسی، احتجاج، ج ۱، ص ۳۵۵.
۶۱. بحارالانوار، ج ۵۵، ص ۲۳۵.
۶۲. اصول کافی، ج ۸، ص ۲۷۲.
۶۳. بحارالانوار، ج ۵۵، ص ۲۴۳.
۶۴. ق (۵۰) آیه ۶.
۶۵. غاشیه (۸۸) آیه ۱۷ و ۱۸.
۶۶. روم (۳۰) آیه ۲۲.
۶۷. نهج البلاغه، خطبه ۱۹۳.
۶۸. همان، نامه ۳۱.
۶۹. اصول کافی، ج ۱، ص ۳۲.
۷۰. بحارالانوار، ج ۱، ص ۲۱۱.
۷۱. لزوم یادگیری حرفه ها و صنعت هایی که نظام معاش مردم برآن توقف دارد، به قوت خود باقی است و فقهای عظام آن را واجب کفایی می دانند.
۷۲. اسراء (۱۷) آیه ۱۰۷ - ۱۰۹.
۷۳. حسن بن فضل طبرسی، مکارم الاخلاق، ص ۲۵۸، (طبع قدیم).
۷۴. آل عمران (۳) آیه ۷.
۷۵. همان، آیه ۱۸.
۷۶. اسراء (۱۷) آیه ۱۰۷ - ۱۰۹.
۷۷. همان، آیه ۱۰۹.

۷۸. فاطر (۳۵) آیه ۲۸.
۷۹. ص ۹، (طبع جدید).
۸۰. شیخ بهائی (ره) در بیان علم مفید و سودمند چنین سروده است:
- علمی بطلب که تو را فانی سازد ز علایق جسمانی علمی بطلب که به دل نور است سینه زتجلی آن طور است
علمی که از آن چو شوی محظوظ گردد دل تو لوح محفوظ علمی بطلب که کتابی نیست یعنی ذوقی است و
خطابی نیست علمی بطلب که نماید راه وز سر ازل کندت آگاه
۸۱. نهج البلاغه، حکمت ۳۳۸.
۸۲. ر.ک: ابن میثم بحرانی، شرح نهج البلاغه، ج ۵، ص ۴۰۹.
۸۳. بحارالانوار، ج ۱، ص ۲۱۹.
۸۴. ر.ک: سید هاشم خوئی، منهج البراعه، ج ۲۱، ص ۴۲۳.
۸۵. ممکن است در پاسخ از این اشکال گفته شود: غیر مفید مثل معدوم است؛ لذا از معدوم تعبیر به غیر مفید شده است.
۸۶. نهج البلاغه، خطبه ۹۱.
۸۷. برای مطالعه بیشتر ر.ک: لطف الله صافی، شرح حدیث عرض دین.
۸۸. شرح این کلام نورانی در بحث «توقیفی بودن اسما» می آید.
۸۹. ابن بابویه (صدوق)، توحید، ص ۴۵۴.
۹۰. شرح بیشتر این مطلب در بحث صفات خدای تعالی و استحاله احاطه و اکتناه می آید.
۹۱. ابن بابویه (صدوق)، خصال، ص ۴۱.
۹۲. بحارالانوار، ج ۱، ص ۲۱۰.
۹۳. نهج البلاغه، حکمت ۲۸۷.
۹۴. بقره (۲) آیه ۱۰۲.
۹۵. ابن شعبه حرانی، تحف العقول، ص ۳۳۵.
۹۶. نهج البلاغه، خطبه ۱۴۷.
۹۷. فاطر (۳۵) آیه ۲۸.
۹۸. بحارالانوار، ج ۷۰، ص ۳۴۴.
۹۹. نهج البلاغه، خطبه ۲۱۶.
۱۰۰. اصول کافی، ج ۲، ص ۱۲۲.
۱۰۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۹۳.
۱۰۲. همان، خطبه ۲۳۹.
۱۰۳. همان، حکمت ۲۰۷.
۱۰۴. اصول کافی، ج ۲، ص ۱۱۱.

۱۰۵. اصول کافی، ج ۲، ص ۱۱۱.
۱۰۶. بحارالانوار، ج ۶۷، ص ۲۹۳.
۱۰۷. اصول کافی، ج ۱، ص ۳۷.
۱۰۸. بحارالانوار، ج ۲، ص ۴۱.
۱۰۹. نهج البلاغه، نامه ۶۷.
۱۱۰. نهج البلاغه، حکمت ۳۷۲.
۱۱۱. بحارالانوار، ج ۱، ص ۱۷۸.
۱۱۲. خصال، صدوق، ۳۵۲.
۱۱۳. نهج البلاغه، حکمت ۴۷۸.
۱۱۴. اصول کافی، ج ۱، ص ۳۵.
۱۱۵. همان، ج ۱، ص ۴۱.
۱۱۶. همان، ج ۱، ص ۳۱.
۱۱۷. همان، ص ۴۱.
۱۱۸. همان، ص ۳۰.
۱۱۹. نهج البلاغه، خطبه ۳.
۱۲۰. حدید (۵۷) آیه ۲۵.
۱۲۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۶.
۱۲۲. نهج البلاغه، نامه ۴۵.
۱۲۳. خصال، ص ۳۵۲.

بخش دوم: تربیت

فصل اول: مفهوم تربیت

۱. معنای تربیت

۲. متصدی امر تربیت

۱. معنای تربیت (۱)

ابن اثیر می گوید:

الرب يطلق فى اللغة على المالك والسيد والمدبر والمربى والمقيم والمنعم ولا يطلق غيرالمضاف الا على الله واذا اطلق على غيره اضيف... وفى حديث على (الناس ثلاثة عالم ربانى) هو منسوب الى الرب بزيادة الالف والنون للمبالغة وقيل من الرب بمعنى التربيئة كانوا يربون المتعلمين بصغار العلوم قبل كبارها. (۲)

راغب اصفهانی نیز می گوید:

الرب فى الاصل التربيئة وهو انشاء الشىء ء حالا فحالا الى حد التمام;

رب در اصل تربیت است و تربیت یعنی ایجاد شىء ء به تدریج از حالتی به حالت دیگر تا به حد تمام برسد.

تذکر چند نکته در تعریف تربیت:

نکته اول: در هر دو تعریف، تدریجی بودن تربیت مورد نظر قرار گرفته است.

در تعریف ابن اثیر: يربون المتعلمين بصغار العلوم قبل كبارها و در تعریف راغب: حالا فحالا الى حد التمام. البته ممکن است گاهی تحولات و دگرگونی های روحی دفعتابه وجود آید. تاریخ، حالات فضیل بن عیاض و حر بن یزید ریاحی و امثال اینها راثبت نموده است، ولی این موارد نادر و استثنایی است و اصل در تربیت و پرورش تدریجی بودن است.

نکته دوم: فطری بودن مبانی تربیت: راغب در تعریف کلمه «انشاء» را به کار گرفته که غالبا در ایجاد شىء ء مسبوق به عدم به کار می رود؛ لذا در اینجا این سؤال مطرح می شود که آیا تربیت دینی ایجاد چیزی است که

به انسان اضافه می‌گردد و در درون او هیچ‌گونه سابقه وجودی نداشته یا این که همزمان با ایجاد انسان اساس و بنیان تربیت دینی در او نهاده شده است؟

بنابر نظریه دوم - که به صواب نزدیک تر است - تربیت دینی، یعنی شکوفا نمودن استعدادهای درونی و فطری انسان.

امیرالمؤمنین، علی علیه السلام در انگیزه و هدف فرستادن پیامبران الهی برای مردم می‌فرماید:

فبعث فیهم رسله و واتر الیهم انبیاءه لیستادوهم میثاق فطرته ویذکروهم منسی نعمته ویحتجوا علیهم بالتبلیغ ویثیروا لهم دفائن العقول؛ (۳)

پیامبرانش را در میان آنها مبعوث ساخت و پی در پی رسولان خود را به سوی آنها فرستاد تا پیمان فطرت را در آنها مطالبه نمایند و نعمت‌های فراموش شده را به یاد آنها آورند و با ابلاغ دستورهای خدا حجت را بر آنها تمام کنند و گنج‌های پنهانی عقل‌ها را آشکار سازند.

زراره می‌گوید: از امام صادق علیه السلام از قول خدای عزوجل: فطرت الله التي فطر الناس علیها (۴) سؤال نمودم، فرمودند: فطرهم جمیعا علی التوحید (۵).

گرچه در این روایت و بعضی از روایات دیگر، «فطرت» را به «توحید» تفسیرنموده‌اند، لکن تمام تعالیم دینی و دستوراتی که برای تربیت انسان از ناحیه وحی به وسیله پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و امامان معصوم علیهم السلام رسیده است، ریشه در فطرت و ذات انسان دارد. (۶)

نکته سوم: فرق بین تزکیه و تربیت: در قرآن کریم از تربیت دینی و پرورش روح و روان انسان تعبیر به تزکیه شده است:

كما ارسلنا فیکم رسولا منکم یتلوا علیکم آیاتنا و یزکیکم ویعلمکم الکتاب و الحکمة ویعلمکم ما لم تکنوا تعلمون؛ (۷)

چنان که از میان خود شما پیامبری برانگیختیم که آیات ما را برای شما تلاوت کند و نفوس شما را از پلیدی و آلودگی جهل و شرک پاک و منزّه کند و به شما تعلیم شریعت و حکمت دهد و هرچه را نمی‌دانید به شما یاد دهد.

لقد من الله على المؤمنين اذ بعث فيهم رسولا من انفسهم يتلوا عليهم آياته ويزكيهم ويعلمهم الكتاب والحكمة وان كانوا من قبل لفي ضلال مبين؛ (۸)

خدا بر اهل ایمان منت گذاشت که رسولی از خود آنها در میان آنان برانگیخت که بر آنها آیات خدا را تلاوت کند و نفوس آنان را از هر نقص و آرایش پاک گرداند و به آنان احکام شریعت کتب سماوی و حقایق حکمت بیاموزد، هر چند که در گمراهی آشکاری بودند.

هو الذی بعث فی الامیین رسولا منهم يتلوا عليهم آياته ويزكيهم ويعلمهم الكتاب والحكمة و ان كانوا من قبل لفي ضلال مبين؛ (۹)

اوست خدایی که میان عرب امی، پیغمبری از همان مردم برانگیخت تا بر آنان آیات وحی خداتلاوت کند و آنان را از لوث جهل و اخلاق ناپسند پاک سازد و شریعت کتب سماوی و حکمت الهی بیاموزد، با آن که پیش از این در ورطه گمراهی و جهالت بودند.

اما تربیت در اصطلاح قرآن اعم است از تزکیه؛ یعنی پرورش جسم و تن را هم شامل می گردد:

فرعون به حضرت موسی علیه السلام می گوید:

الم نربک فینا ولیدا ولبثت فینا من عمرک سنین؛ (۱۰).

تو همان کودکی نیستی که ما پروردیم و سال ها از عمرت نزد ما گذشت.

قرآن در سفارش نسبت به پدر و مادر می فرماید:

و قل رب ارحمهما کما ربیانی صغیرا؛ (۱۱)

و بگو: پروردگارا! همان گونه که پدر و مادر، مرا از کودکی پرورش دادند، تو در حق آنها مهربانی فرما.

ما در این نوشتار، کلمه «تربیت» را در معنای مرادف با معنای «تزکیه» به کار برده ایم.

۲. متصدی امر تربیت

(الف) مسؤولیت مربیان الهی و علمای ربانی در تربیت انسان

پس از بررسی و تبیین معنای تربیت، اولین سؤال این است که: چه کسی می تواند مسؤولیت این امر مهم را به عهده بگیرد؟

مسئله تنها کسی می تواند مربی انسان باشد که خود، انسان کامل و واصل به مدارج عالی انسانیت باشد. در این مسیر کسی می تواند جلودار و راهنما باشد که خودراه را به خوبی طی کرده باشد:

قطع این مرحله بی همراهی خضر مکن ظلمات است بترس از خطر گمراهی (۱۲)

چه کسی می تواند مربی باشد؟

قال علیه السلام: من نصب نفسه للناس اماما فليبدأ بتعليم نفسه قبل تعليم غيره وليكن تاديبه بسيرته قبل تاديبه بلسانه ومعلم نفسه و مؤدبها احق بالاجلال من معلم الناس ومؤدبهم؛ (۱۳)

کسی که خود را در مقام پیشوایی و امامت قرار می دهد، باید پیش از آن که به تعلیم دیگران پردازد، به تعلیم خویش پردازد و باید تادیب او به عملش پیش از تادیب او به زبانش باشد. کسی که معلم و ادب کننده خویش است، به احترام سزاوارتر است از کسی که معلم و مربی دیگران است.

امام علیه السلام در این کلام، دو مطلب اساسی را در موضوع «تربیت» بیان فرموده اند:

مطلب اول: مربی و معلم باید قبلا خودش دانش آموخته و تربیت شده باشد، آن گاه مربی و معلم دیگران شود. سخن گفتن و خطابه و وعظ بدون آگاهی به جز انحراف و اضلال و گمراهی نتیجه ای ندارد. (۱۴)

مطلب دوم: واعظ و مربی باید با عمل خود دیگران را تربیت و هدایت نماید. گفتار بدون عمل نه تنها موجب هدایت نمی شود، بلکه گاهی ممکن است موجب سلب اعتماد و گمراهی شخص گردد.

قرآن کریم می فرماید:

اتامرون الناس بالبر وتنسون انفسكم وانتم تتلون الكتاب افلا تعقلون؛ (۱۵)

چگونه شما که مردم را به نیکی دستور می دهید، خود را فراموش می کنید، در صورتی که شما کتاب خدا را می خوانید، چرا در آن اندیشه نمی کنید؟

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله می فرمایند:

رایت لیلة اسری بی الی السماء قوما تقرض شفاهم بمقاریض من نار ثم ترمی فقلت یا جبرئیل من هؤلاء؟ فقال: خطباء امتک یامرون الناس بالبر وینسون انفسهم وهم یتلون الکتاب افلا یعقلون؛ (۱۶)

شب معراج مردمی را دیدم که لب هایشان با قیچی های آتشین چیده و به دور انداخته می شد، از جبرئیل پرسیدم: اینها کیانند؟ گفت: خطیبان امت تو هستند که مردم را به نیکی دعوت می نمایند، در حالی که خود را فراموش نموده اند و به گفته خود عمل نمی کنند و ایشان قرآن را تلاوت می کنند، آیا در آن تعقل نمی کنند؟

امام صادق علیه السلام می فرمایند:

ان العالم اذا لم يعمل بعلمه زلت موعظته عن القلوب كما یزل المطر عن الصفا؛ (۱۷)

اگر عالم به علم خویش عمل نکند، پند و اندرزش در دل های شنوندگان فرو نمی رود، همان گونه که باران در سنگ صاف فرو نمی رود.

امام باقر علیه السلام در تفسیر آیه شریفه «فکبکبوا فیها هم والغاؤون (۱۸)؛ در آن حال کافران و معبودان باطلشان هم به رو در آتش دوزخ افتند.» می فرمایند:

هم قوم وصفوا عدلا بالسنتهم ثم خالفوه الی غیره؛ (۱۹) و (۲۰)

کسانی هستند که با زبان عدالت را توصیف و در عمل خلاف آن را عمل می کنند.

مجلسی رحمه الله در شرح روایت می گوید:

العدل کل امر حق یوافق للعدل والحکمة والعبادات والاخلاق الحسنه. (۲۱)

اما فرمایش امام علیه السلام:

معلم النفس احق بالاجلال من معلم الناس و مؤدبهم.

به این معناست که شخصی که به تربیت خود پردازد، بیشتر شایسته احترام است از کسی که به تربیت مردم پرداخته و از خود غافل است، اما شخصی که هم خودسازی کرده و هم مردم را تربیت می کند، مسلماً برتر است از کسی که تنها گلیم خود را از آب می کشد.

انسان های وارسته و شایسته رهبری چه کسانی هستند؟

در مسیر تربیت انسان ها به کسانی می توان اعتماد نمود و آنها را جلودار و مربی قرار داد که تحت تربیت رب العالمین به مدارج عالی انسانیت رسیده باشند. تنهاچنین افرادی می توانند کاروان انسانیت را به مقصد نهایی برسانند. (۲۲)

من كتاب له عليه السلام الى معاوية جوا، قال الشريف وهو من محاسن الكتب: فانا صنائع ربنا والناس بعد صنائع لنا؛ (۲۳)

ما پرورش یافته و تربیت شده پروردگار خویش هستیم و مردم تربیت شده مايند.

معاويه - عليه الهاويه - در نامه ای که خطاب به امیرالمؤمنین علی ابن ابی طالب علیه السلام نوشت، در ساختن فضیلت برای ائمه جور و تباهی و گمراهی، سخن پراکنی نموده، آن گمراهان سیاه دل را بر امام متقین ترجیح داد و دشمنی و کینه های جاهلیت را بیش از پیش آشکار نمود. احقادا بدریه و خبیریه و حنینیه و غیرهن. (۲۴)

امام علیه السلام در نامه ای که سید رضی می گوید: هو من محاسن الكتب، در جواب، ضمن بیان حقیقت و آشکار نمودن رسوایی معاویه و پیشوایان گمراهش می فرمایند:

فدع عنك من مالت به الرمیة فانا صنائع ربنا والناس بعد صنائع لنا؛ (۲۵)

دست بردار از کسانی که فریب دنیا را خورده و از راه راست منحرف گردیده اند و این چه مقایسه غلطی است که بین آنها که گمراهان و منحرفان از حقند و بین من می نمایی؛ به درستی که ماپرورش یافتگان خدای خود هستیم و مردم پرورش یافتگان ما.

مجلسی رحمه الله در شرح این کلام نورانی می گوید:

هذا مشتمل على اسرار عجيبة من غرائب شانهم التي تعجز عنها العقول ولنتكلم على ما يمكننا اظهاره والخوض فيه فنقول: صنيعه الملك من يصطنعه ويرفع قدره ومنه قوله تعالى: «واصطنعتك لنفسى» (٢٦) اى اخترتك واخذتك صنيعتى لتصرف عن ارادتى ومحبتى. فالمعنى انه ليس لاحد من البشر علينا نعمة بل الله - تعالى - انعم علينا فليس بيننا وبينه واسطة والناس باسرههم صنائعنا فنحن الوسائط بينهم وبين الله سبحانه ويحتمل ان يراد بالناس بعض الناس اى المختار من الناس نصطنعه ونرفع قدره. (٢٧)

راغب اصفهانی می گوید:

الصنع اجادة الفعل فكل صنع فعل وليس كل فعل صنعا ولا ينسب الى الحيوانات والجمادات كما ينسب اليهما الفعل... والصنعة ما اصطنعته من خير... والاصطناع المبالغة فى اصلاح الشىء وقوله: «واصطنعتك لنفسى و لتصنع على عيني» اشارة الى نحو ما قال بعض الحكماء: ان الله تعالى اذا احب عبدا فتفقده كما يتفقده الصديق صديقه;

صنع; يعنى كارى را به شايستگى انجام دادن، پس هر صنعى كار است، ولى هر كارى صنع نيست. اين واژه آن گونه كه به انسان نسبت داده مى شود، به حيوانات و جمادات نسبت داده نمى شود. صنيعه، هر چه كه به خوبى و شايستگى انجام دهى. اصطناع، زياده روى در اصلاح و بهبود چيزى است; و قول خداى تعالى در هر دو آيه اشاره است به آن چه كه بعضى از حكما گفته اند كه خداى تعالى هرگاه بنده اى را دوست داشت، او را مورد تفقد و مهربانى قرار مى دهد، همان طورى كه دودوست به هم محبت مى کنند.

امام عليه السلام مى فرمايند: وصنيع المال يزول بزواله. (٢٨) لذا كلام راغب در انحصار نسبت تمام نيست، علاوه بر اين كه در اصل معنا نيز اشكال وارد است، زيرا تضمين جودت صنع، در آيه «ودمرنا ما كان يصنع فرعون وقومه وما كانوا يعرشون» (٢٩) و فرعون و قومش را با آن صنايع و عمارات و كاخ عظمت، نابود و هلاك نموديم « تمام نيست.

تنها پيامبر اكرم صلى الله عليه وآله و جانشينان بر حق آن حضرت، يعنى امامان معصوم عليهم السلام شايستگى رهبرى مردم را دارند و مى توانند كشتى انسانيت را به ساحل نجات برسانند، زيرا آنها تحت پرورش و تربيت و حمايت خاص رب العالمين هستند.

پيغمبر اكرم صلى الله عليه وآله مى فرمودند: ادبى ربي فاحسن تاديبى. (٣٠)

از امیرالمؤمنین، علی علیه السلام نقل شده که فرمودند:

یا کمیل ان رسول الله صلی الله علیه وآله ادبه الله وهو ادبني وانا اؤدب المؤمنین واورث ادب المکرمین. (۳۱)

وظیفه مهم حاکم اسلامی در «تعلیم و تربیت»

قال علیه السلام: فاما حقکم علی فالنصیحة لکم وتوفیر فیئکم وتعلیمکم کیلا تجهلوا وتادیبکم کیما تعلموا؛ (۳۲)

اما حق من بر شما آن است که از خیرخواهی شما دریغ نورزم و بیت المال شما را در راه شما صرف کنم و شما را تعلیم دهم، تا از جهل و نادانی نجات یابید و تربیتتان کنم تا آداب رافراگیرید.

حاکم اسلامی علاوه بر این که مسؤول امر معاش و زندگی و اقتصاد جامعه می باشد، متصدی دو امر مهم و اصلی دیگر نیز هست که عبارت باشد از «تعلیم» و «تربیت»؛ به دیگر سخن، والی هم متصدی امر «حیات محسوس» و هم متصدی امر «حیات معقول» جامعه است. هم باید در تامین رفاه زندگی مادی مردم تلاش نماید و هم باید آنها را در مسیر سعادت ابدی راهنمایی کند.

زامدار جامعه اسلامی نباید به یاد دادن محض، قناعت نموده، ذهن مردم را بامفاهیم خشک پر کند و در صد سازندگی روحی آنها نباشد، بلکه علاوه بر «تعلیم»، «تربیت» هم لازم است.

مری الهی

قال علیه السلام: ایها الناس استصبحوا من شعله مصباح واعظ متعظ وامتاحوا من صفو عین قدر وقت من الكدر... لیس علی الامام الا ما حمل من امر ربه: الابلاغ فی الموعظة، والاجتهاد فی النصیحة، والاحیاء للسنة، واقامة الحدود علی مستحقیها، واصدار السهمان علی اهلها فبادروالعلم من قبل تصویح نبتة ومن قبل ان تشغلوا بانفسکم عن مستثار العلم من عند اهله وانها عن المنکر وتناهوا عنه فانما امرتم بالنها بعد التناهی؛ (۳۳)

ای مردم! چراغ دل را از شعله گفتار گویندگان با عمل روشن سازید و ظرف های خویش را از آب زلال چشمه هایی که از آلودگی پاک است پر کنید. امام غیر از آنچه از طرف خدا مامور است، وظیفه ای ندارد، امام وظیفه دارد: ۱. با پند و اندرز فرمان خدا را ابلاغ نماید؛ ۲. در خیر خواهی مردم کوشش نماید؛ ۳. سنت خدا را احیاء کند؛ ۴. بر مستحقان کیفر اقامه حدود نماید؛ ۵. حق مظلومان را به آنان برگرداند.

در فراگیری دانش بکوشید پیش از آن که درخت آن بخشکد و پیش از آن که به خود مشغول گردید؛ از معدن علم، دانش استخراج کنید. مردم را از منکر باز دارید و خود هم مرتکب نشوید، زیرا شما موظفید اول خود مرتکب گناه نشوید، آن گاه مردم را از آن نهی کنید.

شرح مطالب این بخش از خطبه در سه عنوان ارائه می گردد:

از چه کسی باید راهنمایی گرفت؟

«ایها الناس استصبحوا» تنها کسانی صلاحیت رهبری فکری جامعه را دارند که اولاً: عالم عامل باشند و ثانیاً: از هر گونه آلودگی پاک و منزّه باشند و دانش آنها نیز صحیح و از منبع وحی باشد. چنین رهبرانی منحصرند در پیشوایان دین که از طرف خداوند منصوب شده اند؛ یعنی پیامبران و امامان معصوم علیهم السلام.

امام علیه السلام این دو شرط را که باید در رهبر و پیشوای مردم باشد، این گونه بیان فرموده اند:

۱. واعظ متعظ؛

۲. صفو عین قد روقت من الكدر.

قرآن کریم می فرماید:

یا ایها النبی انا ارسلناک شاهداً ومبشراً ونذیراً. وداعیا الی الله باذنه و سراجاً منیراً؛ (۳۴)

ای رسول! ما تو را به رسالت فرستادیم تا بر نیک و بدخلق گواه باشی و خوبان را به رحمت الهی مژده دهی و بدان را از عذاب خدا بترسانی. و به اذن حق، مردم را به سوی خدا دعوت کنی و چراغ فروزان باشی.

تنها از چشمه صاف و زلال معصومان علیهم السلام باید بهره گرفت، زیرا موهبت الهی عصمت در آنها ما را به اقتدا و پیروی از ایشان ترغیب می نماید و از پاکی این چشمه مطمئن می سازد:

انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت ویطهرکم تطهیراً؛ (۳۵)

خدا چنین می خواهد که از شما خانواده نبوت هر پلیدی را ببرد و شما را از هر عیب و نقص پاک گرداند.

«من شعله مصباح»: همان گونه که شعله چراغ روشنی می دهد و انسان را از تاریکی بیرون می آورد، امام علیه السلام که مربی الهی است نیز با نور و روشنایی خود مردم را از تاریکی های جهل و نادانی و شرک و آلودگی ها بیرون می آورد و راه راست را به آنها ارائه می نماید.

کلمه «مصباح» در بعضی از نسخه ها به «واعظ» اضافه شده - که یا اضافه مشبه به به مشبه است و یا اضافه لامیه - و در بعضی از نسخه ها منون است که «واعظ» بدل آن می شود.

«واعظ متعظ» اشاره است به امام علیه السلام و جانشینان آن حضرت که خودشان به پند و اندرزهایی که به مردم می دهند عمل نموده اند.

وامتاحوا من صفوعین قد روقت من الكدر.

همان گونه که آب آلوده به جسم انسان زیان می رساند، سفارشها و فرمانهای غلطو انحرافی همراه با ناخالصی ها موجب انحطاط روحی می شود. همان طوری که نسخه غلط و نامناسب طبیب غیرحاذق باعث شدت مرض و ایجاد امراض دیگر است، نسخه اشتباه برای روح و روان انسان، شدت مرض و ایجاد امراض دیگر رادر پی دارد. با این تفاوت که اهمیت امراض روحی بیش از امراض جسمی است، زیرا دفع امراض جسمی برای بقای حیات محدود مادی و دفع امراض روحی برای حیات ابدی است.

وظایف امام علیه السلام:

۱. الابلاغ فی الموعظة؛ با پند و اندرز فرمان خدا را اعلام نمودن؛

۲. الاجتهاد فی النصيحة؛ در خیر خواهی مردم کوشش کردن؛

۳. الاحیاء للسنة؛ احیای سنت و رفتار بر طبق روش پیامبر صلی الله علیه وآله؛

۴. اقامة الحدود علی مستحقیها؛ اقامه حدود بر آن کس که مستحق کیفر است؛

۵. اصدار السهمان علی اهلها؛ از بیت المال سهم و نصیب را به اهلش رساندن.

وقت شناسی در کسب دانش

فبادرو العلم من قبل تصویح نبته: پس هر چه زودتر به سراغ پیشوای حقیقی خودرفته، از او کسب دانش و معرفت کنید، قبل از این که فرصت از دست شما برود و امام در بین شما نباشد. قبل از آن که خود را به نغمه های باطل مشغول سازید، از معدن علم و دانش کسب فضیلت نمایید. قبل از این که گرفتار مریبان و علمای سوء شوید، در پی مریبان الهی باشید. (۳۶)

مردم را از منکر باز دارید و خود نیز مرتکب منکر نشوید، زیرا شما هم خود باید تارک منکر باشید و هم دیگران را نهی کنید. باید توجه داشت این دو خطاب طولی نیست، به این معنا که اول مامور هستید به این که خود تارک منکر باشید و خطاب دوم مشروط به امتثال خطاب اول باشد، یعنی نهی از منکر مشروط باشد به این که خود تارک باشید، بلکه دو خطاب در عرض همند، ولی از آن جهت که ناهی از منکر اگر خود تارک نباشد، حرفش بی اثر است، باید اول خودش منکر را ترک کند. (۳۷)

انبیا و اولیا طیبیان الهی اند

قال علیه السلام فی ذکر النبی صلی الله علیه وآله: «طیب دوار بطبه قد احکم مراهمه واحمی مواسمه یضع ذلک حیث الحاجة الیه من قلوب عمی واذان صم والسنة بکم متتبع بدائنه مواضع الغفلة ومواطن الحيرة»؛ (۳۸)

طبیعی است که با طب خود سخت به دنبال نیازمندان به طبابت روحی می گردد مرهم هایش رابه خوبی آماده ساخته، حتی برای مواقع اضطراری و داغ کردن محل زخم ها ابزارش را گذاخته، تا در آن جا که مورد نیاز است قرار دهد: بر دل های کور، گوش های کر و زبان های لال. با داروهای خود در جستجوی موارد غفلت و جایگاه های حیرت است (در جستجوی بیماران فراموش شده و سرگردان است).

مدعیان طبابت روحی و داعیان رهبری انسان ها بسیارند، ولی:

دردم نهفته به زطیبیان مدعی باشد که از خزانه غیبم دوا کنند (۳۹)

پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله و جانشینان برحقش، ائمه اطهار علیهم السلام طیبیان الهی اند و بشر نیازمند فرستادگان الهی است، زیرا همان گونه که جسم و بدن انسان نیاز به طیب دارد، روح و روان او هم نیازمند به طیب و مداواست. بیماری های روحی، انسان را از رسیدن به لذات معنوی و سعادت ابدی بازمی دارد.

پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمودند:

لو ان الشیاطین یحومون علی قلوب بنی آدم لنظروا الی ملکوت السماوات والارض؛ (۴۰)

اگر شیاطین اطراف دل بنی آدم را احاطه نکرده بودند، هر آینه حقیقت و باطن و اسرار آسمان ها و زمین را مشاهده می نمودند.

نیاز انسان به طبیب روحانی، به مراتب بیش از نیاز اوست به طبیب جسم و بدن، زیرا دفع امراض جسمانی برای بقای حیات محدود و مادی اوست، ولی دفع امراض روحی برای درک حیات جاوید است.

ویژگی طبیبان الهی (۴۱)

طبیب دوار بطبه: طبیب سیاری است، به جای این که بیماران در پی او باشند، او بدنبال بیماران می گردد و وسایل درمان را همراه دارد و پس از تشخیص بیماری همان جا معالجه را شروع می کند. این طبیب صرفاً به نسخه و دستورالعمل اکتفانی کند، بلکه علاوه بر نشان دادن راه علاج و طریق حل مشکل شخصاً مریض را معالجه می کند و کار او فقط ارائه طریق نیست، بلکه ایصال الی المطلوب است.

بیماری هایی که طبیبان الهی علاج می کنند:

نابینایی دل ها و ناشنوایی گوش ها و گنگی زبان، غفلت و حیرت و سرگردانی از امراضی است که مسؤولیت معالجه آن بر عهده طبیبان الهی است.

شارح معتزلی گوید:

انما تعالج بذلک من یحتاج الیه وهم اولوا القلوب العمی والأذان الصم والالسنه البکم ای الخرس وهذا التقسیم صحیح حاصر لان الضلال ومخالفة الحق یكون بثلاثة امور: اما بجهل القلب او بعدم سماع المواعظ والحجج او بالامساک عن شهادة التوحید وتلاوة الذکر فهذه اصول الضلال واما افعال المعاصی ففروع علیها؛ (۴۲)

با این تدابیر طبیب الهی است که نیازمندان مداوا می گردند و نیازمندان به این درمان، کوردلان و ناشنوایان و صاحبان زبان های لال از حقگویی هستند. تقسیم بیماران و گمراهان باطنی به این سه گروه، تقسیمی است صحیح که چیزی را فروگذار نکرده، زیرا گمراهی و مخالفت با حق به این سه چیز است: یا به کوردلی، یا به نشنیدن اندرزها و راهنمایی ها و یا به خودداری از گواهی بر توحید و خواندن قرآن است؛ پس این سه چیز ریشه گمراهی است، و گناهان از اینها سرچشمه می گیرد.

راه رهایی از سرگردانی

قال عليه السلام: ... این تذهب بکم المذاهب وتتيه بکم الغياهب وتخدعکم الکواذب ومن این تؤتون وانی تؤفکون فلکل اجل کتاب ولکل غيبه ايب فاستمعوا من ربانيکم واحضروه قلوبکم واستيقظوا ان هتف بکم وليصدق رائد اهله وليجمع شمله وليحضر ذهنه فلقد فلق لکم الامر فلق الخرزة وقرفه قرف الصمغه؛ (۴۳)

این روش های گمراه کننده، شما را به کجا می کشد؟ تاریکی ها و ظلمت ها تا کی شما را متحیر می سازد؟ دروغ پردازی ها تا کی شما را می فریبد؟ از کجا در شما نفوذ می کنند و چگونه شما را اغفال می کنند؟ برای هر سرآمدی نوشته ای و برای هر غیبتی بازگشتی است. به سخن مربی الهی خویش گوش فرا دهید و دل های خود را در پیشگاه او حاضر سازید و هنگامی که به خاطر احساس خطر فریاد می کشد، بیدار شوید. فرمانده شما صادقانه سخن می گوید، افکار خود را جمع و محتویات ذهن خویش را برای نجات شما آماده ساخته است. حقایق را برای شما به خوبی شکافته، همانند مهره هایی که برای شناسایی، درونشان را می شکافند و حقیقت را همچون شیر درختی که از بدنه آن جدا می کنند، برای شما جدا ساخته است.

امام علیه السلام به خوبی می داند که مسلک های گمراه کننده بنی امیه مردم را به چه پرتگاهی می اندازد و علت این فریفته شدن و سقوط را نیز می داند؛ لذا استفهاماتی که در این کلام آمده، علی سبیل التهکم و التقریع است، نه استفهام حقیقی.

سپس می فرمایند: به سخن مربی الهی خویش گوش فرا دهید، آن هم نه با گوش سر، بلکه با گوش دل؛ یعنی فقط با اجسادتان در محضر مربی الهی خویش نباشید، بلکه باید حضور قلب داشته باشید و گوش به زنگ باشید، هرگاه اعلام خطر می کند، از خواب غفلت بیدار شوید.

کلمه ربانیکم اشاره به خود حضرت علیه السلام است؛ یعنی دیگران شما را به ضلالت و گمراهی می کشانند؛ پس به سخن مربی الهی خویش گوش فرا دهید، زیرا او معلم و مربی مسؤول و متعهدی است که با شما صادقانه سخن می گوید. درست برعکس ارباب سوئی که به جز حيله و نیرنگ حربه دیگری ندارند، مربی الهی شما با آگاهی تمام از راه هدایت و سعادت، خود را وقف شما نموده و حقیقت را برای شما به خوبی واضح و آشکار می سازد.

جامعه ای که به سخن مربی الهی خویش گوش فرا ندهد و تسلیم اوامر او نباشد، گرفتار ارباب سوء می گردد:

وایم الله لتجدن بنی امیه لکم ارباب سوء بعدی کالذباب الضروس تعذم بقیها وتخطب بیدهاوتزین برجلها وتمنع درها لایزالون بکم حتی لایترکوا منکم الا نافعاً لهم او غیر ضائر بهم ولا یزال بلانهم عنکم حتی لایکون

انتصار احدكم منهم الا كانتصار العبد من ربه والصاحب من مستصحبه ترد عليكم فتنتهم شوهاء مخشيه وقطعا جاهليه ليس فيها منار هدى ولا علم يرى ونحن اهل البيت منها بمنجاة لسنا فيها بدعاة؛ (۴۴)

به خدا سوگند! بنی امیه بعد از من زمامداران بدی خواهند بود. آنها همچون شتر بدخویی هستند که صاحب خود را دندان می گیرد و با دستش بر سر او می کوبد و با پا وی را دور می کند و از شیر خود منع می نماید. همواره با شما به سختی رفتار کنند، جز کسانی که برایشان سودی داشته باشند یا لاقبل ضرری به آنها نرسانند. شکنجه های آنان بر شما طولانی خواهد شد، تا آن جا که پیروزی شما بر آنها به آسانی میسر نخواهد بود، مثل پیروزی بردگان بر مالک خویش یا پیروزی تابع بر پیشوای خویش. فتنه های آنها پی در پی با قیافه های زشت و ترسناک بر شما فرو می بارند، نه راهنمایی در آن خواهد بود و نه پرچم نجاتی در لابه لای آن به چشم می خورد و ما اهل بیت در آن زمان رهبری شما را به عهده نخواهیم داشت.

امام علیه السلام در صدر این کلام فرمودند:

فتنه ها آن گاه که رو آورند، با حق مشتبه می شوند و هنگامی که پشت کنند، ماهیت آنها بر همه کس روشن می گردد. فتنه همچون بادهای دور می زند و به برخی از بلاد اصابت می کند و از بعضی می گذرد. آگاه باشید! ترسناک ترین فتنه ها بر شما از نظر من، فتنه بنی امیه است، فتنه ای است کور و ظلمانی که حکومتش فراگیر می شود و بالای آن مخصوص نیکوکاران است، هر کس در این فتنه بصیر و بینا باشد و با آن در ستیز باشد، بلا و سختی به او می رسد و هر کس در برابر آن نایبنا باشد، حادثه ای برایش رخ نمی دهد.

پیشگویی های امام علیه السلام صحیح از کار درآمد و مردمی که به سخنان حضرتش گوش فرا ندادند، سال ها گرفتار فتنه بنی امیه شدند و تاریخ پر است از جنایات بنی امیه در هتک دین و ناموس و عفت و آزادی و انسانیت:

اذا كان الغراب دليل قوم سيهديههم سبيل الهالكينا (۴۵)

تلاش پیگیر در امر تربیت

قال عليه السلام: ايها الناس اني قد بثت لكم المواعظ التي وعظ الانبياء بها اممهم واديت اليكم مادت الاوصياء الي من بعدهم وادبتكم بسوطي فلم تستقيموا وحدوتكم بالزواجر فلم تستوسقواالله انتم اتوقعون اماما غيري يطابكم الطريق ويرشدكم السبيل؛ (۴۶)

ای مردم! من مواظ و پند و اندرزهایی را که پیامبران بر امتشان بازگو کرده بودند، در میان شما نشر دادم و وظیفه ای که اوصیای پیامبران بعد از ایشان نسبت به امت داشتند، در مورد شما به خوبی انجام دادم، با تازیانه ام شما را ادب کردم، ولی به هیچ صراطی مستقیم نشدید و با نواهی پروردگار شما را به پیش راندم، ولی جمع نشدید. شما را به خدا، آیا منتظرید پیشوایی جز من با شما همراه گردد و راه حق را به شما نشان دهد.

(ب) مسؤولیت پدر و مادر در تربیت فرزند

قال علیه السلام: حق الولد علی الوالد ان یحسن اسمه ویحسن ادبه ویعلمه القرآن « (۴۷)

حق فرزند بر پدر این است که نام نیک برایش انتخاب کند و او را خوب تربیت نموده و به او قرآن یاد دهد.

تاثیر «اسم» در شخصیت افراد: «ان یحسن اسمه»

یکی از عوامل مهمی که در شکل گیری شخصیت افراد مؤثر است، «نام» آنهاست. نامگذاری و انتخاب نام شخصی، اظهار محبت و بزرگداشت و وابستگی به صاحب اصلی آن نام است.

شخصی به امام صادق علیه السلام عرضه داشت: جانم به فدایت، ما اسامی شما و پدران شما را بر فرزندانمان می گذاریم، آیا این کار برای ما سودمند هست؟ امام در جواب فرمودند:

ای والله وهل الدین الا الحب. قال الله: «ان کتتم تحبون الله فاتبعونی یحبکم الله ویغفر لکم ذنوبکم» (۴۸) و (۴۹)

بله به خدا سوگند! و آیا دین غیر از حب و دوست داشتن ما اهل بیت است؟ خداوند می فرماید: (ای رسول ما بگو) اگر خدا را دوست می دارید، مرا پیروی کنید که خدا شما را دوست دارد و گناه شما را ببخشد.

انتخاب اسم برای فرزندان نشانگر فرهنگ و تمدن جامعه است. شخصی از امام رضا علیه السلام سؤال کرد از این که چرا اعراب روی فرزندانشان اسامی حیوانات درنده می گذاشتند (مانند: کلب، نمر و فهد)؟ امام در جواب فرمودند:

کانت العرب اصحاب حرب فکانت تهول علی العدو باسماء اولادهم ویسمون عییدهم فرح ومبارک ومیمون وامثال ذلک یتیمنون بها؛ (۵۰)

چون مردم عرب اهل جنگ و نزاع بودند، با گذاشتن اسم های جنگی روی فرزندانشان در دشمن ایجاد ترس می کردند؛ و بردگان خود را فرح، مبارک، میمون و امثال اینها نامگذاری می کردند، تا بدین وسیله از نام آنها تبرک جویند.

تاثیر اسم افراد - علاوه بر صاحب اسم بر شنوندگان آن اسم نیز غیر قابل انکار است؛ مثلا، کودکی را که «چنگیز» نام نهاده اند، هنگام صدا کردن او دیگران از شنیدن اسم چنگیز به یاد خون آشامی های چنگیزخان مغول می افتند و احساس نفرت می نمایند، حتی از کودکی که صرفا شباهت اسمی دارد و اصلا در گناه چنگیز مغول شریک نیست، چه بسا این کودک پس از بزرگ شدن و خواندن و شنیدن تاریخ سراسرتاریک چنگیز، از خود و کسانی که این نام را بر او نهاده اند احساس نفرت می کند.

در مقابل، اسامی زیبا، هم در روحیه صاحب نام مؤثر است و هم در شنوندگان باعث احساس سرور و بهجت می شود؛ مثلا، نام شخصی که «عبدالله» باشد، هم برای صاحب نام آثار خوب دارد و هم شنوندگان رابه یاد بندگی و عبودیت پروردگار عالم می اندازد.

امام باقر علیه السلام می فرمایند:

اصدق الاسماء ماسمی بالعبودية وافضلها اسماء الانبياء؛ (۵۱)

صادق ترین اسامی نام هایی است که حکایت از عبودیت و بندگی خدا کند و برترین نام ها اسامی انبیاست.

شخصی با امام صادق علیه السلام در باره نامگذاری فرزندش مشورت نمود؛ امام فرمودند: سمه اسماء من العبودية. پرسید: اسمای عبودیت چه اسم هایی است؟ فرمودند: عبدالرحمن.

در روایات علاوه بر دستور اکید بر انتخاب اسم خوب برای فرزندان، بر تغییر دادن نام های بد نیز تاکید شده است:

امام صادق علیه السلام می فرمایند:

ان رسول الله صلى الله عليه وآله كان يغير الاسماء القبيحة في الرجال والبلدان؛ (۵۲)

پیغمبر اکرم صلى الله عليه وآله پیوسته نام های زشت مردان و شهرها را تغییر می دادند.

شخصی نصرانی از اهالی روم خدمت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله شرفیاب شد؛ حضرت نام او را پرسیدند، گفت: اسم من عبدالشمس است. حضرت فرمودند:

بدل اسمک فانی اسمیک عبدالوهاب؛ (۵۳)

اسمت را عوض کن، من اسم تو را عبدالوهاب نهادم.

در جامعه کنونی ما هم دو گرایش غلط در نامگذاری فرزندان رایج شده است: یکی گرایش به نام اسطوره های ایران باستان و شاهان ستمگری که تاریخ زندگی آنها سراسر چپاول و غارت و استثمار مردم است؛ دیگر گرایش به نام های غربی که یکی از جلوه های تهاجم فرهنگی می باشد. امید است والدین در جامعه اسلامی بیش از پیش به این مسؤولیت مهم در نامگذاری توجه داشته باشند.

نقش والدین در ادب کردن فرزند: یحسن ادبه

روایات فراوانی که در کیفیت انتخاب همسر وارد شده، بیانگر این مطلب است که صلاحیت و شایستگی مربی بسیار مورد توجه قرار گرفته است.

در کتاب وسائل در ابواب مقدمات نکاح چگونگی انتخاب همسر را شرح داده اند. با توجه به روایات درمی یابیم که اسلام به مسؤولیت پدر در تربیت و تادیب فرزند تا چه اندازه اهمیت می دهد، حتی به خصوصیات که از طریق عوامل وراثتی به فرزندانتقال می یابد توجه نموده، تا چه رسد به تربیت های پس از ولادت. (۵۴)

پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله در اهمیت نقش پدر و مادر در تربیت فرزند می فرمایند:

کل مولود یولد علی الفطره حتی یكون ابواه یهودانه وینصرانه ویمجسانه؛ (۵۵)

هر نوزادی بر فطرت الهی و توحید متولد می شود و والدین او هستند که او را یهودی، نصرانی یا مجوس می کنند.

انسان با فطرت توحید و خداپرستی و حق جوئی آفریده شده است، این پدر و مادرند که می توانند فطرت الهی و توحیدی کودک خود را شکوفا سازند یا روی آن پرده های ضخیم جهل و نادانی و گمراهی بیفکنند.

امام سجاده علیه السلام در اهمیت مسؤولیت والدین در تربیت فرزند می فرماید:

واما حق ولدک فتعلم انه منک ومضاف الیک فی عاجل الدنیا بخیره وشره وانک مسؤول عماولیته من حسن الادب والدلاله علی ربه والمعونه علی طاعته فیک وفی نفسه فمثاب علی ذلک ومعاقب فاعمل فی امره عمل المتزین بحسن اثره علیه فی عاجل الدنیا المعذر الی ربه فیما بینک وبینه بحسن القيام والاخذ له منه؛ (۵۶)

اما حق فرزندت، بدان که او از توست و خیر و شرش در دنیا به تو خواهد رسید و منسوب به تومی شود و تو مسؤول هستی در قبال وظایفی که بر عهده توست از حسن ادب و هدایت و راهنمایی به سوی پروردگارش، و او را یاری کنی در اطاعت پروردگار. اگر وظایف خود را به خوبی به انجام رساندی به تو ثواب می رسد و در غیر این صورت عقاب خواهی شد؛ پس به خوبی وظیفه تربیت را انجام بده، مانند کسی که در همین دنیا آثار نیک کارهای فرزندش به او می رسد و مانند کسی که در مقابل خداوند عذر داشته باشد، یعنی هیچ گونه کوتاهی در امر تربیت فرزند روا مدار.

از رسول اکرم صلی الله علیه وآله روایت شده که فرمودند:

رحم الله عبدا اعان ولده علی بر بالاحسان الیه والتالف له وتعلیمه وتادیبه؛ (۵۷)

خدا بیامرزد بنده ای را که فرزندش را به کارهای خوب و با او مهربان است و در صدد آموزش و پرورش اوست.

مسؤولیت پدر در تعلیم فرزند: ویعلمه القرآن

از نظر اسلام، پدر مسؤولیت سنگینی در یاد دادن علوم دینی و سایر دانش هایی که برای زندگی فرزندش لازم است دارد. آموزش قرآن و احکام و علوم اهل بیت: و خواندن و نوشتن و یادگیری حرفه های لازم برای اداره زندگی از کارهایی است که پدر باید برای فرزندش انجام دهد و در ایفای این مسؤولیت مهم باید خودش متصدی آموزش شود یا برای فرزندش معلم شایسته انتخاب نماید.

در اهمیت آموزش به کودکان و نونهالان پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله فرموده اند:

ان المعلم اذا قال للصبی بسم الله کتبت له وللصبی ولوالدیه براءة من النار؛ (۵۸)

همانا زمانی که معلم به کودک، بسم الله یاد دهد، برای او و کودک و پدر و مادرش آزادی از جهنم نوشته می شود.

امام صادق علیه السلام می فرمایند:

قال رسول الله صلى الله عليه وآله: من قبل ولده كتب الله له حسنة ومن فرحه فرحه الله يوم القيامة ومن علمه القرآن دعى بالابوين فكسبا حلتين تضىء من نورهما وجوه اهل الجنة؛ (۵۹)

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمودند: کسی که فرزندش را ببوسد، خدای تعالی برای او حسنه می نویسد و کسی که فرزند را شاد کند، روز قیامت او را شاد می گرداند و کسی که به فرزندش قرآن یاد دهد، برپدر و مادرش حله هایی از نور می پوشانند که چهره های بهشتیان از آن نورانی می گردد.

در لزوم آموزش قرآن و احکام حلال و حرام به فرزند می فرمایند:

الغلام يلعب سبع سنين ويتعلم الكتاب سبع سنين ويتعلم الحلال والحرام سبع سنين؛ (۶۰)

کودک تا هفت سال بازی می کند، پس از آن هفت سال به او نوشتن و پس از آن قرآن و احکام آموزش بدهید.

در همین زمینه از پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله روایت شده که فرمودند:

ويل لاطفال آخر الزمان من آبائهم. فقليل من آبائهم المشركين؟ فقال: لا من آبائهم المؤمنين لا يعلمونهم شيئا من الفرائض واذا تعلموا اولادهم منعوهم ورضوا عنهم بعرض يسير من الدنيا فانامتهم برئ وهم منى براء؛ (۶۱)

وای بر فرزندان آخر الزمان از دست پدرانشان. سؤال شد از پدران مشرک آنها؟ فرمودند: نه، از پدران مؤمن آنها که به آنها واجبات و حلال و حرام دین را نمی آموزند و از یادگیری آنها جلوگیری می کنند و تنها به کامیابی های دنیوی آنها راضی اند؛ من از آنها بیزارم و آنها از من.

از حقوق فرزند بر پدر این است که پدر باید به فرزندش نوشتن بیاموزد:

قال رسول الله صلى الله عليه وآله: من حق الولد على والده ثلاثة: يحسن اسمه ويعلمه الكتابة ويزوجه اذ بلغ;
(٤٢)

از حقوقی که فرزند بر پدر دارد سه چیز است: ۱. نام خوب برایش انتخاب کند؛ ۲. نوشتن به او یاد دهد؛ ۳. هنگامی که به سن بلوغ رسید برایش همسر بگیرد.

از جمله چیزهایی که پدر باید به فرزندش آموزش دهد، تیراندازی و شناست.

قال اميرالمؤمنين عليه السلام: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: علموا اولادكم السباحة والرماية؛ (٤٣)

پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمودند: به فرزندانان شما و تیراندازی یاد دهید.

پی نوشتها:

۱. در کتاب تاریخ فلسفه تربیتی، ج ۱، ص ۱۳، نوشته فردریک مابر، ترجمه علی اصغر فیاض، تعاریفی برای تربیت ذکر شده و استاد محمد تقی جعفری رحمه الله در شرح نهج البلاغه، ج ۱۷ آنها را مورد بررسی قرار داده که به علت رعایت اختصار، از آوردن آنها در این نوشتار صرف نظر نمودیم.
۲. در بخش اول کتاب در بحث فضیلت علم شرح مبسوطی در کلمه ربانی بیان شد.
۳. نهج البلاغه، خطبه ۱.
۴. روم (۳۰) آیه ۳۰.
۵. اصول کافی، ج ۲، ص ۱۲، باب فطرة الخلق على التوحيد.
۶. در بحث فضیلت علم در این باره سخن گفته ایم.
۷. بقره (۲) آیه ۱۵۱.
۸. آل عمران (۳) آیه ۱۶۴.
۹. جمعه (۶۲) آیه ۲.
۱۰. شعراء (۲۶) آیه ۱۸.
۱۱. اسراء (۱۷) آیه ۲۴.
۱۲. دیوان حافظ.
۱۳. نهج البلاغه، حکمت ۷۳.
۱۴. در نهی از گفتار بدون علم، در بخش اول، فصل دوم در آداب تعلیم و تعلم مفصلا سخن گفته شد.
۱۵. بقره (۲) آیه ۴۴.

۱۶. وسائل الشیعه، ج ۱۱، ص ۴۲۰.

۱۷. اصول الکافی، ج ۱، ص ۴۴.

۱۸. شعراء (۲۶) آیه ۹۴.

۱۹. اصول کافی، ج ۱، ص ۴۷.

۲۰. حافظ در مذمت واعظان بی عمل چنین سروده:

واعظان کاین جلوه در محراب و منبر می کنند چون به خلوت می روند آن کار دیگر می کنند مشکلی دارم ز
دانشمند مجلس باز پرس توبه فرمایان چرا خود توبه کمتر می کنند گویا باور نمی دارند روز داوری کاین همه
قلب و دغل در کار داور می کنند

۲۱. بحارالانوار، ج ۲، ص ۶۲.

۲۲. شبستری در گلشن راز می گوید:

در این ره انبیا چون ساربانند دلیل و رهنمای کاروانند وز ایشان سید ما گشته سالار همو اول همو آخر در این
کار زاحمد تا احد یک میم فرق است جهانی اندر آن یک میم غرق است در او ختم آمده پایان این کار در او
منزل شده ادعوا الی الله مقام دلگشایش جمع جمع است جمال جانفزایش شمع جمع است شده او پیش و دل
ها جمله در پی گرفته دست و جان ها دامن وی

۲۳. نهج البلاغه، نامه ۲۸.

۲۴. دعای ندبه.

۲۵. نهج البلاغه، نامه ۲۸.

۲۶. طه (۲۰) آیه ۴۱.

۲۷. بحارالانوار، ج ۳۳، ص ۶۸.

۲۸. نهج البلاغه، حکمت ۱۴۷.

۲۹. اعراف (۷) آیه ۱۳۷.

۳۰. بحارالانوار، ج ۱۶، ص ۲۱۰.

۳۱. همان، ج ۷۷، ص ۲۶۸.

۳۲. نهج البلاغه، خطبه ۳۴.

۳۳. همان، خطبه ۱۰۵.

۳۴. احزاب (۳۳) آیه ۴۵ و ۴۶.

۳۵. همان، آیه ۳۳.

۳۶. شرح این عبارت در بحث فضیلت علم گذشت.

۳۷. درباره امر به معروف و نهی از منکر در شرح نامه ۳۱ سخن خواهیم گفت.

۳۸. نهج البلاغه، خطبه ۱۰۸.

۳۹. دیوان حافظ.

۴۰. بحارالانوار، ج ۶۳، ص ۳۳۲.

۴۱. ملای رومی می گوید:

ما طبیبانیم شاگردان حق بحر قلزم دید ما را فانفلق آن طبیبان طبیعت دیگرند که به دل از راه نبضی بنگرند ما به دل بی واسطه خوش بنگریم کز فراست ما به عالی منظریم آن طبیبان غذایند و ثمار جان حیوانی بدیشان استوار ما طبیبان فعالیم و مقال ملهم ما پرتو نور جلال دستمزدی ما نخواهیم از کسی دستمزد ما رسد از حق بسی

۴۲. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۷، ص ۱۸۳.

۴۳. نهج البلاغه، خطبه ۱۰۸.

۴۴. همان، خطبه ۹۳.

۴۵. هنگامی که کلاغ راهنما و پیشوای قومی باشد، به زودی همه را به گمراهی و هلاکت می کشاند.

۴۶. نهج البلاغه، خطبه ۱۸۲.

۴۷. همان، حکمت ۳۹۹.

۴۸. آل عمران (۳) آیه ۳۱.

۴۹. مستدرک الوسائل، ج ۱۵، ص ۱۲۹.

۵۰. بحارالانوار، ج ۱۰۴، ص ۱۳۰.

۵۱. وسائل الشیعه، ج ۱۵، ص ۱۲۵.

۵۲. بحارالانوار، ج ۱۰۴، ص ۱۲۷.

۵۳. مستدرک الوسائل، ج ۱۵، ص ۱۲۸.

۵۴. ر.ک: وسائل الشیعه، ابواب مقدمات نکاح، باب ۱۲.

۵۵. بحارالانوار، ج ۶۱، ص ۱۸۶.

۵۶. تحف العقول، ص ۲۶۳.

۵۷. بحارالانوار، ج ۷۴، ص ۷۷.

۵۸. مستدرک الوسائل، ج ۱۵، ص ۱۶۶.

۵۹. وسائل الشیعه، ج ۱۵، ص ۱۹۴.

۶۰. همان جا.

۶۱. مستدرک الوسائل، ج ۱۵، ص ۱۶۴.

۶۲. بحارالانوار، ج ۷۴، ص ۸۰.

۶۳. وسائل الشیعه، ج ۱۵، ص ۱۹۴.

فصل دوم: نامه ۳۱ نهج البلاغه

۱. مشخصات نامه

۲. شرح نامه

۱. مشخصات نامه ۳۱ نهج البلاغه

الف) مصادر نامه

این وصیت از مشهورترین وصایای امیرالمؤمنین علیه السلام است که عده ای از علمای بزرگ قبل از سید رضی رحمه الله نیز آن را نقل نموده اند؛ از جمله:

(۱) محمد بن یعقوب کلینی (متوفای ۳۲۸ ق.) در کتاب الرسائل.

(۲) ابوحامد حسن بن عبدالله عسکری از اساتید مرحوم صدوق در کتاب الزواجر والمواعظ.

(۳) احمد بن عبد ربه مالکی (متوفای ۳۲۸ ق.) در کتاب عقد الفرید قسمتی از آن را در دو مورد تحت دو عنوان در باب «مواعظ الآباء للابناء» آورده:

یکم: در جزء سوم صفحه ۱۵۵ تحت عنوان «وکتب علی بن ابی طالب الی ولده الحسن»

دوم: در ص ۱۵۶ تحت عنوان «وکتب الی ولده محمد بن حنفیه.»

(۴) شیخ صدوق (متوفای ۳۸۱ ق.) قسمتی از آن را در دو مورد در کتاب من لایحضره الفقیه آورده: در جزء سوم، ص ۳۶۲ و در جزء چهارم، ص ۲۷۵.

(۵) ابن شعبه حرانی، از علمای قرن چهارم، این وصیت را در کتاب تحف العقول عن آل الرسول، ص ۶۸، تحت عنوان «کتابه الی ابنه الحسن علیهما السلام» نقل نموده است. (۱)

ب) شروحاتی که بر نامه ۳۱ نوشته شده

در کتاب به سوی مدینه فاضله که شرحی است بر نامه ۳۱، اسامی شروحاتی که بر این وصیت نامه نگاشته شده به این شرح آمده است:

۱) الاخلاق النفیسة فی شرح خطبة الوصیة.

۲) منشور الادب الالهی نوشته مولا محمد صالح، فرزند حاج محمد باقر روغنی قزوینی، معاصر شیخ حر عاملی.

۳) نظم وصیة امیرالمؤمنین لولده الحسن نوشته ضیائی مرندی، که وصیت نامه امام را به صورت اشعار فارسی درآورده است.

۴) هدیة الامم ومجلة الآداب والحکم نوشته حاج محمد صادق، معروف به غازی تبریزی.

۵) علی والاسس الترویة فی شرح الوصیة نوشته سید حسن قبانچی نجفی.

۶) خورشید روشن اثر نویسنده معاصر، آقای محمد علی انصاری قمی، که به نثر ونظم فارسی نگاشته شده است.

۷) الدر البهیة فی ترجمه الوصیة.

۸) به نقل از عبدالزهراء خطیب، یکی از مشایخ سید بحرالعلوم، مرحوم سیدحسین بن ابراهیم قزوینی (متوفای ۱۰۲۸) این وصیت را به نظم فارسی درآورده است.

ج) مخاطب نامه کیست؟

سید رضی رحمه الله می نویسد:

و من وصیة له علیه السلام للحسن بن علی علیهما السلام کتبهما الیه بحاضرین منصرفا من صفین؛

از وصایای آن حضرت علیه السلام است که پس از مراجعت از صفین در محلی به نام حاضرین به فرزندشان حسن بن علی علیهما السلام نوشته اند.

اشکال: در این وصیت نامه کلماتی به کار رفته که با مقام عصمت امام حسن علیه السلام سازگار نیست مانند: «عبد الدنیا» و «تاجر الغرور»؛ و حتی عباراتی است که با مقام امیرالمؤمنین علیه السلام نیز سازگاری ندارد، مانند این عبارت:

ای بنی انی لما رایتنی قد بلغت سنا ورایتنی ازداد وهنا بادرته بوصیتنی الیک واوردت خصالا منها قبل ان یعجل بی اجلی دون ان افضی الیک بما فی نفسی او ان انقص فی رایئ کمانقصت فی جسمی او یسبقنی الیک بعض غلبات الهوی وفتن الدنیا فتکون کالصعب النفور.

ابن ابی الحدید در شرح این فراز از وصیت می گوید:

قوله علیه السلام: «او ان انقص رایئ» هذا يدل علی بطلان قول من قال: انه لا يجوز ان ینقص فی رایه وان الامام معصوم عن امثال ذلك، وكذلك قوله للحسن: «او یسبقنی الیک بعض غلبات الهوی وفتن الدنیا» يدل علی ان الامام لا یجب ان یعصم عن غلبات الهوی ولا عن فتن الدنیا. (۲)

و با وجود این اشکالات، اصل وصیت نامه یا بعضی از فقرات آن مورد تامل خواهد بود.

در پاسخ از قسمت اول اشکال، بعضی جواب داده اند: این وصیت خطاب به محمد بن حنفیه نوشته شده است، همان گونه که شارح بحرانی می گوید:

روی جعفر بن بابویه القمی رحمه الله ان هذه الوصیة كتبها علیه السلام الی ابنه محمد بن حنفیه رضی الله عنه.
(۳)

لکن این پاسخ بر فرض تمامیت، قسمت دوم اشکال را جواب نمی دهد، لذا باید در پی جوابی باشیم که به تمام اشکال پاسخگو باشد.

پاسخ صحیح و جامع، این است که این وصیت یک سفارش و دستورالعمل کلی است و امام علیه السلام به عنوان یک پدر خطاب به امام حسن علیه السلام به عنوان یک فرزند سفارشات را بیان کرده اند؛ لذا می فرمایند: من الوالد الفان و نمی فرمایند من علی بن ابی طالب و مخاطب گرچه امام حسن علیه السلام است، لکن حضرت علیه السلام خطاب به امام حسن علیه السلام به عنوان فرزند الی المولود، یعنی نمونه ای از فرزندان نه خصوص فرزند خودشان وصیت را نگاشته اند.

با این پاسخ، توهم شارح معتزلی نیز دفع می شود (۴) و همان طور که از عبارات این وصیت فهمیده می شود، رابطه پدر و فرزند است نه رابطه امام و جانشین امام.

۲. شرح نامه

(الف) زمینه تربیت (۵)

وانما قلب الحدث كالارض الخاليه ما القى فيها من شىء قبلته فبادرتك بالادب قبل ان يقسوقلبك ويشغل لبك ... واجمعت عليه من ادبك قبل ان يكون ذلك وانت مقبل العمر ومقتبل الدهر ذونيه سليمه ونفس صافيه;

قلب جوان همچون زمین خالی است که هر بذری در آن پاشیده شود می پذیرد؛ پیش از آن که قلبت سخت شود و فکرت به امور دیگر مشغول گردد، به تعلیم و تربیت تو مبادرت نمودم، همت خود را بر تربیت تو گذاشتم، زیرا عمر تو روبه پیش است و روزگارت روبه جلو، دارای نیتی سالم و روحی با صفا هستی.

امام علیه السلام می فرمایند: در سن پیری با کوله باری از تجارب و آگاهی ها، اقدام به وصیت نمودم برای تو قبل از آن که هوا و هوس و فتنه های دنیا بر تو هجوم آورد و همچون مرکب سرکشی گردی، زیرا قلب جوان مانند زمین خالی و مستعد برای پرورش هر بذری است. من قبل از آن که این زمین مستعد در راه های غلط و کارهای بیهوده به کار گرفته شود، باید استعدادها و توانایی هایش را در مسیر سعادت و خوشبختی شکوفا سازم.

در مباحث گذشته در بحث فطرت گفتیم: انسان ذاتا گرایش به توحید و خداشناسی دارد، اما در عین حال فرق انسان با فرشته در این است که انسان مختار است و می تواند انتخاب کند:

انا هديناه السبيل اما شاکرا واما کفورا; (۶)

ما به حقیقت راه حق و باطل را به انسان نمودیم، خواه هدایت پذیرد و شکر نعمت گوید یا کفران نماید.

همان گونه که در زمین خالی اگر بذری افشاندن شود، آن را پرورش داده و به ثمر می رساند، قلب جوان نیز چنین است؛ یعنی خالی از هرگونه ملکه ای اعم از ملکات فاضله یا رذیله. اگر ملکات فاضله و عقاید صحیحه در آن جای گرفت، پرورش یافته و ثمر خواهد داد و دیگر جایی برای صفات رذیله و عقاید باطل نمی ماند. در قلبی هم که زنگار گرفت و از رذایل اخلاقی و افکار باطل پر شد، جایی برای فضایل اخلاقی و اعتقادات صحیح نمی ماند، مگر این که ابتدا آن زنگار را پاک نموده، قلب را جلا دهند.

امام سجاده علیه السلام در دعا می فرمایند:

الهی الیک اشکو قلبا قاسیا مع الوسواس متقلبا وبالرین والطبع متلبسا; (۷)

بارالها! به درگاهت شکایت می کنم از دل سنگی که با وسوسه بی ثبات شده و به زنگار و تیرگی آلوده گشته.

پذیرش پند و اندرز و نصیحت در جوان بیشتر است، زیرا صفا و پاکی قلب اویش از افراد کهنسال است که با ارتکاب معاصی قساوت قلب پیدا کرده اند. گاهی قساوت قلب به حدی می رسد که از سنگ سخت تر می گردد و به کلی از پذیرش حق سرباز می زند:

ثم قست قلوبکم من بعد ذلك فهی کالحجارة او اشد قسوة وان من الحجاره لما یتفجر منه الانهار و ان منها لما یشقق فیخرج منه الماء وان منها لما یهبط من خشية الله وما الله بغافل عما تعملون؛ (۸)

پس با این همه، سخت دل شدید، دل هاتان چون سنگ یا سخت تر از آن شد، چه آن که پاره ای از سنگ هاست که نهرهای آب از آن بجوشد و برخی دیگر از سنگ ها بشکافد و آب از آن بیرون آید و پاره ای دیگر از ترس خدا فرود آیند، و ای سنگدلان بترسید که خدا غافل از کردار شما نیست.

قلب انسان همچون ظرفی است که اگر چیز آلوده در آن ریخته شود، سپس چیزهای پاک را هم در آن بریزند آلوده می گردد؛ لذا باید اول آن را پاک نموده و جلا دهند، و بهتر است از اول از ریختن مواد آلوده در آن خودداری شود و با چیزهای پاک آن را پر نمود تا جایی برای ناپاکی ها در آن نماند.

امام صادق علیه السلام می فرمایند:

بادروا احداثکم بالحديث قبل ان تسبقکم اليهم المرجئة؛ (۹)

قبل از آن که مرجئه به سراغ فرزندانان بیایند، به آنها احادیث اهل بیت را یاد دهید.

از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت شده که فرمودند:

علموا صبيانکم من علمنا ما ینفعهم الله به لا تغلب علیهم المرجئة؛ (۱۰)

به فرزندانان آن مقدار از علوم ما که برای آنها نافع است و جلو هجوم مرجئه را می گیرد آموزش دهید.

قبل از هجوم عقاید باطل و رسوخ صفات و ملکات رذیله، باید ظرف قلب را با عقاید حقه و صفات حمیده پر نمود و از روایت امیرالمؤمنین علیه السلام فهمیده می شود که لازم نیست - بلکه ممکن نیست - تمام دقایق و نکات اعتقادی را به کودک یاد دهید، بلکه آن حدی که برای او نافع است و باعث جلوگیری از رسوخ عقاید باطل می گردد به او آموزش دهید.

دانشی که انسان در کودکی و سنین جوانی بیاموزد، رسوخ بیشتری در قلب و ذهن او دارد.

امام هفتم، حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام می فرمایند:

قال رسول الله صلى الله عليه وآله: من تعلم في شبابه كان بمنزلة الرسم في الحجر ومن تعلم وهو كبير كان بمنزلة الكتاب على وجه الماء؛ (۱۱)

پیامبر صلی الله علیه وآله فرمودند: کسی که در کودکی و سنین جوانی چیزی را یاد بگیرد، مانند نوشته روی سنگ، دانش او ثابت و راسخ می ماند، و کسی که در سن پیری چیزی را یاد گیرد، دانش او مانند نوشته روی آب ثباتی ندارد.

و نیز امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

العلم في الصغر كالنقش في الحجر؛ (۱۲)

یادگرفتن در کودکی مانند نقش روی سنگ ثابت و راسخ می ماند.

ب) تاثیر جلب اعتماد در تربیت

از عبارت هایی در این نامه شریف استفاده می شود که موفقیت در امر تربیت متوقف است بر جلب اعتماد و تحبیب و اظهار خیرخواهی و برانگیختن احساسات و عواطف شخصی که تحت تربیت و پرورش قرار می گیرد.

در قسمت اول وصیت نامه چنین می فرمایند:

من الوالد الفان المقر للزمان المدبر العمر المستسلم للدنیا الساکن مساکن الموتی و الطاعن عنها غدا الی المولود المؤمن ما لا یدرک السالک سبیل من قد هلك غرض الاسقام و رهینة الايام ورمیة المصائب و عبد الدنيا وتاجر

الغرور وغريم المنايا واسير الموت وحليف الهموم وقرين الاحزان ونصب الآفات وصریح الشهوات وخليفة الاموات;

از پدری فانی معترف به سختگیری زمان که آفتاب عمرش رو به غروب است و خواه ناخواه تسلیم گذشت دنیاست، همو که در منزلگاه پیشینیان سکنا گرفته و فردا از آن کوچ خواهد کرد، به فرزندی آرزومند، آرزومند چیزی که هرگز به دست نمی آید در راهی گام برمی دارد که دیگران در آن گام نهادند و هلاک شدند، به کسی که هدف بیماری هاست. گروگان روزگار و در تیررس مصائب وبنده دنیا و بازرگان غرور و بدهکار و اسیر مرگ، هم پیمان اندوه ها و قرین غمها، آماج آفات و بلاها و مغلوب شهوات و جانشین مردگان است.

معمولا عواطف و احساسات بین احبا و اقرباء هنگام جدایی و فراق، مخصوصافراق دایمی و مرگ بروز و ظهور بیشتری دارد و به این جهت است که وصیت نامه- قبل از طرح هر گونه سفارشی - با این عبارت شروع می شود:

من الوالد الفان این وصیت از پدری است که قریب شصت سال از عمر او گذشته و روبه مرگ و زوال است، مرگ هم مختص او نیست، بلکه دیگران هم که قبل از او بودند تسلیم مرگ شدند. بعد به این نکته تذکر می دهند که فرزندم تو هم در دنیای بی وفا و فریب کار ماندنی نیستی و در زندگی چند روزه دنیا با داشتن آرزوهای زیاد بامصائب و مشکلاتی دست به گریبان هستی.

دومین قسمت وصیت نامه نیز در صدد مقدمه چینی و فراهم نمودن آمادگی ذهنی برای پذیرش نصایح از راه تحریک عواطف و اظهار خیرخواهی و محبت و دل بستگی است:

اما بعد فان فیما تبینت من ادبار الدنيا عنی وجموح الدهر علی واقبال الآخرة الی ما یزعی عن ذکر من سوای والاهتمام بما ورائی غیر انی حیث تفرد بی دون هموم الناس هم نفسی فصدفنی، رایب و صرفنی عن هوای وصرح لی محض امری فافضی بی الی جد لایکون فیه لعب وصدق لایشوبه کذب ووجدتک بعضی بل ووجدتک کلی حتی کان شیئا لو اصابک اصابنی وکان الموت لو اتاک اتانی فعنانی من امرک ما یعیننی من امر نفسی فکتبت الیک کتابی مستظہرا به ان بقیت لک او فنیت;

اما بعد، آگاهی من از پشت کردن دنیا و چیرگی روزگار و روی آوردن آخرت به سویم مرا از یادغیر خودم باز داشته و تمام همتم را به سوی آخرت جلب کرده است. و از آن جا که به خویشتن مشغولم، از غیر خودم روی برتافته ام؛ این وضع، هوا و هوسم را کنار زده و نظر خالص و نهایی را برای من آشکار ساخته، لذا مرا به مرحله ای رسانده که سراسر جدی است و شوخی در آن راه ندارد و به راستی و صداقتی کشانده که در آن دروغ نیست;

و چون تو را جزئی از خود بلکه همه خودم یافتم آن چنان که اگر ناراحتی به تو رسد به من رسیده و اگر مرگ دامن را بگیرد، گویا دامن مرا گرفته به این جهت، اهتمام کار تو را اهتمام کار خودم یافتم، لذا این نامه را برای تو نوشتم تا تکیه گاه تو باشد، خواه من زنده باشم یا نباشم.

در این قسمت امام علیه السلام می فرمایند: برای من روشن شده که به سنی رسیده ام که دیگر باید تنها به فکر خود باشم و هم و غم خود را متوجه آخرت خود نمایم، لکن به این علت که تو فرزند من، یعنی جگر گوشه من، بلکه وجودت وجود من است، لذا هر مصیبتی بر تو وارد شود گویا بر من وارد شده؛ این وصیت را برای تو می نویسم درحالی که بنا نداشتم به غیر از خودم اشتغالی داشته باشم، ولی چون تو را از خودم جدا نمی بینم، بلکه تو را عین خودم می دانم به نصیحت تو مشغول شدم و این وصیت را برای تو نوشتم تا در حیات و ممات من کمکی برای تو باشد.

در بخش دیگر برای اظهار محبت و ابراز خیر خواهی و برانگیختن عواطف می فرمایند:

ای بنی انی لما رایتنی قد بلغت سنا ورایتنی ازداد وهنا بادت بوصیتی الیک واوردت خصالا منها قبل ان یعجل بی اجلی دون ان افضی بی بما فی نفسی او انقص فی رایبی کما نقصت فی جسمی او یسبقنی الیک بعض غلبات الهوی وفتن الدنیا فتکون کالصعب النفور؛

پسرم! هنگامی که یافتم به سن پیری رسیده ام و دیدم قوایم به سستی می گراید، به این وصیت مبادرت ورزیدم؛ و فرازهایی از آن را به تو گفتم، مبادا اجلم فرا رسد در حالی که آنچه در درون داشته ام بیان نکرده باشم، پیش از آن که در رایم نقصان ایجاد شود. همچنان که در جسمم پیش آمده یاپیش از آن که هوا و هوس و فتنه های دنیا بر تو هجوم آورد و همچون مرکبی سرکش گردی.

کلمه بنی سیزده مرتبه در این وصیت به کار رفته:

۱. فانی اوصیک بتقوی الله - ای بنی - ولزوم امره؛

۲. ای بنی انی لما رایتنی...؛

۳. ای بنی انی وان لم اکن قد عمرت عمر من کان قبلی...؛

٤. واعلم يا بنى ان احب ما انت آخذ به الى من وصيتى تقوى الله...;

٥. فتفهم يا بنى وصيتى;

٦. واعلم يا بنى ان احدا لم ينبىء عن الله سبحانه كما انبا عنه الرسول صلى الله عليه وآله;

٧. واعلم يا بنى انه لو كان لربك شريك لانتك رسله ولرايت آثار ملكه وسلطانه;

٨. يا بنى انى قد انباتك عن الدنيا و حالها;

٩. يا بنى اجعل نفسك ميزانا فيما بينك و بين غيرك;

١٠. واعلم يا بنى انك انما خلقت للأخرة لا للدنيا;

١١. يا بنى اكثر من ذكر الموت;

١٢. واعلم يا بنى ان من كانت مطيته الليل والنهار فانه يسار به وان كان واقفا;

١٣. واعلم يا بنى ان الرزق رزقان.

كلمه بنى مصغر ابن است كه به ياي متكلم اضافه شده و از آن مهربانى و دلسوزى و دلبيستگى فهميده مى شود.

راغب مى گويد:

«وابن اصله بنو لقولهم الجمع ابناء فى التصغير بنى ... وسمى بذلك بناء للاب فان الاب هو الذى بناه وجعله الله بناء فى ايجاده ويقال لكل ما يحصل من جهة شىء او من تربيته او بتفقدته او كثره خدمته له او قيامه بامرته هو ابنه نحو فلان ابن حرب وابن سبيل للمسافر وابن الليل وابن العلم... وفلان ابن بطنه وابن فرجه اذا كان همه مصروفا اليهما وابن يومه اذا لم يتفكر فى غده»

«ابن» اصلش «بنو» است که جمعش «ابناء» و تصغیرش «بنی» می باشد... نامیدن فرزند به «ابن» از این جهت است که پدرش او را ساخته و خداوند پدر را برای فرزند در حکم بنا و سازنده قرار داده است و به هر که تحت تربیت و سرپرستی و خدمت زیاد و اقدام برای کارهایش و مراقبت قرار گیرد فرزند گفته می شود، مثل ابن حرب؛ یعنی فرزند جنگ که در جنگ پرورش یافته (یا جنگجو پرورش یافته)؛ فرزند راه؛ یعنی کسی که در سفر کسب تجربه کرده یا زاده دانش و علم، کسی که با علم و دانش اندوزی رشد کرده است... ابن بطن، کسی است که همت او شکمش می باشد همچنین ابن فرج، کسی که همتش فرجش است و ابن یوم، کسی است که تنها به فکر امروز است و به فردا کار ندارد.

در قرآن کریم نیز این کلمه در چند مورد برای ابراز مهربانی و ملاطفت و دلسوزی به کار گرفته شده:

یا بنی اربک معنا ولا تکن من الکافرین؛ (۱۳)

پسرم! تو هم بدین کشتی درآی که نجات یابی و با کافران مباش که هلاک خواهی شد.

قال یا بنی لا تقصص رؤیاک علی اخوتک فیکیدوا لک کیدا؛ (۱۴)

پسرم! زنهار خواب خود را بر برادرانت حکایت مکن که بر تو حسد و مکر خواهند برد.

واذ قال لقمان لابنه وهو یعظه یا بنی لا تشرک بالله؛ (۱۵)

[ای رسول ما!] یاد آر زمانی که لقمان در مقام پند و اندرز به فرزندش گفت: هرگز شرک به خدا نیاور.

یا بنی انہا ان تک مثقال حبه من خردل فتکن فی صخره او فی السماوات او فی الارض یا بہا اللہ؛ (۱۶)

پسرم! بدان که خدا اعمال بد و خوب خلق را اگر چه به مقدار خردلی در میان سنگی یا در آسمان ها یا زمین پنهان باشد، همه را در محاسبه می آورد.

یا بنی اقم الصلوۃ وامر بالمعروف وانه عن المنکر؛ (۱۷)

پسرم! نماز بپا دار و امر به معروف و نهی از منکر کن.

یا بنی انی اری فی المنام انی اذبحک فانظر ماذا تری؛ (۱۸)

پسرم! من در خواب دیدم که تو را قربانی می‌کنم؛ در این واقعه تو را چه نظری است؟

دو نکته دیگر از این بخش از وصیت نامه امام علیه السلام به فرزندشان استفاده می‌شود:

اول این که پیری و گذشت عمر علاوه بر این که باعث ضعف قوای جسم می‌شود موجب تضعیف ذهن و قوه تفکر نیز می‌گردد. (۱۹)

قرآن کریم می‌فرماید:

ومن نعمة نكسه في الخلق افلا يعقلون؛ (۲۰)

ما هر کس را عمر دراز دادیم، به هنگام پیری در خلقتش بکاستیم؛ آیا در این کار تعقل نمی‌کنند؟

نکته دوم در مورد قابلیت قابل است که اگر قلب انسان زنگار گرفت، دیگر ظرفیت پذیرش حقایق را از دست می‌دهد. (۲۱)

چهارمین بخش از این وصیت شریف که در آن اظهار محبت و جلب اعتماد و ابراز خیرخواهی شده:

فاستخلصت لك من كل امر نخيله و توخيت لك جميله و صرفت عنك مجهوله و رايت حيث عناني من امرك ما يعنى الوالد الشفيق و اجمعت عليه من ادبك ان يكون ذلك ... ثم اشفقت ان يلتبس عليك ما اختلف الناس فيه من اهوائهم و آرائهم مثل الذی التبس عليهم فكان احكام ذلك على ما کرهت من تنبيهك له احب الی من اسلامك الی امر لا آمن عليك به الهلكة و رجوت ان يوفقك الله فيه لرشدك وان يهديك لقصدك فعهدت الیک وصیتی هذه؛

از میان تجارب گذشتگان قسمت های مهم را برای خلاصه کردم و از بین همه آنها زیباییش را برای انتخاب کردم و مجهولات آن را از تو دور داشتم، و لذا همان گونه که یک پدر مهربان بهترین نیکی ها را برای فرزندش می‌خواهد، من نیز صلاح دیدم که تو را این گونه تربیت کنم و همت خود را بر آن گماشتم، آن گاه از آن ترسیدم که آنچه بر مردم در اثر پیروی هوا و هوس و عقاید باطل مشتبه شده، بر تو نیز مشتبه گردد. به همین دلیل، روشن ساختن این قسمت اگر چه چندان خوشایند تونباشد، پیش من محبوب تر از آن است که تو

را تسلیم امری سازم که از هلاکت تو ایمن نباشم. و امید دارم خداوند تو را در طریق رشد و صلاحیت توفیق دهد و به مقصودت رهبری کند؛ اینک این وصیتم را برای تو می فرستم.

از این بخش از سخنان علی علیه السلام در وصیت به فرزند گرامی اش امام حسن علیه السلام به وضوح درمی یابیم که مسؤولیت پدر فقط در تامین خوراک و پوشاک و مسکن فرزند نیست، بلکه یک پدر وظیفه شناس و متعهد بیش از هر چیز به مساله آموزش و پرورش فرزند خویش توجه دارد و نسبت به آن احساس مسؤولیت می نماید و تربیت صحیح فرزند خود را سرلوحه برنامه های زندگی خویش قرار می دهد. خطر هجوم عقاید و افکار باطل و فرهنگ های منحط بیش از هر چیز دیگر مورد توجه یک پدر دلسوز می باشد.

نکته دیگر در این قسمت از دعای حضرت است برای فرزند دلبنده که علاوه بر تحبیب و ابراز علاقه، دستوری است برای پدران نسبت به فرزندانشان؛ در روایات نیز ترغیب شده به دعای پدر برای فرزند. (۲۲)

پنجمین قسمت از این وصیت شریف که در آن ابراز خیرخواهی و اظهار محبت و دلسوزی شده:

فانی لم آلك نصیحةً وانك لن تبليغ فی النظر لنفسك وان اجتهدت مبلغ نظری لك؛

من از هیچ اندرزی در باره ات کوتاهی نکردم و تو هر قدر هم کوشش کنی و صلاح خویش را بخواهی در نظر بگیری، مصالح خود را به آن اندازه که من درباره تو تشخیص داده ام تشخیص نخواهی داد.

این قسمت از وصیت نامه امام به فرزند دلبنده در نهایت صراحت، خیرخواهی و دلسوزی را نسبت به او ابراز می نماید.

علاوه بر این مطلب که مورد بحث بود، مطلب دیگری نیز از این عبارت فهمیده می شود که عبارت است از این که پدر به دلیل تجربه و چشیدن سرد و گرم روزگار، دید وسیع تری از فرزند نسبت به مصالح و مفاصل او دارد، کما این که این مطلب را از کلام دیگری از امیرالمؤمنین علیه السلام نیز می توان استفاده نمود:

رای الشیخ احب الی من جلد الغلام (وروی: من مشهد الغلام)؛ (۲۳)

رای و تدبیر پیر نزد من بهتر است از استقامت جوان در میدان جنگ، و در روایت دیگری آمده است: از جنگجویی جوان.

ج) استفاده از تجارب دیگران در امر تربیت: گذشته، چراغ راه آینده
واعرض علیه اخبار الماضین و ذکره بما اصاب من کان قبلک من الاولین و سر فی دیارهم و آثارهم فانظر فیما فعلوا و عما انتقلوا و این حلوا و نزلوا! فانک تجدهم قد انتقلوا عن الاحبۃ و حلوادیار الغربۃ و کانک عن قلیل قد صرت کاحدهم فاصلح مثواک... فبادرتک بالادب قبل ان یقسو قلبک و یشغل لبک لتستقبل بجد رایک من الامر ما قد کفاک اهل التجارب بغیته و تجربته فتکون قد کفیت مؤنۃ الطلب و عوفیت من علاج التجربۃ فاتاک من ذلک ما قد کنا ناتیه و استبان لک ما ربما اظلم علینا منه.

ای بنی انی وان لم اکن عمرت عمر من کان قبلی فقد نظرت فی اعمالهم و فکرت فی اخبارهم و سرت فی آثارهم حتی عدت کاحدهم بل کانی بما انتهى الی من امورهم قد عمرت مع اولهم الی آخرهم فعرفت صفو ذلک من کدره و نفعه من ضرره فاستخلصت لک من کل امر نخيله و توخیت لک جميله و صرفت عنک مجهوله.

استدل علی مالک یکن بما قد کان فان الامور اشباه.

العقل حفظ التجارب و خیر ماجربت ما و عظک؛

اخبار گذشتگان را بر قلبت عرضه نما و آنچه را که به پیشینیان رسیده یاد آورش نما، در دیار و آثار مخروبه آنها گردش کن و درست بنگر آنها چه کرده اند، ببین از کجا منتقل شده اند و در کجا فرود آمده اند. خواهی دید از میان دوستان منتقل شده و به دیار غربت بار انداخته اند. گویا طولی نکشد که تو هم یکی از آنها خواهی بود؛ پس منزلگاه آینده خودت را اصلاح کن. در تعلیم و ادب تو پیش از آن که قلبت سخت شود و عقل و فکرت به امور دیگر مشغول گردد مبادرت ورزیدم، تا با تصمیم جدی به استقبال اموری بشتابی که اندیشمندان و اهل تجربه زحمت آزمودن آن را کشیده اند و تو را از تلاش بیشتر بی نیاز ساخته اند؛ بنابراین آنچه از تجربیات آنها نصیب ما شده، نصیب تو هم خواهد شد، بلکه شاید پاره ای از آنچه بر ما مخفی مانده به مرور زمان بر تورو شن گردد. پسرم! درست است که من به اندازه همه کسانی که پیش از من زیسته اند عمر نکرده ام، اما در کردار آنها نظر افکنده و در اخبارشان تفکر نمودم و در آثار آنها به سیر و سیاحت پرداختم تا بدان جا که یکی از آنها شدم، بلکه گویا در اثر آنچه از تاریخ آنها به من رسیده، با همه آنها از اول تا آخر بوده ام. من قسمت مصفا و زلال زندگی آنان را از بخش کدر و تاریک بازشناختم و سود و زیانش را دانستم، از میان تمام آنها قسمت های مهم و برگزیده را برای خلاصه کردم، و از بین همه آنها زیباییش را برای انتخاب نمودم و مجهولات آن را از تو دور داشتم.

با آنچه در گذشته دیده و شنیده ای، بر آنچه هنوز نیامده است استدلال کن، چرا که امور شبیه یکدیگرند.

عقل، نگهداری تجربه هاست و بهترین تجربه ها آن است که به تو پند دهد.

یکی از مهم ترین عوامل مؤثر در تربیت، استفاده از تاریخ و تجارب به دست آمده از سرگذشت پیشینیان است. مطالبی که از این قسمت استفاده می شود، در چهار عنوان مطرح می نماییم:

(۱) فایده و اهمیت علم تاریخ و سرگذشت پیشینیان
سرت فی آثارهم حتی عدت کاحدهم بل کانی ...

شناخت و بررسی سرگذشت پیشینیان انسان را به حدی از دانش و آگاهی می رساند که گرچه عمر آنها را نداشته گویا با آنها زندگی کرده، بلکه از اول تا آخر با آنها بوده و از این دانش در ساختن زندگی خود به خوبی می تواند بهره مند شود.

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند :

وفی التجارب علم مستانف؛ (۲۴)

در تجارب دانشی جدید است.

العقل عقلا ن عقل الطبع و عقل التجربة؛ (۲۵)

عقل دو قسم است: یکی تفکر و آگاهی هایی که انسان ذاتا و بدون اکتساب از گذشتگان آنها را داراست، و قسم دیگر معلوماتی که از راه بررسی رفتار و کردار و سرنوشت پیشینیان بدست آورده است.

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

رای الرجل علی قدر تجربته؛ (۲۶)

ارزش نظریه شخص به اندازه میزان تجربه و شناخت و استفاده او از تاریخ گذشتگان است.

لذا در جای دیگر فرموده اند:

رای الشیخ احب الی من جلد الغلام وروی: من مشهد الغلام. (۲۷)

قرآن کریم برای سرگذشت پیشینیان و بررسی آن، اهمیت فراوانی قایل شده و علاوه بر آیات فراوانی که در شرح حال آنها دارد، سوره‌هایی هم به اسم امت‌های سابق یا شخصیت‌های برجسته تاریخ نامگذاری شده است؛ مثل: آل عمران، یونس، هود، یوسف، ابراهیم، مریم، بنی اسرائیل، لقمان، انبیا، نوح.

(۲) بررسی اخبار گذشتگان
یکم: بررسی رفتار پیشینیان

فانظر فیما فعلوا: در قرآن علاوه بر بیان سرگذشت امت‌های قبل و برخورد آنها بانبیا و اولیای الهی، به تذکر و یادآوری آنها دستور داده شده، مثل:

واذکر فی الکتاب مریم اذ انتبذت من اهلها مکانا شرقیا؛ (۲۸)

ای رسول ما! یاد کن در کتاب خود مریم را آن روزی که از اهل خانه خویش کنار گرفته به مکانی به مشرق روی آورد.

واذکر فی الکتاب ابراهیم انه کان صدیقا نبیا؛ (۲۹)

ای رسول ما! یاد کن در کتاب خود ابراهیم را، شخص بسیار راستگو و پیغمبری بزرگ بود.

واذکر فی الکتاب موسی انه کان مخلصا وکان رسولا نبیا؛ (۳۰)

ای رسول ما! در کتاب خود یاد کن موسی را که او بنده‌ای بااخلاص زیاد و رسولی بزرگ و مبعوث به پیغمبری بر خلق بود.

واذکر فی الکتاب اسماعیل انه کان صادق الوعد؛ (۳۱)

ای رسول ما! یاد کن در کتاب خود شرح حال اسماعیل را که بسیار در وعده صادق و پیغمبری بزرگوار بود.

واذکر عبدنا داود ذا الاید انه اواب؛ (۳۲)

از بنده ما داود یاد کن که در اجرای امر ما بسیار نیرومند بود و به درگاه ما توبه و انابه می کرد.

واذکر عبدنا ایوب اذ نادى ربه؛ (۳۳)

ای رسول ما! یاد آر بنده ما ایوب را هنگامی که به درگاه خدا عرضه داشت.

واذکر عبادنا ابراهیم واسحق و یعقوب اولی الایدی والابصار؛ (۳۴)

ای رسول ما! یاد کن از بندگان ما ابراهیم و اسحاق و یعقوب که همگی صاحب اقتدار و بصیرت بودند.

واذکر اسماعیل والیسع و ذالکفل و کل من الاخیار؛ (۳۵)

ای رسول ما! یاد کن از اسماعیل و یسع و ذوالکفل، در حالی که همگی از نیکوکاران بودند.

واذکر ابا عاد اذ اندر قومه بالاحقاف؛ (۳۶)

ای رسول ما! یاد کن هود، پیغمبر قوم عاد را که در سرزمین احقاف امتش را پند و اندرز داد.

دوم: مشاهده ابنیه و آثار تاریخی؛ و سر فی دیارهم و آثارهم؛ و سرت فی آثارهم

بررسی تاریخ و سرگذشت پیشینیان اگر همراه با شواهد خارجی و عینی مثل قبور و ابنیه باشد، با اعتماد بیشتری توأم می گردد.

مثلا اگر خرابه های تخت جمشید و پاسارگاد نبود، مورخان و محققان هر اندازه هم در کتاب های تاریخی در مورد ایران باستان مطالعه می کردند، باور کردن اصل وجود آنها، تا چه رسد به جزئیات و خصوصیات، برایشان بسیار دشوار بود.

ابنیه و قبور پیشینیان به منزله تاریخ عینی و خارجی است در مقابل تاریخ مکتوب در صفحات و اوراق کتاب ها. مشاهده ستون های سربه فلک کشیده تخت جمشید و سنگ نبشته ها و نقش هایی که بر سنگها حک

شده مطالعه تاریخ سراسر ظلم پادشاهان ایران باستان است. این بناها به وضوح با ما سخن می گویند که حکام و پادشاهان چگونه عده ای از مزدوران را به کار گمارده تا چنین کاخ هایی را بنا کرده اند. اهرام مصر و خرابه های باقی مانده قصر اموی، همه و همه بیانگر سرگذشت سراسر تاریک و ظلمانی ستمکاران است.

در مقابل، مشاهده قبور و آثار به جا مانده از اولیای خدا به منزله خواندن تاریخ سراسر افتخار و عظمت آنان است. دیدن مسجد الحرام، مسجد النبی، مسجد کوفه و قبور بزرگان دین و سایر آثار اولیای خدا، مثل مسجد الاقصی و حرم ابراهیمی گواه صدق سرگذشت پرافتخار آنهاست.

از این جاست که خیانت و هابیون در اجرای نقشه شوم استعمارگران و تخریب آثار و قبور و مخالفت با تکریم و بزرگداشت اولیای خدا و احترام مشاهد مشرفه، آشکار می گردد.

سوم: بررسی عاقبت و سرنوشت پیشینیان: و عما انتقلوا و این حلوا و نزلوا...

قرآن کریم بر این نکته، یعنی مطالعه عاقبت کار گذشتگان تاکید فراوان دارد:

فسيروا فی الارض فانظروا کیف کان عاقبة المکذبین؛ (۳۷)

در اطراف زمین گردش کنید تا ببینید که چگونه عاقبت هلاک شدند کسانی که وعده های خدا را تکذیب کردند.

قل سيروا فی الارض ثم انظروا کیف کان عاقبة المکذبین؛ (۳۸)

بنگو ای پیغمبر! در روی زمین گردش کنید تا سرانجام سخت تکذیب کنندگان را ببینید.

فانظر کیف کان عاقبة المفسدین؛ (۳۹)

بنگر تا عاقبت به روزگار آن تبه کاران چه رسید.

فانظر کیف کان عاقبة الظالمین؛ (۴۰)

بنگر تا عاقبت چه به روزگار ستمگران رسید.

فانظر كيف كان عاقبة المنذرین؛ (۴۱)

بنگر که عاقبت کار اندازشدگان به کجا کشید.

قل سیروا فی الارض کیف کان عاقبة المجرمین؛ (۴۲)

بگو: در روی زمین گردش کنید تا ببینید عاقبت کار بدکاران به کجا کشید.

فنبذناهم فی الیم فانظر کیف کان عاقبة الظالمین؛ (۴۳)

همه را به دریا غرق ساختیم؛ بنگر عاقبت کار ستمکاران به کجا کشید.

فانتقمنا منهم فانظر کیف کان عاقبة المکذبین؛ (۴۴)

ما هم از آنان انتقام کشیدیم، بنگر عاقبت کار کافران مکذب به کجا کشید.

۳) تحلیل و بررسی تاریخ و سرگذشت پیشینیان
فاستخلصت لک من کل امر نخيله.

صرف دانستن هر یک از حوادث تاریخی بدون ارتباط با هم و بدون به دست آوردن قضایا و ضوابط کلی و فراگیر، فایده و نتیجه ای نخواهد داشت؛ لذا باید علاوه بر دانستن وقایع، رابطه بین آنها و مشترکات آنها را هم به دست آورد از این جاست که علم تاریخ از فلسفه تاریخ جدا شده و دانشی به عنوان فلسفه تاریخ مطرح می گردد.

۴) پند گرفتن از سرگذشت پیشینیان
وکانک عن قليل صرت کاحدهم فاصلح مثواک.

دانستن حوادث و وقایع تاریخ و آگاهی از قوانین و نظامات حاکم بر آن نیز به تنهایی برای ما کافی نیست، بلکه باید در عمل آنها را مراعات نمود.

در همین وصیت می فرمایند:

یا بنی انی قد انباتک عن الدنیا وحالها وزوالها وانتقالها وانباتک عن الآخرة وما اعد لاهلها فیها وضربت لک فیهما الامثال لتعتبر بها وتحذو علیها؛

فرزندم! من تو را از دنیا و زوال و دگرگونی اش آگاه ساختم و از آخرت و آنچه برای اهلش در آن مهیا شده مطلع گردانیدم و درباره هر دو برایت مثلها زدم تا به وسیله آنها عبرت گیری و در راه صحیح گام نهی.

و در جای دیگر می فرمایند:

فاعتبروا بما اصاب الامم المستکبرین من قبلکم من باس الله و صولاته و وقائعه ومثلاته واتعظوا بمشاوی خدودهم ومصارع جنوبهم؛ (۴۵)

از آنچه به امت های متکبر پیشین از عذاب و کیفرها و عقوبت ها رسیده است عبرت بگیرید و از قبرهای آنها و محل خوابیدنشان در زیر خاک پند پذیرید.

و نیز می فرمایند:

وان لکم فی القرون السالفة لعبرة این العمالقة وابناء العمالقة این الفراعنة وابناء الفراعنة این اصحاب مدائن الرس الذین قتلوا النبیین واطفؤوا سنن المرسلین واحیوا سنن الجبارین این الذین ساروا بالجیوش وهزموا بالالوف وعسکروا العساکر ومدنوا المدائن؛ (۴۶)

برای شما در سرگذشت پیشینیان درس های عبرت فراوانی وجود دارد . کجایند عمالقه و کجایند فرزندانشان ؟ کجایند فرعون ها و فرزندانشان ؟ اصحاب شهرهای «رس» همان ها که پیامبران را کشتند و راه و رسم ستمگران را زنده ساختند ، کجایند ؟ کجایند آنها که با لشکرهای گران به راه افتادند و هزاران نفر را هزیمت دادند ، سپاهیان فراوان گرد آوردند و شهرها بنا نمودند.

(د) تاثیر توجه به مبدا - تعالی - در تربیت

(۱) شناخت خدای تعالی

واعلم یا بنی ان احدا لم ینبئ عن الله سبحانه کما انبا عنه الرسول صلی الله علیه وآله فارض به رائدا والی النجاة قائدا ... واعلم یا بنی انه لو کان لربک شریک لاتتک رسله ولرایت آثار ملکه وسلطانه ولعرفت افعاله

وصفاته ولكنه اله واحد كما وصف نفسه لا يصادف في ملكه احد ولا يزول ابدًا ولم يزل اول قبل الاشياء بلا اوليه
وأخر بعد الاشياء بلانهايه عظم عن ان تثبت ربوبيته باحاطة قلب او بصر فاذا عرفت ذلك فافعل كما ينبغى
لمثلك ان يفعله فى صغر خطره وقله مقدرته وكثرة عجزه وعظيم حاجته الى ربه فى طلب طاعته والخشيه من
عقوبته والشفقه من سخطه فانه لم يامرک الابحسن ولم ينهک الا عن قبيح;

پسرم! بدان که هیچ کس از خدا همچون پیغمبر اسلام خبر نیاورده است؛ بنابراین، رهبری او راء کج! پذیر و در
طریق نجات و رستگاری، او را قائد خویش انتخاب کن. پسرم! بدان اگر پروردگارت شریکی داشت، رسولان او
نیز به سوی تو می آمدند و آثار ملک و قدرتش را می دیدی و افعال و صفاتش را می شناختی، اما او خدایی
ست یکتا، همان گونه که خویش را توصیف کرده، هیچ کس در ملک و مملکتش قادر به ضدیت با او نیست،
هرگز از بین نخواهد رفت و همواره بوده است. او سرسلسله هستی است، بدون این که آغازی داشته باشد و
آخرین آنهاست، بدون آن که پایانی برایش تصور شود، بزرگ مرتبه تر از آن است که ربوبیتش در احاطه فکر
قرار گیرد. حال که این حقیقت را شناختی، در عمل بکوش، آن چنان که سزاوار مانند تویی در کوچکی قدر و
منزلت و کمی قدرت و فزونی عجز و نیاز شدید به پروردگار است؛ در راه اطاعتش کوشش نما، از عقوبتش
ترسان باش و از خشمش بیمناک، چرا که او تو را جز به نیکی امر نکرده و جز از قبیح و زشتی باز نداشته است.

مطالب این بخش که در مورد شناخت خدای تعالی است را تحت چهار عنوان مطرح می نمایم:

یکم: توقیفی بودن اسماء؛

دوم: برهان یگانگی خدای تعالی؛

سوم: صفات خدای تعالی؛

چهارم: آثار شناخت خدای تعالی.

یکم: توقیفی بودن اسما

واعلم یا بنی ان احدا لم ینبى ء عن الله سبحانه كما انبا عنه الرسول صلى الله عليه وآله

فرق بین اسم و صفت

علامه طباطبائی رحمه الله در تفسیر المیزان، ذیل آیه شریفه والله الاسماء الحسنی فادعوه بهادوزوا الذین
یلحدون فی اسمائه سیجزون ما کانوا یعملون (۴۷) می گوید:

میان اسم و صفت هیچ فرقی نیست، جز این که صفت دلالت می کند بر معنایی از معانی که ذات متصف به آن و متلبس به آن است، چه عین ذات باشد چه غیر آن، و اسم دلالت می کند بر ذات در آن حالی که ماخوذ به وصف است؛ پس حیات و علم و صفند و حی و عالم اسم، و چون الفاظ کاری جز دلالت بر معنا و انکشاف آن ندارند، لذا باید گفت: حقیقت صفت و اسم آن چیزی است که لفظ صفت و اسم، آن حقیقت را کشف می کند. پس حقیقت حیات و آن چیزی که لفظ حیات بر آن دلالت دارد، در خدای تعالی صفتی است الهی که عین ذات اوست و حقیقت ذاتی که حیات عین اوست، اسم الهی است. با این نظر حی و حیات هر دو اسم می شوند برای اسم و صفت، هر چند به نظریه قبلی خود اسم و خود صفتند.» (۴۸)

قرآن و توقیفی بودن اسما

برای اثبات توقیفی بودن اسما، به آیه ولله الاسماء الحسنی فادعوه بها و ذروا الذین یلحدون فی اسمائه سیجزون ما کانوا یعملون (۴۹) تمسک نموده اند.

استدلال به این آیه، متوقف است بر دو امر: امر اول این که: «لام» در «الاسماء» لام عهد باشد، که اشاره دارد به اسمایی که در کتاب و سنت وارد شده؛ امر دوم این که: الحاد به معنای تعدی از اسما و صفاتی است که در کتاب و سنت ذکر شده است.

ممکن است در جواب گفته شود: اولاً: لام برای استغراق است نه عهد، و کلمه «لله» مقدم شده برای افاده حصر و ظاهراً معنای آیه این است که: هر اسم احسن در عالم وجود حقیقتاً برای خدای تعالی است و احدی با او شریک نیست، مگر آن که خدای تعالی به غیر خود افاضه نماید که آن غیر در آن وصف حدوثاً و بقاءً محتاج و فقیر الی الله است.

و ثانیاً: «الحاد» به معنای میل از وسط است به یکی از دو طرف افراط و تفریط.

راغب می گوید:

والاحاد فی اسمائه علی وجهین : احدهما ان یوصف بما لا یصح وصفه به والثانی ان یتناول اوصافه علی ما لا یلیق به؛

الحاد در اسمای خدا به دو گونه است: اول این که خدا توصیف شود به چیزی که صحیح نیست به آن توصیف گردد؛ و دوم آن است که صفات خدا به گونه ناشایست تاویل گردد.

غیر از دو وجهی که راغب برای الحاد در اسما بیان نموده وجوه دیگری نیز هست، از جمله:

۱. تغییر در اسما و اطلاق آن بر بت ها، مثل «اللات» که از «الاله» اخذ شده و مثل «العزی» که از «العزیز» اخذ شده است.

۲. تسمیه خدا به بعضی از اسما و عدم تسمیه او به بعضی دیگر، کما این که عرب یا الله و یا رحیم می گفتند و یا رحمان نمی گفتند و برای دفع این الحاد، خدای تعالی می فرماید:

قل ادعوا الله او ادعوا الرحمن ایا ما تدعوا فله الاسماء الحسنی؛ (۵۰)

بگو: خدا را با اسم الله یا اسم رحمان به هر اسمی بخوانید، اسمای نیکو همه مخصوص اوست.

و نیز می فرماید:

و اذا قیل لهم اسجدوا للرحمن قالوا وما الرحمن انسجد لما تامرنا وزادهم نفورا؛ (۵۱)

و چون تو به این مردم کافر بگویی بیایید خدای رحمان را سجده کنید، در جواب گویند: خدای رحمان کیست؟ آیا به آنچه تو ما را امر می کنی سجده کنیم؟ و دعوت خدا به جای اطاعت، بر نفرتشان بیفزاید.

خلاصه کلام این که ملاک در اسما و صفات خدای تعالی این است که صفتی که کمال محسوب گردد، خدای تعالی متصف به آن است و هر چه نقص محسوب گردد از آن منزّه است؛ پس ممکن است گفته شود: صفات در عدد خاصی محدود نیست، گرچه بعضی محدود به عدد خاص نموده اند.

توقیفی بودن اسما در روایات

در نامه ۳۱ نهج البلاغه می فرمایند:

واعلم یابنی ان احدا لم ینبئ عن الله سبحانه کما انبا عنه الرسول صلی الله علیه وآله فارض به رائدا والی النجاة قائدا.

و نیز در ضمن خطبه ۹۱ معروف به خطبه اشباح - که در پاسخ شخصی ایراد نمودند که گفته بود: صف لنا ربنا مثلما نراه عیانا - می فرمایند:

فانظر ایها السائل فما دلک القرآن علیه من صفته فائتم به واستضیء بنور هدايته وما کلفک الشیطان علمه مما لیس فی الکتاب علیک فرضه ولا فی سنه النبی صلی الله علیه وآله والائمه الهدی اثره فکل علمه الی الله سبحانه فان ذلک منتهی حق الله علیک؛

ای پرسش کننده که از صفات خدا سؤال کردی! درست بنگر آنچه را که قرآن از صفات او بیان می کند، به آن اقتدا کن و از نور هدایتش بهره گیر. شیطان تو را به مشقت فراگرفتن بیش از آنچه در کتاب خدا بر تو واجب است و در سنت پیامبر صلی الله علیه وآله و ائمه هدی آمده است، نیفکند. چیزی را که از صفات او نمی دانی به خدا واگذار، زیرا این منتهای حق خداوند بر تو است.

ممکن است به این کلمات، استدلال بر توقیفی بودن اسما گردد و این که فرمود: آنچه پیامبر فرمود به آن راضی باش و بیش از آن را طلب نکن و غیر از آنچه در کتاب و بیان پیامبر و ائمه هدی آمده، آنچه شیطان بر تو تکلیف می کند، علمش را به خداوند واگذار و در طلب آن مباش.

ممکن است گفته شود: از نوع سؤال سائل و پاسخ امام علیه السلام روشن می گردد که این کلام شریف ربطی به توقیفی بودن اسما ندارد و در صدد نفی مذهب تشبیه است، زیرا سید رضی قبل از نقل این خطبه می گوید:

روی مسعد بن صدقه عن الصادق جعفر بن محمد علیهما السلام انه قال خطب امیر المؤمنین علیه السلام بهذه الخطبه علی منبر الکوفه وذلک ان رجلا اتاه فقال له یا امیر المؤمنین صف لنا ربنا مثلما نراه عیانا لنزداد له حبا وبه معرفه فغضب ونادی: الصلوه جامعه فاجتمع الناس حتی غص المسجد باهله فصعد المنبر وهو مغضب متغیر اللون فحمد الله واثنی علیه و صلی علی النبی صلی الله علیه وآله ثم قال الحمد لله الذی لا یفره المنع والجمود...؛

امیر مؤمنان این خطبه را بر منبر کوفه به این جهت ایراد نمود که شخصی از امام خواست خدا را آن چنان برایش توصیف کند که گویا او را با چشم می بیند تا بر محبت و معرفتش افزوده گردد. امام علیه السلام از این سخن غضبناک شده و اعلام کرد همه حاضر شوند. مسجد پر از جمعیت شد و امام علیه السلام بر فراز منبر قرار گرفت، در حالی که غضبناک بود و رنگش متغیر، پس از ستایش خداوند و درود بر پیامبر اسلام چنین فرمود: ستایش مخصوص خداوندی است که بخل و جمود بردارایی اش نمی افزاید... .

اما اگر استدلال شود - بر توقیفی بودن اسما - به بعضی از روایاتی که در کتاب اصول کافی تحت عنوان باب النهی عن الصفه بغیر ما وصف به نفسه تعالی آمده است، ممکن است گفته شود: این روایات در صدد نفی مذهب تشبیه است و منصرف است از اسما و صفاتی که دال بر کمال است و به هیچ وجه نقص به حساب نمی آید.

امام صادق علیه السلام در پاسخ شخصی (ابن عتیک) که کتبا سؤال کرده بود مردمی در عراق خدا را به شکل و ترسیم وصف می کنند، مذهب صحیح در توحید را بیان نمایید، چنین مرقوم فرمودند:

سالت - رحمک الله - عن التوحید وما ذهب الیه من قبلک فتعالی الله الذی لیس کمثله شیء وهو السمع البصیر تعالی عما یصفه الواصفون المشبهون الله بخلقه المفترون علی الله فاعلم رحمک الله ان المذهب الصحیح فی التوحید ما نزل به القرآن من صفات الله جل وعز فانف عن الله تعالی البطلان والتشبیه فلا نفی و لا تشبیه هو الله الثابت الموجود تعالی الله عما یصفه الواصفون ولا تعدوا القرآن فتضلوا بعد البیان؛ (۵۲)

- خدایت رحمت کند - از خداشناسی و عقیده مردم معاصرت سؤال کردی، برتر است آن خدایی که چیزی مانند او نیست و او شنوا و بیناست، برتر است از آنچه توصیف کنند و او را به مخلوقش تشبیه کنند و بر او تهمت زنند. بدان که - خدایت رحمت کند - روش درست خداشناسی آن است که قرآن درباره صفات خدای جل وعز به آن نازل شده؛ بطلان و تشبیه را از خدا برکنار ساز، نه سلب درست است و نه تشبیه. اوست خدای ثابت موجود، برتر است خدا از آنچه توصیف کنندگان گویند از قرآن تجاوز نکنید که پس از توضیح حق گمراه شوید.

تجاوز از قرآن، توصیف خدای تعالی به چیزی است که نقص شمرده شود و این همان چیزی است که از آن در روایات نهی شده است.

مقتضای ادب و احتیاط

آنچه بیان گردید مقتضای بحث و استدلال بود، اما مقتضای ادب و احتیاط، اکتفای به اسما و صفاتی است که در قرآن و در لسان معصومان علیهم السلام آمده است.

خواجه نصیرالدین طوسی - قدس الله نفسه القدوسی - در کتاب فصول (۵۳) (ص ۲۲)، که به زبان فارسی نگاشته، می گوید:

«لطيفة: چون معلوم شد که باری سبحانه یک ذات پاک است و از هیچ جهت تعدد و تکثر را مجال تعرض کبریای او نیست؛ پس نامی که بر ذات پاکش اطلاق کرده بی اعتبار غیر، لفظ «الله» است و دیگر نام های بزرگوار یا به حسب اعتبار اضافه یابه حسب ترکیب اضافه و سلب، چون حی و عزیز و واسع و رحیم؛ پس بنابر این قضیه، هر لفظی که لایق جلال و کمال او باشد، بر وی اطلاق توان کرد، الا آن است که ادب نیست که هر نام که اجازت از آن حضرت صادر نشده باشد بر وی اطلاق کنند، از آن که ممکن بود که بر وجهی دیگر لایق و مناسب نیفتد، چه ظاهر حال، خود چنان اقتضا می کند که اگر رافت و عنایت بی نهایت به آن انبیا و مقربان را الهام ندادی، هیچ گوینده را یارای اجرای لفظی به ازای حقیقت او نبودی، چون از هیچ وجه اسم مطابق مسمی نمی تواند بود.»

قاضی عضد ایجی می گوید:

تسمیته تعالی بالاسماء توقیفیه ای یتوقف علی الاذن فیه وذلك للاحتیاط احترازا عما یوهم باطلا لعظم الخطر فی ذلك؛ (۵۴)

نامگذاری خدای تعالی توقیفی است، یعنی متوقف بر اذن در آن نام است و این برای احتیاط و دوری از چیزی است که باعث توهم باطل می گردد، زیرا این امر بسیار مهمی است.

علامه طباطبائی رحمه الله در ذیل آیه ۱۸۰ سوره اعراف، پس از بحث استدلالی در عدم توقیفیت اسما می گوید:

هذا بالنظر الی البحث التفسیری واما البحث الفقہی فمرجعہ فن الفقہ، والاحتیاط فی الدین یقتضی الاقتصار فی التسمیة بماورد من طریق السمع واما مجرد الاجراء والاطلاق من دون تسمیة فالامر سهل؛

مطالبی که گفته شد از نظر بحث تفسیری است و اما بحث فقہی جایش در فقه است و احتیاط در دین اقتضا می کند اکتفا نمودن در نامگذاری به همان نام هایی که از طریق سمع رسیده و اما مجرد اطلاق اسم بدون نامگذاری امر در آن سهل است.

و شیخ مفید (قده) می گوید:

واقول: انه لا یجوز تسمیة الباری تعالی الا بما سمی به نفسه فی کتابه او علی لسان نبیه او سماه حججه و خلفاء نبیه و كذلك اقول فی الصفات و بهذا تطابقت الاخبار عن آل محمد علیهم السلام وهو مذهب جماعه

الامامیه وکثیر من الزیدیة والبغدادیین من المعتزلة كافة وجمهور المرجئة واصحاب الحدیث الا ان هؤلاء الفرق يجعلون بدل الامام الحجة فی ذلك الاجماع؛ (۵۵)

نامگذاری او به جز به آنچه او خود را در قرآن و در لسان پیامبر و جانشینان او خوانده جایز نیست و روایات آل محمد علیهم السلام بر این مطالب تطابق دارد و این عقیده امامیه و عده زیادی از زیدیه و تمام معتزله بغداد و جمهور مرجئه و اصحاب حدیث است، گرچه فرقه های غیر امامیه به جای امام، اجماع را دلیل بر این مطلب قرار داده اند.

دوم: برهان بر یگانگی خدای تعالی
واعلم یابنی انه لو كان لربك شريك لاتتك رسله، ولرايت آثار ملكه وسلطانه، ولعرفت افعاله وصفاته ولكن اله واحد كما وصف نفسه.

در این برهان به واسطه بطلان شقوق سه گانه تالی، مقدم نیز باطل می گردد؛ یعنی، اگر پروردگارت شریکی داشت، رسولان و فرستاده های او نیز به سوی تو می آمدند، آثار ملک و قدرتش را می دیدی و افعال و صفاتش را می شناختی، ولی نه پیامبرانی بر تو فرستاده و نه آثار ملک و قدرتش را می بینی و نه افعال و صفاتی برای او می شناسی؛ پس او خدایی است یکتا، همان گونه که خویش را توصیف نموده است.

بیان استدلال

۱. ملازمه بین مقدم و شقوق سه گانه تالی

الف) لو كان لربك شريك لاتتك رسله: در فرض تعدد الهه، باید پیامبرانی هم باشند تا تبلیغ کنند و اگر آن شریک پیامبری نفرستاد، یا ناشی از جهل اوست یا ناشی از عدم حکمت، زیرا فرض بر حق بودن تعدد الهه است و بیان نکردن حق و عدم ابطال خلاف حق ناشی از جهل یا عدم حکمت است و فرض این است که شریک دارای صفات حسنی است و الا شریک نخواهد بود.

ب) ولرايت آثار ملكه و سلطانه: اگر خدا شریک داشت، باید آثار ملک و قدرتش را می دیدیم، زیرا فرض آن است که آن شریک در ربوبیت و الوهیت و سایر اسمای حسنی مستقل است. شریکی که آثار نداشته باشد، وجود ندارد؛ یعنی از نبود معلولش پی به نبود علت می بریم و فرض آن است که شریک وجود دارد، پس باید آثار مستقلی داشته باشد.

ج) ولعرفت افعاله و صفاته: اگر خدای تعالی شریک داشت، باید افعال و صفات آن شریک را می دانستیم، زیرا فرض استدلال این است که آن شریک، شریک رب العالمین است که دارای اسمای حسنی است، لذا باید او هم اسمای حسنی داشته باشد.

۲. بطلان تالی در هر سه ملازمه

الف) نبودن رسولانی از طرف شریک، معلوم است بالوجدان.

ب) آثار قدرت و سلطنت شریک را هم نمی بینیم، زیرا آنچه مشاهده می کنیم نظم و به هم پیوستگی و ترتیب و تنظیم واحدی است که حکایت از ناظم واحد می کند.

ما تری فی خلق الرحمن من تفاوت فارجع البصر هل تری من فطور ثم ارجع البصر کرتین ینقلب الیک البصر خاسئا وهو حسیر؛ (۵۶)

و در خلقت و آفرینش خدای رحمان هیچ بی نظمی و نقصانی نخواهی یافت؛ بارها نظر کن، آیا خلل و سستی در آن توانی یافت؟ باز دوباره به چشم بصیرت دقت کن تا دیده خرد زبون و خسته، نقصی نیافته، به سوی تو بازگردد و به حسن نظم الهی بینا شود.

ج) صفات و افعالی هم برای آن شریک فرضی نمی دانیم، زیرا تعدد ذاتی که دارای اسمای حسنی باشد معقول نیست، زیرا اسمای حسنی کامل ترین مراتب اوصاف کمال است و مرتبه اکمل تعدد پذیر نیست.

نظیر این استدلال در قرآن نیز آمده است:

و ما کان معه من اله اذا لذهب کل اله بما خلق ولعلا بعضهم علی بعض. (۵۷)

لو کان فیهما آلهة الا الله لفسدتا. (۵۸) و (۵۹)

و اسئل من ارسلنا من قبلک من رسلنا اجعلنا من دون الرحمن آلهة یعبدون. (۶۰)

سوم: صفات خدای تعالی

الف) اله واحد كما وصف نفسه: خداوندی است یکتا، همان گونه که خویش را توصیف کرده است. «واحد» به معنای نفی نظیر و مثل است. (۶۱)

خدای تعالی در قرآن کریم ۲۱ مرتبه خود را به وحدانیت توصیف نموده است که به ذکر چند مورد اکتفا می شود:

والهکم اله واحد لا اله الا هو الرحمن الرحيم. (۶۲)

لقد كفر الذين قالوا ان الله ثالث ثلاثة وما من اله الا اله واحد. (۶۳)

ءارباب متفرقون خير ام الله الواحد القهار. (۶۴)

وقال الله لا تتخذوا الهين اثنين انما هو اله واحد. (۶۵)

فالهکم اله واحد فله اسلموا. (۶۶)

الهنا والهکم واحد ونحن له مسلمون. (۶۷)

ب) لا یضاده فی ملکه احد: هیچ کس در ملک و مملکت او قادر به ضدیت با او نیست.

در خطبه ۱۸۶ می فرمایند:

بتشعيره المشاعر عرف ان لا مشعر له وبمضادته بين الامور عرف ان لا ضد له وبمقارنته بين الاشياء عرف ان لا قرین له ضد النور بالظلمة والوضوح بالبهمة والجمود بالبلل والحرور بالبرد;

آفرینش حواس به وسیله او دلیل است براین که از آراستن به حواس پیراسته است؛ و از آفرینش اشیا متضاد پی می بریم که ضدی برای او تصور نمی شود و از قرار دادن تقارن بین اشیا روشن می شود که خود قرین و همتایی ندارد. روشنی را با تاریکی و آشکارا را با نهان، خشکی را با تری و گرمی را با سردی ضد یکدیگر قرار داد.

خدای تعالی در حیظه قدرتش ضد معاندی ندارد که بتواند از اعمال نفوذش جلوگیری نماید، بلکه به طور کلی ضد وجودی هم برای او فرض نمی شود، زیرا باواجب الوجود بودن قابل جمع نیست.

ج) لایزول ابداء و لم یزل: هرگز از بین نخواهد رفت و همواره بوده است؛ یعنی «ابدی» و «ازلی» است و به عبارت دیگر «سرمدی» است، زیرا سرمدی بودن لازمه واجب الوجود بالذات است، زیرا اگر عدم در او راه داشته باشد - چه عدم سابق و چه عدم لاحق - واجب الوجود بالذات نخواهد بود.

د) اول قبل الاشياء بلا اولیة و آخر بعد الاشياء بلا نهاییه: چون خدای تعالی کمال محض است و هیچ نقصی در او راه ندارد و محال است سابقه و لاحقیه عدم و نیستی در او تصور شود، اگر برای او اولیت فرض شود، مسبوق به عدم خواهد بود و اگربرایش آخریت فرض گردد ملحق به عدم.

ه) عظم عن ان تثبت ربوبیته باحاطة قلب او بصر: خدای تعالی نه جزء خارجی دارد و نه جزء تحلیلی که به واسطه آن قابل تحدید باشد.

امام علیه السلام در بیان استحاله احاطه و اکتناه می فرماید:

فمن وصف الله سبحانه فقد قرنه ومن قرنه فقد ثناه ومن ثناه فقد جزاه ومن جزاه فقد جهله ومن جهله فقد اشار اليه ومن اشار اليه فقد حده ومن حده فقد عده. (۶۸)

لا یدر که بعد الهمم ولا یناله غوص الفطن. (۶۹)

و ردع خطرات همهم النفوس عن عرفان کنه صفته. (۷۰)

هو القادر الذی اذا ارتمت الاوهام لتدرک منقطع قدرته وحاول الفکر المبرما من خطرات الوسوس ان یقع علیه فی عمیقات غیوب ملکوته وتولہت القلوب الیه لتجری فی کیفیة صفاته وغمضت مداخل العقول فی حیث لا تبلغه الصفات لتناول علم ذاته، ردها وهی تجوب مهاوی سدف الغیوب متخلصه الیه - سبحانه - فرجعت اذ جبهت معترفه بانه لا ینال بجور الاعتساف کنه معرفته ولا تخطر ببال اولی الرویات خاطره من تقدیر جلال عزته. (۷۱)

لا یدرک بوهم ولا یقدر بفهم ولا یشغله سائل ولا ینقصه نائل ولا ینظر بعین ولا یحد باین ولا یوصف بالازواج ولا یخلق بعلاج ولا یدرک بالحواس ولا یقاس بالناس الذی کلم موسی تکلیما واره من آیاته عظیمه بلا جوارح ولا ادوات ولا نطق ولا لهوات بل ان کنت صادقا ایها المتکلف لوصف ربک فصف جبریل ومیکائیل وجنود الملائکة المقربین فی حجات القدس مرجحین متولیهة عقولهم ان یحدوا احسن الخالقین فانما یدرک بالصفات ذوو الهیئات والادوات ومن ینقضی اذا بلغ امد حده بالفناء فلا اله الا هو اضاء بنوره کل ظلام واطلم بظلمته کل نور. (۷۲)

چهارم: آثار شناخت خدای تعالی
فاذا عرفت ذلک فافعل کما ینبغی

امام علیه السلام می فرماید:

حال که اوصاف خدای تعالی را دانستی، در عمل بکوش آن چنان که سزاوار مانند تویی در کوچکی قدر و منزلت و کمی قدرت و فزونی عجز و نیاز شدید به پروردگار است؛ در راه طاعتش کوشش نما، از عقوبتش ترسان باش و از غضب او بیمناک.

شناخت خدا باعث می شود انسان در درگاه او خاشع و خاضع و متضرع باشد. (۷۳)

شناخت خدا باعث می شود انسان همیشه او را ناظر بر اعمال و رفتار خود بداند:

لا تدرک الابصار وهو یدرک الابصار وهو اللطیف الخبیر؛ (۷۴)

او را هیچ چشمی درک ننماید، در حالی که او همه دیدگان را مشاهده می کند و او لطیف و نامرئی و به همه چیز آگاه است.

اولیای خدا چون او را حاضر و ناظر می دانند، از توجه به غیر او نیز استغفار می نمایند، گرچه با این کار گناهی مرتکب نشده اند.

از پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله روایت شده که فرمودند:

انه لیغان علی قلبی و انی لاستغفر الله فی کل یوم سبعین مرة؛ (۷۵)

بر قلبم کدورتی وارد می شود که هر روز هفتاد مرتبه از خداوند طلب آمرزش می کنم.

امام صادق علیه السلام می فرماید:

كان رسول الله صلى الله عليه وآله لا يقوم من مجلس وان خف حتى يستغفر الله خمسا و عشرين مرة؛ (٧٦)

پیامبر صلی الله علیه و آله پس از برخاستن از هر مجلس، بیست و پنج مرتبه استغفار می نمود.

شناخت خدای تعالی، حمد و سپاس و شکر نعمت های او را در پی دارد:

فَأَلَّا تَكُ جَمْعٌ ضَعْفٌ لِسَانِي عَنْ أَحْصَائِهَا وَنِعْمَاتِكُ كَثِيرَةٌ قَصْرُ فَهْمِي عَنْ ادْرَاكِهَا فَضْلًا عَنْ اسْتِقْصَائِهَا فَكَيْفَ لِي بِتَحْصِيلِ الشُّكْرِ وَشُكْرِي إِيَّاكَ يَفْتَقِرُ إِلَى شُكْرِ فَكَلِمًا قَلَّتْ لَكَ الْحَمْدُ وَجِبَ عَلَيَّ لِذَلِكَ أَنْ أَقُولَ لَكَ الْحَمْدُ؛ (٧٧)

خداوند! الطاف تو زیاد است که زبان از شمارش آن عاجز است، و نعمت هایت بسیار است به طوری که فهم من از درک آن عاجز است، تا چه رسد به این که بتوانم آن را شمارش نمایم؛ پس چگونه می توانم شکرگزار عمت هایت باشم، در حالی که هر شکرگزاری ام احتیاج به شکری دیگر دارد و هر گاه حمد تو را گویم، به شکرانه هر حمدی بر من لازم است که حمد و سپاس دیگری بگویم.

در خطبه اول نهج البلاغه می فرماید:

الحمد لله الذي لا يبلغ مدحته القائلون ولا يحصى نعمائه العادون ولا يؤدي حقه المجتهدون؛

ستایش مخصوص خداوندی است که ستایشگران از مدحش عاجزند و حسابگران زبردست نعمت هایش را احصا نتوانند کرد و کوشش کنندگان هر چند خویش را خسته کنند حقش را ادا نتوانند نمود.

شناخت خدا و قدرت مطلقه او و احاطه او بر عالم موجب می گردد انسان از تمرد و سرپیچی از دستورها و فرمان های او خودداری نماید.

شناخت خدا، غیر او را در نظر کوچک می نماید:

عظم الخالق فی عینک یصغر المخلوق فی عینک. (۷۸)

با این آگاهی است که اولیای خدا در مقابل زورمندان ستمگر با قامتی استوار قرار گرفته و از حق دفاع می کنند، گرچه از نظر ظاهری عده و عده آنها اندک باشد.

شناخت خدا و عدل و حکمت او، به انسان امید به زندگی و تلاش برای کسب فضایل می دهد.

خلاصه کلام این که شناخت خدای تعالی، حقیقت عبودیت و بندگی خدا را دنبال خواهد داشت و حقیقت عبودیت سه چیز است:

ان لایری العبد فیما خوله الله تعالی ملکا ولایدبر العبد لنفسه تدبیرا وجملةً اشتغاله فیما امره تعالی ونهاه عنه؛
(۷۹)

این که بنده در آنچه خدا به او سپرده خود را مالک نبیند و خودش را مدبر امر خود نداند و تمام فکرش این باشد که اوامر و نواهی خدا را مراعات نماید.

۲) دعا و درخواست از خدای تعالی

یکم: اخلاص در دعا و انقطاع از غیر خدای تعالی

وای سبب اوثق من سبب بینک و بین الله ان انت اخذت به... و اوثق سبب اخذت به سبب بینک و بین الله.

فاعتصم بالذی خلقک ورزقک فسواک ولیکن له تعبدک والیه رغبتک ومنه شفقتک.

و الجئ نفسک فی امورک کلها الی الهک فانک تلجئها الی کهف حریز ومانع عزیز واخلص فی المساللة لربک
فان بیده العطاء والحرمان واکثر الاستخارة.

و اذا انت هدیت لقصدک فکن اخشع ما تکنون لربک؛

و چه وسیله ای می تواند مطمئن تر از رابطه ای باشد که بین تو و خداست، اگر به آن چنگ زنی... مطمئن ترین وسیله که می توانی به آن چنگ زنی، وسیله ای است که بین تو و خدایت ایجاد رابطه کند.

به کسی که تو را آفریده و روزی ات داده و آنچه لازمه خلقتت بوده به تو بخشیده پناه ببر و پرستش تو ویژه او باشد و میل و رغبت تو به سوی او، و تنها از او بترس.

در تمام کارها خویشتن را به خدا بسیار که خود را به پناهگاه مطمئن و نیرومندی سپرده ای؛ و به هنگام دعا با اخلاص پروردگارت را بخوان که بخشش و حرمان به دست اوست و همواره از خدا بخواه که هر چه خیر است برای تو پیش آورد.

آن گاه که در راه راست هدایت یافتی، در برابر پروردگارت سخت خاضع و خاشع باش.

از عواملی که در پرورش و تعالی روح انسان اثر بسزایی دارد، دعا و مسئلت از درگاه خداوند متعال است. دعا به انسان امید و نشاط می دهد، اما چگونگی و کیفیت دعا نیز مطلب مهمی است که پس از لزوم اصل دعا باید مورد بررسی قرار گیرد. خداوند که انسان را آفریده و هر چه لازمه خلقت بوده به او عطا نموده، مهربان ترین و نزدیک ترین کس به انسان است، تا جایی که می فرماید:

ولقد خلقنا الانسان ونعلم ما توسوس به نفسه ونحن اقرب اليه من حبل الوريد؛ (۸۰)

ما انسان را خلق کرده ایم و از وسواس و اندیشه های نفس او کاملا آگاهیم، که از رگ گردن به او نزدیک تریم.

از امام باقر علیه السلام روایت شده که فرمودند:

مکتوب فی التوراة التی لم تغیر ان موسی علیه السلام سال ربه فقال: یا رب اقرب انت منی فاناجیک ام بعید فانادیک؟ فاحی الله عزوجل الیه یا موسی انا جلیس من ذکرنی فقال موسی: فمن فی سترک یوم لاستر الا سترک؟ فقال: الذین یذکروننی فاذکرهم ویتحابون فی فاحبهم فاولئک الذین اذا اردت ان اصیب اهل الارض بسوء ذکرتهم فدفعت عنهم بهم؛ (۸۱)

در تورات حقیقی - که تحریف نشده است - نوشته شده که: موسی علیه السلام از خداوند پرسید: خدایا! آیا تو به من نزدیکی تا مناجات کنم تو را، یا دوری تا تو را صدا زنم و فریاد کنم؟ خداوند به موسی وحی کرد: ای موسی! من همنشین کسی هستم که مرا یاد کند. سپس موسی پرسید: چه کسی در پناه توست، روزی که پناهی غیر از تو نیست؟ پاسخ داد: کسانی که یاد من کنند، پس من هم یاد آنها کنم و در راه من باهم دوستی

کنند، پس من هم آنها را دوست دارم، آنها کسانی هستند که وقتی بخواهم بلایی نصیب اهل زمین کنم، به یاد آنها بیفتم و آن بلا را به واسطه یاد آنها از اهل زمین دفع نمایم.

قرآن در مورد دعا می فرماید:

وإذا سالک عبادی عنی فانی قریب اجیب دعوۃ الداع اذا دعان فلیستجیبوا لی ولیؤمنوا بی لعلمهم یرشدون؛ (۸۲)

ای رسول ما! چون بندگانم سراغ مرا از تو گیرند، بدانند که من به آنها نزدیکم و هر که مرا خواند دعای او را اجابت کنم؛ پس باید دعوت مرا بپذیرند و به من بگروند، باشد تا به سعادت راه یابند. (۸۳)

خلاصه کلام این که: بهترین تکیه گاه و دستاویز برای انسان خدای تعالی است که او را خلق کرده و عالم همه تحت قدرت و فرمانروایی اوست و هیچ نفع و ضرری به کسی نمی رسد، مگر این که او اراده کند و باید خالصانه از او درخواست نمود.

با چنین دیدگاهی تنها و تنها باید از او درخواست نمود و امید خود را از غیر اقطع کرد:

الحمد لله الذی لا ادعو غیره ولو دعوت غیره لم یرجوا الذی لا ارجو غیره ولو رجوت غیره لاخلف رجائی والحمد لله الذی وکلنی الیه فاکرمنی ولم یرکننی الی الناس فیهینونی؛ (۸۴)

حمد و سپاس مخصوص خدایی است که غیر او را نمی خوانم، که اگر بخوانم پاسخ نمی دهد. سپاس مخصوص خدایی است که به غیر او امید ندارم، که اگر به غیر او امید بستم، ناامیدم کند. سپاس مخصوص خداوندی است که مرا به خود واگذارده و از این رو به من اکرام کرده و به مردم واگذارم نکرده تا خوارم گرداند.

دوم: حسن ظن و رجاء به اجابت و رغبت به دعا و نهی از قنوط

واعلم ان الذی بیده خزائن السموات والارض قد اذن لك فی الدعاء وتكفل لك بالاجابة وامرک ان تساله ليعطیک وتسترحمه ليرحمک ولم يجعل بينک وبينه من يحجبک عنه ولم يلجئک الی من یشفع لك الیه ولم يمنع ان اسات من التوبۃ ولم يعاجلک بالنقمۃ ولم يعیرک بالانابه ولم يفضحک حيث الفضيحة بک اولی ولم یشدد علیک فی قبول الانابه ولم یناقشک بالجريمۃ ولم یؤیسک من الرحمۃ بل جعل نزوعک عن الذنب حسنة وحسب سیئتک واحده وحسب حسنتک عشرا فتح لك باب المتاب وباب الاستعتاب فاذا نادیته سمع نداک واذا ناجیته علم نجواک فافضیت الیه بحاجتک وابثتته ذات نفسک وشکوت الیه همومک واستکشفته کروبک واستعنته علی امورک وسالته من خزائن رحمته ما لا یقدر علی اعطائه غیره من زیاده الاعمار وصحة الابدان و

سعة الارزاق ثم جعل في يدك مفاتيح خزائنه بما اذن لك فيه من مسالته فمتى شئت استفتحت بالدعاء ابواب نعمته و استمطرت شأبيب رحمته فلا يقطنك ابطاء اجابته فان العطيء على قدر النية و ربما خرت عنك الاجابة ليكون ذلك اعظم لاجر السائل واجزل لعطاء الأمل و ربما سالت الشىء فلاتؤتاه و اوتيت خيرا منه عاجلا او آجلا او صرف عنك لما هو خير لك فلرب امر قد طلبته فيه هلاك دينك لو اوتيته;

بدان همان کسی که گنج های آسمان ها و زمین در اختیار اوست، به تو اجازه دعا و درخواست داده است و اجابت آن را نیز تضمین نموده، به تو امر کرده که از او بخواهی تا به تو عطا کند و از او درخواست رحمت نمایی تا رحمتش را بر تو فرو فرستد. خداوند بین تو و خودش کسی قرار نداده که حجاب و فاصله باشد، تو را مجبور نساخته که به شفیع و واسطه ای پناه ببری و مانعت نشده که اگر کار خلافی نمودی توبه کنی و در کیفر تو تعجیل ننموده و در انابه و بازگشت بر تو عیب نگرفته است. در آن جا که فصاحت و رسوایی سزاوارتر است، تو را رسوا نساخته و برای بازگشت و قبول توبه شرایط سنگینی قایل نشده و در جریمه با تو به مناقشه نپرداخته و تو را از رحمتش مایوس نساخته است، بلکه بازگشت تو را از گناه، حسنه و نیکی قرار داده و گناه تو را یکی حساب کرده و نیکی ات را ده تا به حساب آورده، و در توبه و بازگشت و عذر خواهی را به رویت گشوده است؛ پس آن گاه که ندایش کنی بشنود و آن زمان که نجوا نمایی سخنت را داند؛ پس حاجت را به سوی اومی بری و آن چنان که هستی در پیشگاه او خود را نشان می دهی، هر گاه بخواهی با او درد دل می کنی و ناراحتی ها و مشکلات را در برابر او قرار می دهی، از او در کارهای استعانت می جویی و از خزاین رحمتش چیزهایی را می خواهی که جز او کسی قادر به اعطا نیست، مانند عمر بیشتر، تندرستی و وسعت روزی. خداوند کلیدهای خزاینش را به دست تو داده، زیرا به تو اجازه داده که از او درخواست کنی؛ پس هر گاه خواستی به وسیله دعا می توانی درهای نعمت خدا را بگشایی و باران رحمت خدا را فرود آوری. هرگز نباید از تاخیر در اجابت دعا مایوس گردی، زیرا بخشش به اندازه نیت است و گاه می شود که اجابت به تاخیر می افتد تا اجر و پاداش و عطای درخواست کننده بیشتر شود و گاه می شود که درخواست می کنی و اجابت نمی شود، در حالی که بهتر از آن به زودی یا در موعد مقرر به تو عنایت خواهد شد، یا به خاطر چیز بهتری این خواسته ات برآورده نمی شود، زیرا چه بسا چیزی را می خواهی که اگر به تو داده شود موجب هلاکت دین تو می شود.

مطالب این قسمت از وصیت نامه را تحت سه عنوان خلاصه می نمایم:

الف) خداوند متعال امر به دعا کرده و اجابت را هم تضمین نموده: امرک ان تساله ليعطیک

این قسمت اشاره دارد به آیات شریفه قرآنی، مثل ادعونی استجب لکم؛ (۸۵) اجیب دعوة الداع اذا دعان. (۸۶)

در دعای ابو حمزه، امام سجاد علیه السلام می فرمایند:

اللهم انت قلت وقولك حق فاسئلو الله من فضله ان الله كان بكم رحيمًا وليس من صفاتك ياسيدي ان تامر بالسؤال وتمنع العطيّة؛

خدایا! تو فرمودی و گفتارت حق و وعده ات راست است که از فضل خدا طلب کنید؛ زیرا خدابه شما مهربان است و رسم تو چنان نیست که دستور سؤال دهی و از عطا دریغ فرمایی.

پس باید از کسی درخواست نمود که همه چیز در دست اوست و خودش فرموده از من طلب کنید و درخواست نمایید به شما عطاء می کنم؛ یعنی هم داراست، هم دعوت نموده به بخشش و عطا؛ لذا دیگر عذری باقی نگذاشته است برای سائلان: گر گدا کاهل بود تقصیر صاحب خانه چیست؟ آن هم صاحب خانه ای که بدون هیچ واسطه ای خودش درخواست سائلان را اجابت می نماید: من غیر شفیع فیقضى لی حاجتی.

ب) راه توبه باز و قنوط از رحمت خدا حرام است: لم يمنعك ان اسات من التوبة.

امام سجاده علیه السلام در مناجات التائبین می فرماید:

الهی انت الذی فتحت لعبادک بابا الی عفوک وسميته التوبة فقلت: «توبوا الی الله توبةً نصوحاً» (۸۷) فما عذر من اغفل دخول الباب بعد فتحه؛ (۸۸)

خدایا! تو برای گذشت از نافرمانی های بندگانت دری گشودی و آن را توبه نام نهادی و فرمودی: بازگردید به خدا، بازگشتن حقیقی؛ پس کسی که از ورود از این در که باز است غفلت نمود، چه عذری دارد.

و در دعای ابو حمزه می فرمایند:

فواسواتا علی ما احصى کتابک من عملی الذی لولا ما ارجو من کرمک و سعة رحمتک ونهیک ایای عن القنوط لقنطت عند ما اتذکرها؛ (۸۹)

ای افسوس بر من که اعمالم همه در کتابت ثبت شده، آن اعمالی که اگر امید به کرم و رحمت واسعه ات نداشتیم و اگر از یاس و نومیدی نهی نفرموده بودی، هر آینه از یادآوری کردارم نا امیدمی شدم.

کلام امام علیه السلام اشاره است به آیه شریفه:

قل يا عبادى الذين اسرفوا على انفسهم لا تقنطوا من رحمة الله ان الله يغفر الذنوب جميعا انه هو الغفور الرحيم;
(۹۰)

به آن دسته از بندگانم که با ارتکاب گناه اسراف بر نفس خود کردند بگو: هرگز از رحمت نامنتهای خدا ناامید نباشید، البته خداوند همه گناهان شما را خواهد بخشید، که او خدایی بسیار آمرزنده و مهربان است.

و در سوره حجر، در جریان حضرت ابراهیم که از خدا فرزندی می خواست چنین آمده:

قالوا بشرناک بالحق فلا تکن من القانطین. قال ومن یقنط من رحمة ربه الا الضالون؛ (۹۱)

گفتند: تو را به حق بشارت دادیم و تو هرگز از لطف خدا مایوس مباش. ابراهیم گفت: آری، هرگز به جز مردم نادان و گمراه کسی از لطف خدا نومید نیست.

راغب می گوید: القنوط : الیاس من الخیر .

قنوط از رحمت خدا از گناهان کبیره شمرده می شود:

عن مسعدة بن صدقة قال : سمعت ابا عبدالله عليه السلام يقول: الكبائر : القنوط من رحمة الله والیاس من روح الله... (۹۲)

صفوان می گوید:

شهدت ابا عبدالله عليه السلام واستقبل القبلة قبل التكبير وقال: اللهم لا تؤیسنی من روحک ولا تقنطنی من رحمتک ولا تؤمنی مکرک فانه لا یامن مکر الله الا القوم الخاسرون قلت: جعلت فداک ما سمعت بهذا من احد قبلك فقال: ان من اکبر الكبائر عند الله الیاس من روح الله و القنوط من رحمة الله والامن من مکر الله؛ (۹۳)

من هنگام نماز خدمت حضرت صادق علیه السلام بودم که پیش از تکبیر الاحرام رو به قبله ایستاد و گفت: خدایا! مرا از رحمت خود محروم مساز و از مهر خود ناامیدم نکن و از مکر خود آسوده خاطر منما، زیرا از مکر خدا آسوده خاطر نشوند، مگر زیانکاران. به حضرت عرض کردم: قربانت گردم! تاکنون این دعا را از کسی

نشیده بودم. فرمود: همانا از بزرگ ترین گناهان کبیره نزد خدا یاس و نومیدی از روح و رحمت خدا و ایمن بودن از مکر اوست.

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

عجبت لمن یقنط ومعه الاستغفار؛ (۹۴)

تعجب می کنم از کسی که از رحمت و مغفرت خدا مایوس می شود، در حالی که می تواند استغفار کند.

ج) نباید از تاخیر در اجابت دعا مایوس شد: لایقنتک ابطاء اجابته

نباید از تاخیر اجابت دعا مایوس شد، زیرا اجابت نشدن ممکن است به علت یکی از این چهار احتمال باشد:

اولاً: فان العطیة علی قدر النیة؛

بخشش به اندازه نیت است.

یعنی در دعا خلوص و انقطاع لازم است و جد در طلب از خدا، و اگر با نیت خالص دعا شود، اجابت آن تضمین شده است.

در خطبه معروف شعبانیه هم فرموده اند:

واسئلوا الله بنیات صادقہ وقلوب طاهرہ.

مجلسی (قده) می گوید:

فان لم تات بشرط الدعاء فلا تنتظر الاجابة فانه يعلم السر واخفی فلعلک تدعوه الدعاء بشیء قد علم من سرک
خلاف ذلك وقال بعض الصحابة لبعضهم انتم تنتظرون المطر بالدعاء وانا انتظر الحجر؛ (۹۵)

اگر شرط دعا را رعایت نکردی، منتظر اجابت نباش، زیرا خدای تعالی از باطن و خفایای امور آگاه است و چه بسا چیزی را از او می خواهی که او می داند در باطن خلاف آن را در نظر داری، و بعضی از صحابه به بعضی دیگر گفت: شما با دعا کردن منتظر باران هستید، و من منتظرم از آسمان سنگ بیارد!

از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمودند:

ان الله لا يستجيب دعاء بظهر قلب ساه فاذا دعوت فاقبل بقلبك ثم استيقن الاجابة. (۹۶)

ثانیا: وربما اخرجت عنك الاجابة ليكون ذلك اعظم لاجر السائل واجزل لعطاء الأمل.

گاهی ممکن است تاخیر اجابت برای این باشد که سائل بیشتر در خانه خدا را بکوبد و بیشتر اشتغال به دعا داشته باشد و انابه بیشتر کند، تا این الحاح موجب اجر بیشتر برای او باشد و پاداش بیشتری بگیرد.

امام صادق علیه السلام فرمودند :

ان العبد ليدعو فيقول الله عزوجل للملكين قد استجبت له ولكن احبسوه بحاجته فاني احب ان اسمع صوته وان العبد ليدعو فيقول تبارك وتعالى عجلوا له حاجته فاني ابغض صوته; (۹۷)

همانا بنده ای دعا کند، پس خدای عزوجل به دو فرشته فرماید: من دعای او را به اجابت رساندم، ولی حاجتش را نگهدارید زیرا که من دوست دارم صدای او را بشنوم؛ و همانا بنده ای هم هست که دعا کند، پس خدای تبارک و تعالی فرماید: زود حاجتش را بدهید که صدایش را خوش ندارم.

ثالثا: وربما سالت الشيء فلا تؤتاه و اوتيت خيرا منه عاجلا او آجلا;

گاهی ممکن است اجابت نشدن به این دلیل باشد که بهتر از آن را خدا می خواهد به دعا کننده بدهد یا در همین دنیا یا در آخرت.

رابعا: او صرف عنك لما هو خير لك;

و گاهی ممکن است اجابت نکند، به دلیل این که اجابت نکردن برای تو بهتر است.

زیرا: فلرب امر قد طلبته فیه هلاک دینک لو اوتیتته;

گاهی ممکن است اگر دعای تو اجابت شود، اجابت شدن دعا و رسیدن تو به خواسته ات برای دینت ضرر داشته باشد.

قرآن کریم می فرماید:

عسی ان تحبوا شیئا وهو شر لکم والله یعلم وانتم لاتعلمون; (۹۸)

چه بسیار شود که دوست دار چیزی هستید و درواقع شر و فساد شما در آن است و خداوند به مصالح امور داناست و شما نادانید.

از موانع استجاب دعا کمک به ظالم و اشتغال به آلات لهو است:

امام علیه السلام در حکمت ۱۰۴ نهج البلاغه طی سخنان تکان دهنده ای خطاب به «نوف بکالی» می فرمایند:

یا نوف ان داوود علیه السلام قام فی مثل هذه الساعة من الليل فقال: انها لساعة لا يدعو فیها عبد الا استجیب له الا ان یکون عشارا او عریفا او شرطیا او صاحب عرطبة او صاحب کوبه;

ای نوف! داوود علیه السلام در چنین ساعتی از خواب برخاست و گفت: این همان ساعتی است که هیچ بنده ای در آن دعا نمی کند جز این که مستجاب خواهد شد، مگر آن که مامور جمع مالیات برای حاکم ظالم یا جاسوس او یا مامور او یا صاحب طنبور یا مطرب باشد.

سوم: در دعا چه چیزی را باید درخواست کرد؟

فلتکن مسالتک فیما بیتی لک... پس از آن که مطلوب بودن دعا کردن و انابه به درگاه خدای تعالی و قبح قنوط و یاس را بیان نمودند، نوبت می رسد به این که چه چیزی را در دعا از خدا طلب نماییم؟

در پاسخ به این سؤال، یک قاعده کلی بیان می نمایند که باید خواسته تو چیزی باشد که جمال و زیبایی اش برای باقی و وبال و بدی اش از تو رخت بربندد.

قرآن کریم نیز یک قاعده کلی بیان می کند:

ما عندکم ینفد وما عندالله باق ولنجزین الذین صبروا اجرهم باحسن ماکانوا یعملون؛ (۹۹)

آنچه نزد شماست نابود می شود و آنچه نزد خداست تا ابد باقی می ماند و البته اجری که به صابران بدهیم بسیار بهتر از عملی است که به جا می آورند.

و نیز می فرماید:

لن ینال الله لحومها ولا دماؤهاولکن یناله التقوی منکم؛ (۱۰۰)

هرگز گوشت و خون این قربانی ها به خدا نمی رسد، لکن تقوای شماست که به پیشگاه قبول او خواهد رسید.

در پایان وصیت می فرمایند:

استودع الله دینک ودنیاک واساله خیر القضاء لک فی العاجله والآجله والدنیا والآخره.

باید از خدا چیزی را خواست که باعث قرب به او گردد. اگر صحت جسم از خدایم خواهیم، برای خدمت به خدا و خلق باشد؛ خدمت به خدا و خلق است که زیبایی و جمالش باقی می ماند، و اگر از خدا مال طلب می نماییم، باید طلب مال حلال باشد و آن هم همراه با صرف در راه هایی که باعث قرب به خدا گردد.

در ذیل این کلام پس از بیان قاعده کلی فرموده اند:

فالمال لایبقی لک ولا تبقی له؛ یعنی، نه مال برای تو می ماند و نه تو برای مال باقی می مانی. مال اگر در راه خدا صرف شود، برای انسان باقی می ماند؛ پس چرا در این جا امام ظاهرا مال را به عنوان یکی از مصادیقی که از آن قاعده کلی خارج است مطرح نموده اند؟

در جواب باید گفت: مال اگر در راه خدا صرف شود، آنچه باقی می ماند خود مال نیست، بلکه اطاعت امر خداست که به قصد تقرب به او انجام گرفته، کما این که درقرآن می فرماید:

ولكن يناله التقوى، آنچه برای انسان باقی است و به درد او می خورد تقواست؛ لذاءة م باید آن را از خدا طلب نمود.

امیرالمؤمنین علیه السلام هنگام بازگشت از صفین به قبرستانی که پشت دروازه کوفه بود رسیدند، رو به طرف قبرستان کرده و فرمودند:

يا اهل الديار الموحشة والمحال المقفرة والقبور المظلمة يا اهل التربة يا اهل الغربة يا اهل الوحدة يا اهل الوحشة انتم لنا فرط سابق ونحن لكم تبع لاحق اما الدور فقد سكنت واما الازواج فقد نكحت واما الاموال فقد قسمت هذا خبر ما عندنا فما خبر ما عندكم؟ (۱۰۱)

سپس رو به اصحاب نموده فرمودند:

اما لو اذن لهم في الكلام لاخبروكم ان خير الزاد التقوى؛

اگر به آنها اجازه تکلم می دادند به شما خبر می دادند که بهترین توشه ها تقوا و پرهیزکاری است.

ه) تاثیر توجه به معاد در تربیت

یکی از عوامل مؤثر در تربیت بعد از توجه به مبدا - تعالی - یادآوری و توجه به معاد و سرنوشت انسان است؛ قرآن کریم می فرماید:

افحسبتم انما خلقناكم عبثا وانكم الينا لاترجعون؛ (۱۰۲)

آیا چنین پنداشتید که ما شما را به عبث و بازیچه آفریده ایم و هرگز به ما رجوع نخواهید کرد؟

روزها فکر من این است همه شب سخنم که چرا غافل از احوال دل خویشتم

زکجا آمده ام آمدنم بهر چه بود به کجا می روم آخر نمایی وطنم

مسلم رفتار و کردار کسی که با این دیدگاه به دنیا نظر می کند که: ان لله ملکا ینادی فی کل یوم: لدوا للموت واجمعوا للفناء وابتوا للخراب (۱۰۳)، با رفتار و کردار کسی که فریفته دنیا شده و هرگز به مرگ نمی اندیشد متفاوت است.

زندگی انسان توأم با یاد مرگ را به مسافری تشبیه کرده اند که در طول سفر در کاروانسرای اتراق نموده، با امکانات کم و محدود، لکن چون مطمئن است که چندساعتی بیشتر در آن جا توقف ندارد، در پی به دست آوردن امکانات و وسایل نیست. رفتار و گفتار شخصی که می داند مرگی در کار است و موافقی بعد از مرگ، با رفتار و گفتار کسی که به این مسائل عقیده ای ندارد کاملا متفاوت است.

اگر انسان بداند که: فی حلالها حساب و فی حرامها عقاب، زندگی خود را طور دیگری تنظیم می کند و محاسبه بیشتری بر کسب و کار و درآمدهای خود خواهد داشت.

در این وصیت نامه شریف علاوه بر یاد مرگ، سخن از مواقف بعد از مرگ نیز به میان آمده است:

(۱) یادآوری مرگ و فنای دنیا

در این وصیت نامه یادآوری مرگ گاهی با تصریح به ذکر الموت است و گاهی در ضمن عبارات های دیگر. اما قسم اول مانند:

وذلك بذكر الموت وقرره بالفناء؛

با یادآوری مرگ، نفست را رام کن و آن را به اقرار به فنای دنیا وادار.

در جای دیگر از این وصیت نامه می فرمایند:

يا بني اكثر من ذكر الموت وذكر ما تهجم عليه وتفضي بعد الموت اليه حتى ياتيک وقد اخذت منه حذرک وشدت له از رک ولاياتیک بغتة فيبهرک؛

پسرم! فراوان به یاد مردن باش و یاد آنچه با آن بر می آیی و آنچه پس از مردن روی بدان نمایی تاچون بر تو درآید ساز خویش را آراسته باشی و کمر خود را بسته و ناگهان نیاید و تو را مغلوب نماید.

اما قسمت دوم که تصریح به ذکر الموت نشده، لکن مطالب در زمینه یادآوری مرگ و فنای دنیا است:

شروع وصیت همراه است با کلماتی که شنونده را به یاد مرگ و فنای دنیایم اندازد:

من الوالد الفان المقر للزمان المدبر العمر... الساكن مساكن الموتى والظاعن عنها غدا الى المولود المؤمل مالا يدرك السالك سبيل من قد هلك غرض الاسقام ورهينة الايام ورمية المصائب وعبد الدنيا وتاجر الغرور وغيرهم المنايا و اسير الموت وحليف الهموم وقرين الاحزان ونصب الآفات وصريع الشهوات وخليفة الاموات;

از پدری فانی معترف به سخت گیری زمان که آفتاب عمرش رو به غروب است، پدری که در منزلگاه پیشینیان سکنی گرفته و فردا از آن کوچ می کند، به فرزندی که آرزومند چیزی است که هرگز به دست نمی آید و در راهی گام می نهد که دیگران در آن گام نهادند و هلاک شدند. هدف بیماری ها و گروگان روزگار و در تیررس مصایب است. بنده دنیا و تاجر غرور و بدهکار و اسیر مرگ و هم پیمان اندوه ها، قرین غم ها و آماج آفات و بلاها و مغلوب شهوات و جانشین مردگان است.

در جای دیگر از وصیت نامه با اشاره به این که این وصیت را در حالی برای تومی نویسم که به سن پیری رسیده ام و قوایم به سستی می گراید، می فرمایند:

اوردت خصالا منها قبل ان يعجل بي اجلى دون ان افضى اليك بما فى نفسى او ان انقص فى رايبى كما نقصت فى جسمى؛ (۱۰۴)

در وصیتم دستورالعمل ها و سفارش هایی برای تو نوشتم، مبادا اجلم فرا رسد در حالی که آنچه در درون دارم بیان نکرده باشم و پیش از آن که در رایم نقصانی ایجاد شود همچنان که در جسمم به وجود آمده.

در یادآوری فنای دنیا و معاد می فرمایند:

«فتفهم يابنى وصيتى واعلم ان مالك الموت هو مالك الحياة وان الخالق هو المميت وان المفنى هو المعيد وان المبلى هو المعافى وان الدنيا لم تكن لتستقر الا على ما جعلها الله عليه من النعماء والابتلاء والجزاء فى المعاد او ما شاء مما لا تعلم فان اشكل عليك شىء من ذلك فاحمله على جهالتك فانك اول ما خلقت به جاهلا ثم علمت وما اكثر ما تجهل من الامر ويتحير فيه رايب ويضل فيه بصرک ثم تبصره بعد ذلك فاعتصم بالذى خلقک ورزقک وسواک؛

پسرم! در فهم وصیتم دقت نما، بدان مالک مرگ همو مالک حیات است و آفریننده، همان کسی است که می میراند و فانی کننده هموست که از نو نظام می بخشد. همان کسی که بیماری می دهد، شفامی بخشد. بدان که دنیا پابرجا نمی ماند، مگر به همان گونه که خداوند آن را قرار داده، گاه نعمت و گاه ابتلا و پاداش در رستاخیز یا آنچه او بخواهد و تو نمی دانی. اگر درباره جهان و حوادثش برای تو پیش آمد، آن را بر نادانی خود

حمل کن، زیرا تو در نخست جاهل و نادان آفریده شدی و سپس عالم گردیده و چه بسیار است آنچه را که نمی دانی و فکرت در آن سرگردان است و چشمت در آن گمراه می گردد، اما پس از مدتی آن را می بینی؛ بنابراین به آن کس که تو را آفریده و روزی ات داده و آنچه لازمه خلقت تو بوده به تو داده، پناه ببر.

این بخش از وصیت نامه، علاوه بر یادآوری مساله معاد و آخرت، حاوی دومیطلب مهم دیگر می باشد:

اول: توجه به قدرت قاهره خدای تعالی و این که لامؤثر فی الوجود الا الله، هر چه هست در ید قدرت اوست و چیزی از سلطه او خارج نیست.

دوم: حکمت بالغه الهی و نظام احسن در جهان خلقت؛ جهان هستی که همراه است با خیرات و شرور، مبتنی بر حکمت بالغه الهی است و بر اساس آگاهی تمام از مصالح و مفاسد و میزان صحیح قرار داده شده.

وما خلقنا السماوات والارض وما بينهما الا بالحق؛ (۱۰۵)

و ما آسمان ها و زمین را و هر چه در بین آنهاست به جز برای مقصودی صحیح و حکمتی بزرگ خلق نکرده ایم.

آیا ما به تمام اسرار هستی و حکمت های نظام آفرینش پی می بریم؟
انسان که سابقه جهل و نادانی دارد

والله اخرجکم من بطون امهاتکم لاتعلمون شیئا وجعل لکم السمع والابصار والافتدء لعلکم تشکرون؛ (۱۰۶)

و خدا شما را از بطن مادران بیرون آورد در حالی که هیچ نمی دانستید و به شما چشم و گوش و قلب عطا کرد، باشد که شکر این نعمت ها را به جای آرید.

باید آنچه را از اسرار و علل عالم هستی نمی فهمد، حمل بر نادانی و جهل خودنماید، نه حمل بر عدم توازن و تعادل در نظام هستی. چه بسا مطالبی که برای انسان معلوم نیست و به مرور زمان از آن آگاهی می یابد و گاهی ممکن است تا آخر، علت و سر مطلبی را نفهمد، لذا به مجرد نظر کردن در پدیده ای و نیافتن علت آن نباید زبان به اعتراض گشود.

قرآن کریم برای توضیح و تبیین این مطلب، حکایتی از موسی و خضر بیان می کند که موسی به علت ندانستن حکمت کارهای خضر، عجلولانه زبان به اعتراض گشود. (۱۰۷)

خلاصه داستان این است که موسی پس از آن که به خضر رسید، از او تقاضا کرد مدتی را با او بگذراند تا از دانش او بهره مند گردد. خضر در پاسخ گفت: تو تحمل همراهی مرا نداری. او اصرار ورزید و خضر پذیرفت، اما به شرطی که در راه از او سؤالی نکند، مگر این که خود خضر علت کارش را بیان کند. در طول راه به سه حادثه برخورد نمودند که هر سه برای موسی تعجب آور بود و در هر مرحله اعتراض کرد: اول آن که خضر کشتی را که بر آن سوار بودند سوراخ نمود؛ دوم آن که به پسری رسیدند که بدون صحبت و گفتگو او را به قتل رسانید؛ و سوم آن که در مسیر به دیوار خرابی رسیدند و آن را تعمیر کرد، بدون آن که صاحب آن را بشناسد و از او مزدی بگیرد.

خود خضر پس از طی مراحل علت کارهایش را برای موسی بیان کرد: اما سوراخ کردن کشتی برای آن بود که به واسطه ایجاد نقص در آن از دست حاکم غاصب و زورگو در امان باشد تا آن را از دست صاحبان مستمندش به زور نگیرد؛ اما کشتن آن پسر برای جلوگیری از به انحراف کشیدن پدر و مادر او بود و پس از آن خدا فرزند صالحی به آنها عطا نماید؛ و اما تعمیر دیوار خراب برای حفاظت از گنجی بود که از پدری صالح برای دو فرزند یتیم او باقی مانده بود.

از این حکایت به خوبی دانسته می شود که اگر سر مطلبی را نفهمیدیم نباید فوراً اعتراض کنیم، بلکه باید صبر کرد تا در موقع مناسب علت آن معلوم شود و گاهی هم ممکن است هرگز به سر چیزی دست نیابیم، لکن پس از اعتقاد ما به قدرت قاهره الهی و حکمت بالغه او، چیزی غیر از نظام احسن در عالم هستی وجود ندارد (۱۰۸)

در قسمتی دیگر از وصیت نامه با بیان ناپایداری دنیا در قالب مثال فرق بین کسانی که به دنیا مغرور شده و کسانی که به دنیا به دیده عبرت نظر می کنند را بیان می دارند:

یابنی انی قد انباتک عن الدنیا وحالها وزوالها وانتقالها وانباتک عن الآخرة وما اعد لاهلها فیها وضربت لک فیهما الامثال لتعتبر بها وتحذو علیها:

انما مثل من خبر الدنیا کمثل قوم سفر نبا بهم منزل جدید فاموا منزلا خصیبا وجنابا مریعا فاحتملوا وعثاء الطریق وفراق الصدیق وخشونة السفر وجشوبة المطعم لياتوا سعة دارهم ومنزل قرارهم فلیس یجدون لشیء من ذلک الما ولا یرون نفقة فیہ مغرما ولا شیء احب الیهم مما قریهم من منزلهم وادناهم من محلثهم ومثل

من اغتربها كمثل قوم كانوا بمنزل خصيب فنيا بهم الى منزل جديد فليس شىء اكراه اليهم ولا افطع عندهم
من مفارقة ما كانوا فيه الى ما يهجمون عليه ويصيرون اليه؛

فرزندم! من تو را از دنيا و حالات آن و زوال و دگرگونی اش آگاه کردم و از آخرت و آنچه برای اهلش در آن
مهیا شده مطلع گردانیدم، و درباره هر دو برایت مثل ها زدم تا به وسیله آن عبرت گیری و در راه صحیح گام
نهی.

همانا کسانی که دنيا را خوب آزموده اند، مانند مسافرانی هستند که در سرمنزل بی آب و آبادی و پرمشقت که
قابل ماندن نیست قرار گرفته اند و قصد کوچ به سوی منزلی پر نعمت و آسایش نموده اند که برای رسیدن به
آن منزل مشقت های راه را متحمل شده اند، فراق دوستان را پذیرفته، سختی مسافرت و غذاهای ناگوار را با
جان و دل قبول نموده اند تا به خانه وسیع خویش و سرمنزل قرار و آرامش خود گام نهند. از هیچ یک از
سختی ها و مشکلات در این راه احساس ناراحتی نمی کنند و هزینه های مصرف شده را غرامت نمی انگارند
و هیچ چیز برایشان محبوب تر از آن نیست که آنان را به منزلشان نزدیک و به محل آرامششان برساند؛ اما
کسانی که به دنيا مغرور شدند، مانند مسافرانی هستند که در منزلی پر نعمت قرار داشته، سپس به آنها اعلام
می شود که باید به سوی منزلی خشک و خالی از نعمت حرکت کنند؛ نزد آنان هیچ چیز ناخوشایندتر و ناراحت
کننده تر از مفارقت از آنچه در آن بوده اند و حرکت به سوی ناراحتی هایی که باید تحمل کنند و در آن قرار
گیرند نیست.

یکی از روش های مفید و مؤثر در تعلیم و تربیت، استفاده از «مثال» است. برای تفهیم مطلبی که از ذهن
مخاطب دور است، از مطالبی استفاده می شود که ذهن او انس بیشتری با آنها دارد؛ به تعبیر دیگر، «مثل» به
معنای توصیف مقصود است به چیزی که آن را مجسم ساخته و ذهن شنونده را به آن نزدیک گرداند.

قرآن، که کتاب تربیت و انسان سازی است، در موارد زیادی این روش را به کار گرفته است و در این زمینه می
فرماید:

ولقد ضربنا للناس فی هذا القرآن من کل مثل؛ (۱۰۹)

ما برای مردم در این قرآن همه جور مثل زده ایم.

قرآن در ناپایداری دنيا در قالب مثال می فرماید:

واضرب لهم مثل الحيوة الدنيا كماء انزلناه من السماء فاختلط به نبات الارض فاصبح هشيماتذروه الريح و كان الله على كل شيء مقتدرا؛ (۱۱۰)

برای فرورفتگان در زینت حیات دنیا و روی گردانان از یاد پروردگار خود مثل بزن و زندگی دنیایی شان رابه آبی تشبیه کن که از آسمان نازلش کردیم و گیاهان زمین با این آب مختلط گشته و طراوت و بهجت یافت و به زیباترین شکلی نمودار گشت، سپس گیاه خشک و شکسته شد که بادهاشاخه های آن را از هم جدا نموده، به این سو آن سویش برد؛ خدا بر هر چیز مقتدر و تواناست.

در این بخش از وصیت نامه، نظر به این که انسان مادی و دنیاگرا هرگز نمی تواند مقایسه صحیحی بین دنیاگرایان و اهل آخرت داشته باشد، امام علیه السلام از تمثیل استفاده نموده و فرموده اند:

کسانی که به دنیا به دیده عبرت می نگرند و فریفته آن نمی شوند، مانند کسانی هستند که در جای بد و غیر مناسب به سر می برند، لکن در مسیر رفتن به جای خوب هستند؛ لذا اینها برای رسیدن به آن بهجت و سرور و راحتی کامل، هر رنجی را تحمل می کنند. به خلاف کسانی که فریفته دنیا شده و در آن غوطه ورنند، آنها مانند کسانی اند که از جای خوب و راحت باید به جای نامناسب بروند، که هیچ چیز نزد آنها بدتر از این کوچ کردن نیست.

از این جاست که اولیای خدا مرگ را اول بهجت و سرور می دانند و دنیاپرستان از مرگ بیزارند.

قرآن کریم در این زمینه می فرماید:

قل يا ايها الذين هادوا ان زعمتم انكم اولياء الله من دون الناس فتمنوا الموت ان كنتم صادقين. ولا يتمنونه ابدًا بما قدمت ايديهم والله عليم بالظالمين. قل ان الموت الذي تفرون منه فانه ملائكتكم ثم تردون الى عالم الغيب والشهادة فينبئكم بما كنتم تعملون؛ (۱۱۱)

ای رسول ما! بگو: ای جماعت یهود! اگر پندارید که شما به حقیقت دوستداران خدایید نه مردم دیگر، پس تمنای مرگ کنید اگر راست می گوئید، زیرا علامت دوستان خدا آرزوی مرگ و شوق لقای خداست و حال آن که در اثر کردار بدی که به دست خود برای آخرت خویش پیش فرستاده اند، هرگز آرزوی مرگ نمی کنند، بلکه از آن ترسان و هراسانند و خدا از کردار ستمکاران آگاهست. ای رسول ما! بگو: عاقبت مرگی که از آن می گریزید شما را حتما ملاقات خواهد کرد و پس از مرگ به سوی خدایی که دانای پیدا و نهان است باز می گردید و او شما را به آنچه نیک و بد کرده اید آگاه می سازد.

در قسمتی دیگر از وصیت نامه می فرمایند:

وایاک ان تغتر بما تری من اخلاذ اهل الدنیا الیها وتکالیبهم علیها فقد نیاک الله عنہا ونعت هی لک عن نفسہا وتکشف لک عن مساویہا فانما اهلہا کلاب عاویۃ سباع ضاریۃ یبهر بعضہا علی بعض و یاکل عزیزہا ذلیلہا و یقهر کبیرہا صغیرہا نعم معقلۃ و آخری مهملۃ قد اضلت عقولہا ورکبت مجهولہا سروح عاہۃ بواد وعث لیس لها راع یقیمہا ولا مسیم یمسکہا سلکت بہم الدنیا طریق العمی واخذت بابصارہم عن منار الہدی فتاہوا فی حیرتہا وغرقوا فی نعمتہا واتخذوہا ربا فلعبت بہم ولعبوا بہا ونسوا ما ورائہا؛

سخت بر حذر باش که علاقه شدید مردم به دنیا و حمله حریصانه شان به آن تو را مغرور سازد، چرا که خداوند تو را از وضع دنیا آگاه کرده و دنیا نیز خود از فنا و زوالش تو را خبر داده و بدی های خود را آشکارا به تو نشان داده. دنیاپرستان همچون سگانی هستند که بی صبرانه همواره صدامی کنند، و درندگانی که در پی دریدن یکدیگرند. زورمندان ضعیفان را می خورند و بزرگ ترها کوچک ترها را. یا همچون چهار پایانی که گروهی از آنان پاهایشان بسته و گروهی دیگر رها شده اند، راه های صحیح را گم کرده و به راه های نامعلوم گام نهاده اند و در وادی پر از آفات رها شده اند، درشنزاری که حرکت در آن به کندی امکان پذیر است. نه چوپانی دارند که آنها را جمع کند و نه کسی که آنها را به منزل برساند؛ دنیا آنان را در طریق کوری به راه انداخته و چشم هایشان را از دیدن نشانه های هدایت بر بسته و در حیرت و سرگردانی دنیا مانده و در نعمت های آن غرق شده اند، آنها را مالک و پروردگار خویش برگزیده اند؛ دنیا آنها را بازی داده و آنها دنیا را به بازی گرفته و ماورای آن رافراموش کرده اند.

و نیز در فریبکاری دنیا می فرماید:

من امن الزمان خانہ ومن اعظمہ اہانہ؛

کسی که از مکر روزگار ایمن باشد، به او خیانت خواهد کرد و کسی که او را بزرگ بشمارد، او را؛ لاوظظخوار خواهد کرد.

در بخشی دیگر در ناپایداری دنیا می فرمایند:

«رویدا یسفر الظلام کان قد وردت الاظعان یوشک من اسرع ان یلحق واعلم یابنی ان من کانت مطیتہ اللیل والنہار فانہ یسار بہ وان کان واقفا ویقطع المسافۃ وان کان مقیما وادعا؛

آرام باش که به زودی تاریکی برطرف می شود. گویا مسافرانی به سر منزل مقصود رسیده اند؛ آن کس که سریع براند، به قافله ملحق خواهد شد. پسر! بدان آن کس که مرکبش شب و روز است دایما در حرکت است، هر چند خود را ساکن می پندارد، قطع مسافت می کند، گرچه ظاهرا متوقف است.

۲) آمادگی برای مرگ و مواقف بعد از آن

فانظر فيما فعلوا و عما انتقلوا و این حلوا و نزلوا فانک تجدهم قد انتقلوا عن الاحبة و حلوا دیارالغربه و کانک عن قلیل قد صرت کاحدهم فاصلح مثواک و لاتبع آخرتک بدنیاک؛

بنگر گذشتگان چه کرده اند و ببین از کجا منتقل شده و در کجا فرود آمده اند؛ خواهی دید از میان دوستان منتقل شده و به دیار غربت بار انداخته اند و گویا طولی نکشد که تو هم یکی از آنها خواهی بود، بنابراین، منزلگاه آینده خود را اصلاح کن و آخرت را به دنیایت نفروش.

ومن الفساد اضعاء الزاد و مفسدة المعاد و لكل امر عاقبة سوف یاتیک ما قدر لک؛

از فساد و تبهکاری، از دست دادن توشه و تباه ساختن معاد است و برای هر کاری سرانجامی است و به زودی آنچه برایت مقدر شده به تو می رسد.

واعلم یابنی انک انما خلقت للآخرة لا للدنیا و للفناء لا للبقاء و للموت لا للحیاء و انک فی قلعة و دار بلغة و طریق الی الآخرة و انک طرید الموت الذی لاینجو منه هاربه و لایفوته طالبه و لابد انه مدرکه فکن منه علی حذر ان یدرکک و انت علی حال سیئه قد کنت تحدث نفسک منها بالتوبة فیحول بینک و بین ذلک فاذا انت قد اهلکت نفسک؛

پسر! بدان تو برای آخرت خلق شده ای، نه برای دنیا و برای فنا، نه برای بقای در این جهان و برای مرگ، نه برای زندگی و بدان که تو در منزلی قرار داری که هر آن ممکن است از آن کوچ کنی، در منزلی که باید زاد و توشه از آن برگیری و تو در طریق آخرتی و تو رانده شده مرگی، همان مرگی که هرگز فرار کننده از آن نجات نمی یابد و از دست جوینده اش بیرون نمی رود، و سرانجام او رامی گیرد؛ بنابراین از مرگ برحذر باش، نکند زمانی تو را به چنگ آورد که در حال بدی باشی و تو پیشتر با خود می گفتی که از این حال توبه خواهی کرد، اما او میان تو و توبه ات حایل می گردد و این جاست که تو خویشتن را به هلاکت انداخته ای.

واعلم ان امامک طریقا دامسافه بعیده ومشقه شديده وانه لاغنی بک فیه عن حسن الارتیادوقدر بلاغک من الزاد مع خفه الظهر فلاتحملن علی ظهرک فوق طاقتک فیکون ثقل ذلک وبالاعلیک واذا وجدت من اهل الفاقه من یحمل لک زادک الی یوم القیامه فیوافیک به غذا حیث تحتاح الیه فاغتمه وحمله ایاه واكثر من تزویده وانت قادر علیه فلعلک تطلبه فالاتجده;

بدان! راهی بس طولانی و پر مشقت در پیش داری و بدان! در این راه از کوشش صحیح و تلاش فراوان و اندازه گیری زاد و راحله بی نیاز نخواهی بود و با توجه به این که در این راه باید سبکبار باشی، بیش از تاب و تحمل خود بار بر دوش مگیر که سنگینی آن بر تو وبال خواهد بود. هرگاه نیازمندی را یافتی که می تواند زاد و توشه تو را تا رستاخیز بردوش گیرد و فردا که به آن نیازمندی به تو پس دهد، آن را غنیمت شمار و این زاد را بر دوش او بگذار و اگر قدرت بر جمع آوری چنین زاد و توشه ای داری، هر چه بیشتر فراهم ساز و همراه او بفرست، چرا که ممکن است روزی در جستجوی او باشی و او را نیابی.

واعلم ان امامک عقبه کؤودا المخف فیها احسن حالا من المثلث والمبیطی ء علیها اقبح حالا من المسرع وان مهبطک بها لامحاله اما علی جنه او علی نار فارتد لنفسک قبل نزولک و وطی ء المنزل قبل حلولک . فلیس بعد الموت مستعتب ولا الی الدنیا منصرف;

بدان که پیش روی تو گردنه های صعب العبور وجود دارد که برای عبور از آنها سبکباران به مراتب حالشان بهتر از سنگین باران است و کندروان حالشان بسیار بهتر از سرعت کنندگان است. بدان که نزول تو سرانجام یا در بهشت است یا در جهنم؛ بنابراین برای خویش پیش از رسیدن به آن جهان وسایلی مهیا ساز و منزل را پیش از آمدن آماده نما، زیرا پس از مرگ عذر پذیرفته نمی شود و راه بازگشتی به دنیا نیست.

اگر انسان یقین داشته باشد که برای زندگی دنیا آفریده نشده و حتما پس از این زندگی، حیات جاوید و همیشگی در انتظار اوست، آن جایی که دقیقا به حساب اعمال رسیدگی می شود، تا جایی که قرآن کریم می فرماید:

فمن یعمل مثقال ذره خیرا یره ومن یعمل مثقال ذره شرا یره; (۱۱۲)

هرکس به قدر ذره ای کار نیک کرده باشد پاداش آن را خواهد دید و هرکس به قدر ذره ای کارزشتی مرتکب شده، به کیفرش خواهد رسید.

چنین شخصی با این دیدگاه، کارهایش را براساس ضوابط و برنامه های خاص تنظیم می نماید.

کسی که قصد مسافرت از راه های خطرناک و هولناک را دارد، حتما وسایل و لوازم ایمنی را با خود حمل خواهد کرد و توشه و زاد لازم برای رسیدن به مقصد راهمراه خواهد داشت، و بارهای اضافی را که موجب سختی و کندی سفر است بر زمین می نهد و آنچه باعث ضرر است از خود جدا می کند. این آمادگی و بسیج امکانات، قبل از سفر باید انجام گیرد و آن گاه که کوس رحیل نواخته شد، دیگر فرصتی برای توشه گرفتن باقی نمی ماند و کاروان حرکت می کند .

وليست التوبة للذين يعملون السيئات حتى اذا حضر احدهم الموت؛ (۱۱۳)

برای کسانی که تا دم مرگ به گناه اشتغال دارند، توبه سودی ندارد.

اما توشه این سفر چیست؟

امام علیه السلام همواره اصحاب خویش را به این کلام مخاطب می ساخت:

تجهزوا رحمکم الله فقد نودی فيکم بالرحيل و اقلوا العرجة على الدنيا و انقلبوا بصالح ما حضرتم من الزاد فان امامکم عقبه کؤودا و منازل مخوفة مهولة لا بد من الورود عليها و الوقوف عندها و اعلموا ان ملاحظ المنية نحوکم دانية و کانکم بمخالبها و قد نشبت فيکم و قد دهمتکم فيهما مفضعات الامور و معضلات المحذور فقطعوا علائق الدنيا و استظهروا بزاد التقوى؛ (۱۱۴)

خدا شما را رحمت کند! آماده حرکت شوید که ندای رحیل و کوچ کردن در میان شما بلند شده، علاقه به اقامت در دنیا را کم کنید و با تهیه زاد و توشه اعمال نیک به سوی آخرت باز گردید که گردنه های سخت و دشوار و سرمنزله های خوفناک در پیش دارید و باید در آنها فرود آید و در آن جا توقف کنید. آگاه باشید که فاصله های نگاه های مرگ به شما کوتاه و زندگی کژی ها و ناروایی ها مرگ را از شما پنهان داشته؛ بنابراین، علایق و وابستگی های دنیا را از خویش کم کنید و کمر خویش را با توشه تقوا محکم ببندید.

امام علیه السلام در جای جای سخنانشان این زنگ خطر را به صدا درآورده اند، از آن جمله می فرمایند:

عباد الله الآن فاعلموا و الا لسن مطلقه و الابدان صحیحة و الاعضاء لدنة و المنقلب فسیح و المجال عریض قبل ارهاق الفوت و حلول الموت فحققوا علیکم نزوله و لا تنتظروا قدومه؛ (۱۱۵)

ای بندگان خدا! از هم اکنون به هوش باشید، هنوز زبان ها آزاد است و بدن ها سالم و اعضا و جوارح آماده و محل رفت و آمد وسیع و مجال بسیار است. به هوش باشید پیش از آن که فرصت از دست برود و مرگ فرا رسد، آمدن مرگ را مسلم و تحقق یافته شمارید، نه آن که منتظر آن باشید که در عمل سستی و تاخیر کنید.

و نیز می فرماید:

فاعملوا والعمل يرفع والتوبة تنفع والدعاء يسمع والحال هادئة والاقلام جارية بادروابالاعمال عمرا ناكسا او مرضا حابسا او موتا خالسا فان الموت هادم لذاتكم ومكدر شهواتكم ومباعد طياتكم زائر غير محبوب وقرن غير مغلوب وواتر غير مطلوب قد اعلقتكم حباله وتكنفتكم غوائله واقصدتكم معابله وعظمت فيكم سطوته وتتابعث عليكم عدوته وقلت عنكم نبوته فيوشك ان تغشاكم دواجي ظلمه واحتمد عله وحناس غمراته وغواشي سكراته واليم ارهاقه ودجو اطباقه وجشوبه مذاقه فکان قد اتاكم بغته فاسكت نجيكم وفرق نديكم وعفى آثاركم و عطل دياركم وبعث وراثكم يقتسمون تراثكم بين حميم خاص لم ينفع وقريب محزون لم يمنع وآخر شامت لم يجزع فعليكم بالجد والاجتهاد والتأهب والاستعداد والتزود في منزل الزاد؛ (۱۱۶)

عمل کنید تا هنگامی که عمل شما به پیشگاه خدا بالا می رود و به شما نفع می بخشد و به دعاهای شما ترتیب اثر داده می شود. عمل کنید تا زمانی که احوال آرام و قلم های فرشتگان برای نوشتن اعمال در جریان است. به انجام اعمال صالح مبادرت ورزید، پیش از آن که عمرتان پایان یابد یا بیماری مانع گردد و یا تیر مرگ شما را هدف قرار دهد، چرا که مرگ از بین برنده لذات است و مکدر کننده تمایلات و فاصله افکن میان شما و اهدافتان. دیدار کننده ای است دوست نداشتنی، حریفی است مغلوب ناشدنی، جنایتکاری است تعقیب نکردنی. هم اکنون دام هایش بر دست و پای شما آویخته و ناراحتی ها و مشکلاتش شما را احاطه نموده و تیرهایش شما را هدف قرار داده، تسلطش بر شما عظیم و حملاتش پی در پی، کمتر ممکن است تیرش به هدف اصابت نکند و ضربه اش کارگر نشود. چقدر نزدیک است که سایه های مرگ و شدت دردهای آن و تیرگی بی هوشی ها و ظلمت سكرات و تالمات و ناراحتی های خروج روح از تن و تاریکی زمان چشم برهم گذاشتن و ناگواری آن شما را فراگیرد. خوب پیش خود مجسم سازید که ناگهان مرگ به شما حمله ور می شود و شما را حتی از گفتن سخن آهسته ساکت می سازد. دوستان مشاورتان را ازگردتان پراکنده می کند. آثارتان را محو و خانه هایتان را معطل می گذارد. وارثان شما را برمی انگیزاند تا ارث شما را تقسیم کنند؛ اینها یا دوستان خاصی هستند که نمی توانند به هنگام مرگ به شما نفعی ببخشند و یا نزدیکان غمزده ای که نمی توانند جلو مرگ را بگیرند و یا مسروران و شماتت کنندگانی که از مرگ شما غم به خاطر راه نمی دهند. با جدیت و کوشش در انجام اعمال نیک بپردازید، برای این سفر آماده شوید و زاد و توشه از این منزل فراوان بگیرید.

(و آیین زندگی)

قسمت مهمی از این وصیت نامه درباره آیین زندگی است که سید رضی بعضی از آنها را تحت عنوان «وصایا شتی؛ سفارشات گوناگون» جمع آوری نموده؛ در این جابرای استفاده بهتر خوانندگان آنها را در دو بخش، سفارشات درباره خودسازی و تهذیب نفس و آیین زندگی اجتماعی منظم نموده ایم: (۱۱۷)

الف) سفارشات درباره خودسازی و تهذیب نفس

۱) تقوا و بیداری دل

فانی اوصیک بتقوی الله - ای بنی - و لزوم امره و عماره قلبک بذکره والاعتصام بحبله؛

پسرم! تو را به تقوا و التزام به فرمان خدا و آباد کردن قلب و روح با ذکر او و چنگ زدن به ریسمان الهی توصیه می کنم.

احی قلبک بالموعظه و امته بالزهد و وقوه بالیقین و نوره بالحکمه و ذلله بذكر الموت؛

قلبت را با موعظه و پند و اندرز زنده کن و هوای نفست را با زهد و بی اعتنایی به آن بمیران و دل را با یقین نیرومند ساز و با حکمت و دانش نورانی و با یاد مرگ رام کن.

واعلم یابنی ان احب ما انت آخذ به الی من وصیتی تقوی الله؛

پسرم! بدان محبوب ترین چیزی که از میان گفته هایم در این وصیت نامه به آن تمسک می جویی تقوا و پرهیزکاری است.

لاتکونن ممن لاتنفعه العظة الا اذا بالغت فی ایلامه فان العاقل یتعظ بالاداب والبهائم لاتتعظ الا بالضرب؛

از کسانی مباش که پند و اندرز به آنها سودی نمی بخشد، مگر آن زمان که سخت در توبیخ او مبالغه کنی، چرا که عاقلان با اندرز و آداب پند می پذیرند، اما چهارپایان پند نمی گیرند مگر با زدن.

مطالب این قسمت را تحت چهار عنوان توضیح می دهیم:

یک: تقوا

راغب می گوید:

الوقایه حفظ الشیء مما یؤذیه ویضره ... والتقوی جعل النفس فی وقایه مما یخاف .. وصارالتقوی فی تعارف الشرع حفظ النفس عما یؤثم وذلك بترك المحظور ويتم ذلك بترك بعض المباحات;

وقایه، حفظ شیء است از آنچه اذیت و ضرر می رساند. تقوا آن است که خود را از شیء مخوف در وقایه و حفظ قرار دهیم ... و در عرف شرع، تقوا به معنای خویشتن داری از گناه است که به وسیله ترک گناه حاصل می شود و با ترک بعضی از مباحات کامل می گردد.

قرآن کریم در موارد متعدد و با بیانات گوناگون اهمیت تقوا را گوشزد نموده و مهم ترین دستور انبیا به پیروانشان تقواست و سعادت دنیا و آخرت انسان در گروتقواست:

یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله حق تقاته ولا تموتن الا وانتم مسلمون؛ (۱۱۸)

ای اهل ایمان! آن گونه که سزاوار است از خدا بترسید. از دنیا مروید، مگر این که مسلمان باشید(تا پایان عمر ایمان خود را حفظ کنید).

ولقد وصینا الذین اوتوا الكتاب من قبلکم وایاکم ان اتقوا الله؛ (۱۱۹)

هم به آنان که پیش از شما به آنها کتاب فرستاده شد و هم به شما سفارش اکید کردیم که پرهیزکار و خداترس باشید.

یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله وابتغوا الیه الوسیله وجاهدوا فی سبیله لعلکم تفلحون؛ (۱۲۰)

ای اهل ایمان! از خدا بترسید، به خدا توسل جوید و در راه او جهاد کنید، باشد که رستگار شوید.

وتزودوا فان خیر الزاد التقوی واتقون یا اولی الالباب؛ (۱۲۱)

توشه تقوا برای راه آخرت بگیرید که بهترین توشه این راه تقواست و از من بپرهیزید و خداترس شوید، ای صاحبان عقل و ادراک!

ومن یتق الله یجعل له مخرجا ویرزقه من حیث لایحتسب؛ (۱۲۲)

هر کس خداترس شود، خدا راه بیرون شدن از مشکلات را بر او می‌گشاید و از آن جا که گمان نبرد به او روزی عطا کند.

ومن يتق الله يجعل له من امره يسرا؛ (۱۲۳)

هر که متقی و خداترس باشد، خدا مشکلات کار او را آسان می‌گرداند.

ومن يتق الله يكفر عنه سيئاته ويعظم له اجرا؛ (۱۲۴)

هر که تقوای الهی پیشه کند، خدا گناهانش را ببوشاند و او را پاداش بزرگ عطا کند.

و در این وصیت نامه نیز مهم ترین سفارش در بین وصایای امام علیه السلام به فرزنددلبندش «تقوای الهی» است.

سرتاسر نهج البلاغه پر از سفارش به تقوا و پرهیزکاری است، تقوا در تمام مراحل زندگی و تقوا برای همه در تمام شؤونات و مسؤولیت ها.

از جمله در نامه به عثمان بن حنیف، والی آن حضرت در بصره، که در میهمانی مترفین شرکت کرده بود، می‌نویسند:

وانما هی نفسی اروضها بالتقوی لتاتی آمنه یوم الخوف الاکبر وتثبت علی جوانب المزلق ولو شئت لاهتدیت الطریق الی مصفی هذا العسل ولباب هذا القمح ونسائج هذا القز ولكن هیهات ان یغلبنی هوای ویقودنی جشی الی تخیر الاطعمه ولعل بالحجاز او الیمامه من لاطمع له فی القرص ولا عهد له بالشعب او ابیت مبطانا وحوالی بطون غرثی واکباد حری. (۱۲۵)

و در جای دیگر به تفصیل، صفات متقین را بیان می‌نماید:

فالمتقون فیها هم اهل الفضائل منطقمهم الصواب و...؛ (۱۲۶)

اما پرهیزکاران کسانی هستند که دارای صفات پسندیده اند، از جمله: گفتارشان صواب است و... .

دو: ذکر

اول: یاد خدا

یاد خدا مایه آرامش دل هاست؛ قرآن می فرماید:

الا بذكر الله تطمئن القلوب؛ (۱۲۷)

هان، تنها یاد خدا آرام بخش دل هاست.

یاد خدا موجب بصیرت و هوشیاری انسان از سقوط در ورطه گمراهی و هلاکت است.

ان الذین اتقوا اذا مسهم طائف من الشیطان تذکروا فاذا هم مبصرون؛ (۱۲۸)

چون اهل تقوا را از شیطان، وسوسه و خیالی به دل فرا رسد، همان دم خدا را به یاد آرند و همان لحظه بصیرت و بینایی پیدا کنند.

امام سجاده علیه السلام می فرماید:

الهی لولا الواجب من قبول امرک لنزھتک عن ذکرى ایاک علی ان ذکرى لک بقدرى لا بقدرک وما عسى ان یبلغ مقداری حتى اجعل محلا لتقدیسک ومن اعظم النعم علینا جریان ذکرک علی السنننا واذنک لنا بدعائک وتنزیهک وتسبیحک؛ (۱۲۹)

معبودا! اگر واجب نبود امتثال فرمان تو، هرآینه منزهت می دانستم از این که نام تو را به زبان آرم، با آن که یادی که از تو می کنم به اندازه من است نه به اندازه تو، من تا کجا باید برسم که بتوانم تو را تقدیس کنم. یکی از بزرگ ترین نعمت های تو بر ما جاری بودن نام تو بر زبان ماست و این که به ماذن دادی به درگاہت دعا نماییم و تنزیه و تسبیح گوی باشیم.

این قسمت از دعا اشاره است به آیاتی از قرآن که در آن خدای تعالی امر به ذکر فرموده است:

فاذکرونی اذکرکم واشکروا لی ولا تکفرون؛ (۱۳۰)

پس مرا یاد کنید تا شما را یاد کنم، شکر نعمت من به جای آرید و کفران نکنید.

یا ایها الذین آمنوا اذکروا الله ذکرا کثیرا. وسبحوه بکره واصیلا؛ (۱۳۱)

ای کسانی که ایمان آوردید! ذکر و یاد خدا بسیار کنید و دایم صبح و شام به تسبیح و تنزیه ذات پاکش بپردازید.

دوم: یاد مرگ

یاد مرگ وسیله ای برای رام کردن نفس سرکش است. (۱۳۲)

سوم: سفارشاتى درباره قلب

وعماره قلبک بذکره؛

وامته بالزهاده؛

وقوه بالیقین؛

ونوره بالحکمه؛

وذلله بذکر الموت؛

وقرره بالفناء؛

وبصره فجائع الدنيا؛

وحذرہ صولہ الدهر وفحش تقلب اللیالی والایام.

تو را سفارش می کنم به آباد کردن قلبت به یاد خدا؛

و هوای نفس را با زهد و بی اعتنایی بمیران؛

دلت را با یقین قوی و نیرومند ساز؛

دلت را با دانش و حکمت نورانی نما؛

و نفست را با یاد مرگ رام ساز؛

و به اقرار به فنای دنیا وادار؛

و با نشان دادن فجایع دنیا او را آگاه ساز؛

و از حملات روزگار و زشتی های گردش شب و روز بر حذرش دار.

چهارم: موعظه پذیری انسان

انسان طبعاً موعظه پذیر است، بدون خشونت و ضرب و شتم و اگر در انسان آمادگی پذیرش نباشد، حتی ضرب و شتم هم بی اثر است:

در خطبه ۹۰ می فرمایند:

اعلموا من لم یعن علی نفسه حتی یکون له منها واعظ و زاجر لم یکن له من غیرها لا زاجر ولا واعظ؛

آگاه باشید! آن کس که به خویش کمک نکند و واعظ و مانعی از درون برایش فراهم نگردد، از دیگران واعظ و مانعی نخواهد یافت.

و در حکمت ۸۹ می فرمایند:

ومن کان له من نفسه واعظ کان علیه من الله حافظ؛

کسی که از درون اندرز دهنده ای داشته باشد، خداوند حافظی برای او قرار خواهد داد .

۲) شناخت و آگاهی دینی

من تفکر ابصر؛

هرکس اندیشه کند بینایی می یابد.

وتفقه فی الدین؛

و در بدست آوردن آگاهی دینی تلاش نما.

وان ابتدئک بتعلیم کتاب الله عزوجل وتاویله وشرائع الاسلام واحکامه وحلاله وحرامه لاجاوز ذلک بک الی غیره ثم اشفقت ان یلتبس علیک ماختلف الناس فیه من اهوائهم وآرائهم مثل الذی التبس علیهم فکان احکام ذلک علی ما کرهت من تنبیہک له احب الی من اسلامک الی امر لآمن علیک به الهلکة ورجوت ان یوفقک الله لرشدک وان یهدیک لقصدک فعهدت الیک وصیتی هذه.

واعلم یابنی ان احب ما انت آخذ به الی من وصیتی تقوی الله والاقتصار علی ما فرضه الله علیک والاخذ بما مضی علیه الاولون من آبائک والصالحون من اهل بیتک فانهم لم یدعوا ان نظروالانفسهم کما انت ناظر وفکروا کما انت مفکر ثم ردهم آخر ذلک الی الاخذ بما عرفوا والامساک عما لم یكلفوا فان ابت نفسک ان تقبل ذلک دون ان تعلم کما علموا فلیکن طلبک ذلک بتفهم وتعلم لا بتورط الشبهات وعلق الخصومات وابدأ قبل نظرك فی ذلک بالاستعانة بالهک والرغبة الیه فی توفیقک وترک کل شائبة اولجتک فی شبهة او اسلمتک الی ضلالة فان ایقنت ان قدصفا قلبک فخشع وتم رایک فاجتمع وکان همک فی ذلک هما واحدا فانظر فیما فسرت لک وان لم یجتمع لک ما تحب من نفسک وفراغ نظرك وفکرک فاعلم انک انما تخبط العشاء وتورط الظلماء ولیس طالب الدین من خبط او خلط والامساک عن ذلک امثل؛

چنین دیدم که در آغاز، کتاب خدا را همراه تفسیرش و قوانین اسلام و احکامش و حلال و حرام آن را به تو تعلیم دهم، در حالی که برای آموزش تو از کتاب خدا به غیر آن نمی پردازم. آن گاه از این ترسیدم که آنچه بر مردم در اثر نیروی هوا و هوس و عقاید باطل مشتبه شده و در آن اختلاف نمودند، بر تو نیز مشتبه گردد، به همین دلیل روشن ساختن این قسمت هر چند چندان خوشایند تونباشد، پیش من محبوب تر از آن است که تو را تسلیم امری سازم که از هلاکتت ایمن نباشم وامیدوارم خداوند تو را در رشد و صلاحیت توفیق دهد و به

مقصودت رهبری کند. اینک این وصیتم را برای تو می فرستم: پسر! بدان محبوب ترین چیزی که از میان گفته هایم در این وصیت نامه به آن تمسک می جویی تقوا و پرهیزکاری است و اکتفا به آنچه خداوند بر تو واجب کرده و حرکت درراهی است که پدران در گذشته از آن راه رفته اند و صالحان خاندان آن طریق را پیموده اند، زیراهمان گونه که تو درباره خویش نظر می کنی، آنها نیز نظر افکندند و همانگونه که تو به صلاح خویش می اندیشی، آنها نیز می اندیشیدند. آنها پس از فکر و دقت به این جا رسیدند که آنچه را به خوبی شناخته اند بگیرند و آنچه را مکلف نیستند رها سازند و اگر روح از قبول این ابا دارد که تا همانند آنان آگاهی نیابی اقدام نکنی، باید از راه صحیح این راه را طی کنی با فهم و آگاهی، نه این که خود را به شبهات بیفکنی و یا به دشمنی ها تمسک جویی، پیش از این که در طریق آگاهی در این راه گام نهی، از خداوندت استعانت بجوی و در توفیقت در این راه رغبت و میل نشان بده و هر گونه عاملی که موجب خلل در افکارت می شود، یا تو را در شبهه می افکند، یا تو را تسلیم گمراهی می کند رها ساز. پس آن گاه که یقین کردی قلبت صفا یافته، در برابر حق خاضع شده و نظرت تکامل یافته و اراده ات تمرکز یافته، در آنچه برای تفسیر می کنم نظر افکن، و اگر آنچه را در این زمینه دوست داری برای ت فراهم نشد و فراغت خاطر حاصل نکردی، بدان که در طریقی که ایمن از سقوط نیستی گام برمی داری و در دل تاریکی ها قدم می زنی و کسی که در حال تحیر و تردید است، طالب دین نیست و در چنین موقعی امساک و خودداری از چنین راه هایی بهتر است.

تفکر، رکن اصلی شناخت: من تفکر ابصر
راغب می گوید:

الفکره قوه مطرقة للعلم الى المعلوم والتفکر جولان تلك القوة بحسب نظر العقل وذلك للانسان دون الحيوان .
وقال بعض الادباء الفكر مقلوب عن الفرک لكن يستعمل الفكر في المعانی وهو فرک الامور وبحثها طلبا
للوصل الى حقیقتها؛ (۱۳۳)

فکرت نیروی پویایی است که از علم به معلوم می رساند و به آن می پردازد و تفکر، کوشش و جولان آن نیروست، نیرویی است مختص انسان و در حیوان نیست. بعضی از ادبا گفته اند: واژه فکر مقلوب «فرک» است، اما فکری که در معانی به کار می رود، همان فرک امور است، یعنی موشکافی کردن برای دریافتن و رسیدن به حقیقت.

اسلام دین تفکر و تعقل است نه دین جمود و تعبد محض.

قرآن کریم بر تفکر تاکید فراوانی دارد . مواردی که قرآن به تفکر در جهان خلقت و هدفدار بودن آن و نظم و ترتیب خاصی که حاکی از ناظم عالم و حکیم است فراخوانده است را به عنوان نمونه می آوریم:

ان فی خلق السموات والارض واختلاف الليل والنهار لآیات لاولی الالباب. الذین یذکرون الله قیاما وعودا
وعلی جنوبهم ویتفکرون فی خلق السموات والارض ربنا ما خلقت هذا باطلا سبحانک فقنا عذاب النار؛ (۱۳۴)

محققا در خلقت آسمان ها و زمین و رفت و آمد شب و روز دلایلی است برای خردمندان، آنهایی که در هر
حالت، ایستاده و نشسته و خفتن خدا را یاد می کنند و دایم فکر در خلقت آسمان ها و زمین کرده گویند:
پروردگارا! این دستگاه با عظمت را بیهوده نیافریده ای، پاک و منزهی، ما را به لطف خود از عذاب آتش
نگاهدار.

هو الذی مد الارض وجعل فیها رواسی وانهارا ومن کل الثمرات جعل فیها زوجین اثنین یغشی اللیل النهار ان
فی ذلک لآیات لقوم یتفکرون؛ (۱۳۵)

و او خدایی است که بساط زمین را بگسترده و در آن کوه ها برافراشت و نهرها جاری ساخت و هرگونه میوه ها
پدید آورد؛ همه چیز را جفت بیافرید و شب تار را به روز بیوشانید؛ همانا در این امور، متفکران را دلایل روشنی
بر قدرت آفریدگار است.

او لم یتفکروا فی انفسهم ما خلق الله السموات والارض وما بینهما الا بالحق واجل مسمی وان کثیرا من الناس
بلقاء ربهم لکافرون؛ (۱۳۶)

آیا پیش خود تفکر نکردند که خدا آسمان ها و زمین و هرچه در بین آنهاست، همه را جز به حق و برای
حکمت و مصلحت و به وقت و حد معین نیافریده است؟ و گروهی از مردم به لقای خدای به کلی کافر و بی
عقیده اند.

وسخر لکم ما فی السموات وما فی الارض جمیعا منه ان فی ذلک لآیات لقوم یتفکرون؛ (۱۳۷)

و آنچه در زمین و آسمان ها بود، همه را مسخر شما گردانید؛ در این کار نیز برای مردم با فکر، آیات قدرت
کاملا پدیدار است.

معصومان علیهم السلام نیز همانند قرآن کریم دعوت به تفکر در مخلوقات و آیات الهی می نمایند :

رحم الله امرءا تفکر فاعتبر واعتبر فابصر. (۱۳۸)

فانما البصير من سمع فتفكر ونظر فابصر. (۱۳۹)

لا علم كالتفكر. (۱۴۰)

الفكر مرآة صافية. (۱۴۱)

قال ابو عبدالله عليه السلام: قال امير المؤمنين عليه السلام: التفكر يدعوا الى البر والعمل به. (۱۴۲)

عن الرضا عليه السلام ليس العبادة كثرة الصلوة والصوم، انما العبادة التفكر في امر الله عزوجل. (۱۴۳)

شناخت و معرفت دینی: و تفقه فی الدین

تفقه در دین، یعنی به دست آوردن شناخت و درک صحیحی از معارف دینی که شامل اصول و فروع می گردد، گرچه در اصطلاح فقها، فقه به معنای علم به احکام شرعیه فرعیه از روی ادله تفصیلی است.

اما آیا به دست آوردن فهم و آگاهی دینی به راحتی برای همه و از هر راهی و به یک اندازه ممکن است، یا راه خاصی برای شناخت دین تعیین شده که برای همه به یک اندازه پیمودن آن میسر نیست؟

پاسخ به این پرسش مهم را تحت دو عنوان بررسی می نماییم:

یک: مراجعه به قرآن و عترت برای شناخت دین

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله بنابر نقل فریقین فرمودند:

انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی ما ان تمسکتُم بهما لن تضلوا بعدی: کتاب الله فیہ الہدی والنور حبل ممدود من السماء الی الارض و عترتی اهل بیتی وان اللطیف الخبیر قد اخبرنی انهما لن یفترقا حتی یردا علی الحوض وانظروا کیف تخلفونی فیہما؛ (۱۴۴)

من در بین شما دو چیز گرانبها به جای خواهم گذاشت: قرآن کتاب خدا و اهل بیتم را. مادامی که به هر دو تمسک جوئید، بعد از من هرگز گمراه نخواهید شد. کتاب خدا که در آن هدایت است و نورو ریسمانی است که

از آسمان به زمین کشیده شده و عترت من اهل بیتم هستند. و خدای لطیف و خبیر به من خبر داده که این دو از هم جدا نخواهند شد تا سر حوض به من برسند؛ پس متوجه باشید که بعد از من با این دو چه می کنید.

اما ثقل اکبر: قرآن کریم تبیان کل شیء است و می فرماید:

ونزلنا علیک الکتاب تبیاناً لکل شیء وهدی ورحمةً وبشری للمسلمین؛ (۱۴۵)

ما قرآن را بر تو فرستادیم تا حقیقت همه چیز را روشن کند و برای مسلمین هدایت و رحمت و بشارت باشد.

ان هذا القرآن یهدی للتی هی اقوم ویبشر المؤمنین الذین یعملون الصالحات ان لهم اجرا کبیراً؛ (۱۴۶)

همانا این قرآن خلق را به استوارترین طریقه هدایت می کند و اهل ایمان را که نیکوکار باشند به ثواب عظیم بشارت می دهد.

ذلک الکتاب لا ریب فیه هدی للمتقین؛ (۱۴۷)

این کتاب بدون تردید راهنمای پرهیزکاران است.

و اما ثقل اصغر: عترت پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله هستند. نظر به این که قرآن ناسخ و منسوخ و مجمل و مبین و عام و خاص و مطلق و مقید و ظاهر و باطن دارد، باید مفسرو مبین داشته باشد. آیا هر کس می تواند بیانگر ناسخ و منسوخ و مفسر قرآن باشد؟

جواب این است که: انما یعرف القرآن من خوطب به. (۱۴۸)

باید در فهم صحیح قرآن به کسانی مراجعه نمود که مخاطبان حقیقی قرآن هستند همان ها که از جانب خدا منصوب شده اند برای راهنمایی و ارشاد مردم.

بطالن سخنی که شیطان بر زبان اشرار جاری نمود که: حسبنا کتاب الله از خود قرآن و روایات معلوم می گردد. و در اینجا به دلیل رعایت اختصار فقط به چند روایت اکتفا می گردد:

امام پنجم حضرت باقر العلوم علیه السلام فرمودند:

ما ادعى احد من الناس انه جمع القرآن كله كما انزل الا كذاب وما جمعه وحفظه كما نزله الله تعالى الا على بن ابي طالب عليه السلام والائمة من بعده (١٤٩).

راوی می گوید از امام باقر علیه السلام از آیه قل كفى بالله شهيدا بيني وبينكم ومن عنده علم الكتاب (١٥٠) پرسیدم، در پاسخ فرمودند:

ایانا عنی وعلی اولنا وفضلنا وخیرنا بعد النبی صلی الله علیه وآله (١٥١). (١٥٢)

امام صادق علیه السلام فرمودند:

والله انی لاعلم کتاب الله من اوله الی آخره کانه فی کفی فیه خبر السماء وخبر الارض وخبر ما کان وخبر ما هو کائن قال الله عزوجل: فیه تبیان کل شیء. (١٥٣)

دو: خطر انحراف در فهم دین

از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله نقل شده:

ستفترق امتی علی ثلاث وسبعین ملة؛ (١٥٤)

جنگ هفتاد و دو ملت همه را عذر بنه

چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند (١٥٥)

در حالی که منحرفان در زمان حیات نبی اکرم صلی الله علیه وآله و با حضور حضرت سر به مخالفت گذاشته و در برابر فرامین آن حضرت تسلیم نبودند، دیگر چه انتظاری از آنها باید داشت که پس از رحلت آن حضرت به قهقرا برنگردند: افان مات او قتل انقلبتم علی اعقابکم. (١٥٦)

مردمی که با چشم خود دیده و با گوش خود شنیدند که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله امیرالمؤمنین علیه السلام را به عنوان جانشین خود معرفی نمود، انکار و یا کتمان نمودند و همانها که دیده و شنیده بودند محبت ها و توجهات پیامبر اکرم را به حضرت صدیقه کبرالیها السلام تا جایی که فرمود:

فاطمه بضعة منى فمنا آذانا أذاني؛ (۱۵۷)

فاطمه پاره تن من است، هر که او را آزار رساند، مرا آزرده است.

چگونه از کنار ظلم هایی که به حضرتش شده بی تفاوت عبور نمودند.

حکیم سنایی می گوید:

مرمرا باری نکو ناید زروی اعتقاد حق زهرا بردن و دین پیمبر داشتن

آن که او را بر علی مرتضی خوانی امیر از ره معنا نتاند کفش قنبر داشتن

احمد مرسل نشسته کی روا دارد خرد جان اسیر سیرت بوجهل کافر داشتن

شیطان قسم خورده که گفت: وبعزتک لاغوينهم اجمعين، (۱۵۸)

در کمین است که از راه خلط حق و باطل و با چهره دینی، مردم ناآگاه را به نبرد بامردان الهی وا دارد.

از این جاست که درمی یابیم مساله فهم دین، هم در اصول و هم در فروع چقدر مهم است و چرا امیرالمؤمنین علیه السلام در این وصیت نامه تا این حد به فهم معارف دین اهمیت داده اند.

۳) صبر و استقامت و تلاش

وعود نفسک التصبر علی المکروه ونعم الخلق التصبر فی الحق؛

خویشتن را بر استقامت در برابر مشکلات عادت ده که شکیبایی در راه حق از اخلاق نیک به شمار می رود.

اطرح عنک واردات الهموم بعزائم الصبر وحسن الیقین؛

هم و غم ها را با نیروی صبر و حسن یقین، از خود دور ساز.

فاسع فی کدحک؛

نهایت کوشش و تلاش را در زندگی داشته باش.

صبر در سختی ها و مصایب و ناملايمات

راغب در معنای صبر می گوید:

الصبر حبس النفس علی ما یقتضیه العقل والشرع او عما تقتضیان حبسها عنه؛

صبر، خویشتن داری است بر چیزی که عقل و شرع تقاضا می کند، یا از چیزی که از آن نهی می کند، صبر بر طاعت و صبر بر معصیت (یعنی بردباری و تحمل انجام فرایض و دستورات عقل و شرع و بردباری در برابر ترک آنچه را نهی کرده اند).

یکی از صفات حمیده، صبر است و قرآن کریم به صابران بشارت می دهد:

وبشر الصابرين الذين اذا اصابتهم مصيبة قالوا انا لله وانا اليه راجعون. (۱۵۹)

صابران با یقینی که به وعده های الهی دارند، مشکلات را با جان و دل تحمل می نمایند و هنگام برخورد با مصایب و مشکلات می گویند: ما از خداییم و به سوی اوباز می گردیم.

خطاب به پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله امر به صبر و استقامت در راه حق می فرماید:

فاصبر ان وعد الله حق؛ (۱۶۰)

صبر کن که البته وعده خدا حق است.

واصبر لحکم ربک فانک باعیننا وسیح بحمد ربک؛ (۱۶۱)

ای رسول بر حکم خدا صبر کن که تو منظور نظر مایی و چون برخیزی به نماز یا هر کاری، خدای خود را تسبیح گوی.

در روایات نیز صبر به عنوان یکی از اخلاق حمیده و صفات پسندیده مطرح شده:

فان الصبر من الايمان كالراس من الجسد ولا خیر فی جسد لا راس معه ولا فی ایمان لا صبر معه؛ (۱۶۲)

صبر نسبت به ایمان همچون سر است در مقابل تن؛ تن بی سر فایده ندارد و ایمان بدون صبر نیز بی نتیجه است.

تلاش در زندگی

راغب در معنای کدح می گوید:

السعی والعناء؛

تلاش با رنج و مشقت.

در این عبارت فاسع فی کدحک دو احتمال است: در احتمال اول کدح به معنای مالی است که در به دست آوردن آن سعی زیاد شده.

ابن ابی الحدید می گوید:

الكدح هاهنا هو المال الذی كدح فی حصوله والسعی فی انفاقه؛ (۱۶۳)

کدح در این جا به معنای مالی است که انسان در به دست آوردن آن تلاشی فراوان نموده و سعی در بخشش آن دارد.

در احتمال دوم کدح به معنای سعی و تلاش در اطاعت و عبادات خدای تعالی است و قرآن کریم می فرماید:

یا ایها الانسان انک کادح الی ربک کدحا فملاقیه؛ (۱۶۴)

ای انسان! البته با هر رنج و مشقت در راه اطاعت و عبادت حق بکوشی، عاقبت به حضور پروردگار خود می روی و نایل به ملاقات او می شوی.

۴) احتیاط و میانه روی (اعتدال)

وامسک عن طریق اذا خفت ضلالتہ فان الکف عند حیرة الضلال خیر من رکوب الاهیوال؛

و در راهی که ترس گمراهی در آن داری قدم مگذار، چه این که خودداری به هنگام بیم از گمراهی بهتر از آن است که انسان خود را در مسیرهای خطرناک بیفکند.

من ترک القصد جار؛

کسی که میانه روی را ترک کند، از راه حق منحرف شده.

احتیاط

دستور امام علیه السلام در مورد ترک کارهای شبهه ناک و عبور از مسیرهایی که احتمال گمراهی در آن است ارشاد به حکم عقل است، زیرا عقل حکم می کند به دفع ضرر محتمل و در امور مشتبه احتمال ضرر است.

امام باقر علیه السلام می فرماید:

الوقوف عند الشبهة خیر من الاقتحام فی الهلکة؛ (۱۶۵)

هنگام برخورد با موارد شبهه ناک، توقف و ایستادن بهتر است از فرورفتن در ورطه هلاکت.

امام رضا علیه السلام می فرماید:

ان امیر المؤمنین علیه السلام قال لکمیل بن زیاد: اخوک دینک فاحتط لدینک بما شئت؛ (۱۶۶)

امیر المؤمنین به کمیل بن زیاد فرمودند: دین تو برادر توست، هر چه می توانی در مورد او احتیاط و مواظبت کن.

پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمودند:

دع ما یریبک الی ما لایریبک؛ (۱۶۷)

هر چه که در آن شک داری رها کن و به آنچه شک نداری بپرداز.

اعتدال و میانه روی: من ترک القصد جار

قصد به معنای میانه و اقتصاد به معنای میانه روی و اعتدال است.

قرآن کریم می فرماید:

وعلى الله قصد السبيل ومنها جائر. (۱۶۸)

سبیل قاصد، همان صراط مستقیم است در مقابل جائر و مسیرهای انحرافی، و درمدح گروه اندکی از اهل کتاب در قبال اکثریت که منحرف و گناهکارند می فرماید:

منهم امه مقتصده؛ (۱۶۹) برخی از آنان مردمی معتدل و میانه رو هستند.

امت مقتصده، امتی است که در دین و تسلیم دستورات الهی معتدل باشد.

به طور کلی اسلام دین اعتدال و میانه روی است در تمام شؤون.

قرآن در این باره می فرماید:

وكذلك جعلناكم امة وسطا لتكونوا شهداء على الناس ويكون الرسول عليكم شهيدا؛ (۱۷۰)

و ما شما مسلمین را به آیین اسلام هدایت نموده و به اخلاق معتدل و سیرت نیکو بیاراستیم تا گواه سایر مردم باشید، تا نیکی و درستی را از شما بیاموزند، همان گونه که پیامبر صلی الله علیه و آله را گواه شما کردیم تا از او بیاموزید.

روش و سیره نبی اکرم صلی الله علیه و آله و جانشینان برحق او، یعنی ائمه اثنا عشر علیهم السلام نیز مبتنی بر اقتصاد و اعتدال می باشد:

امیرالمؤمنین علی علیه السلام در وصف پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید:

سیرته القصد؛ (۱۷۱) روش او میانه روی و اعتدال بود.

و در جای دیگر می فرماید:

نحن النمرقة الوسطی بها يلحق التالی والیها يرجع الغالی؛ (۱۷۲)

ما اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله تکیه گاهی در میانه هستیم، آن که عقب مانده، ملحق می شود و آن که تندرفته به آن برمی گردد.

(۵) وقت شناسی

بأدر الفرصة قبل ان تكون غصة؛

پیش از آن که فرصت از دست برود و مایه اندوهت شود، آن را غنیمت شمار.

سأهل الدهر ماذل لك قعودة؛

آن گاه که روزگار در اختیار تو قرار گرفت، بهره خود را بگیر.

یکی از مفاصد اخلاقی، اتلاف عمر و در مقابل وقت شناسی از اخلاق پسندیده است.

قرآن کریم می فرماید:

وابتغ فيما آتاك الله الدار الآخرة ولا تنس نصيبك من الدنيا واحسن كما احسن الله اليك ولا تبغ الفساد في الارض ان الله لا يحب المفسدين؛ (۱۷۳)

و به هر چیزی که خدا به تو عطا کرده بکوش تا ثواب و سعادت در آخرت تحصیل کنی و بهره ات را از دنیا فراموش مکن و تا توانی نیکی کن، چنان که خدا به تو احسان کرده، و هرگز در روی زمین فتنه و فساد برپا مکن که خدا مفسدان را هرگز دوست ندارد.

از امیرالمؤمنین علیه السلام از قول خدای عزوجل: ولا تنس نصيبك من الدنيا سؤال شد، حضرت در جواب فرمودند:

لاتنس صحتک وقوتک و فراغک و شبابک و نشاطک ان تطلب بها الآخرة؛ (۱۷۴)

سلامتی و قدرت و فراغ بال و جوانی و نشاط خود را فراموش مکن، از آنها در راه آخرت استفاده کن.

پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمودند:

ان لربکم فی ایام دهرکم نفحات الا فتعرضوا لهما؛ (۱۷۵)

برای پرودگار شما در ایام زندگی تان نسیم هایی است، خود را در معرض آن نسیم ها قرار دهید و از توفیق هایی که نصیب شما می گردد بهره ببرید. (۱۷۶)

از امیرالمؤمنین علیه السلام سخنان گهرباری در وقت شناسی رسیده است:

والفرصة تمر مر السحاب فانتهزوا فرص الخیر؛ (۱۷۷)

و فرصت ها می گذرد، همانند عبور ابرها بنابراین، فرصتهای خوب را غنیمت شمارید.

اضاعه الفرصة غصة؛ (۱۷۸)

از دست دادن فرصت غم انگیز است.

من الخرق المعاجلة قبل الامکان والاناة بعد الفرصة؛ (۱۷۹)

از نادانی شخص، عجله کردن پیش از امکان و از دست دادن امکانات پس از فرصت است.

ایاکم و تسویف العمل بادروا به اذا امکنکم؛ (۱۸۰)

از تاخیر کارهای خیر بپرهیزید و هنگام فرصت به کارهای خیر مبادرت ورزید.

اخر الشر فانک اذا شئت تعجلته؛ (۱۸۱)

کار شر را تاخیر انداز که هر گاه بخواهی می توانی انجام دهی.

۶) پرهیز از صفات ناپسند

یک: هوا پرستی

الهوی شریک العمی؛ هواپرستی با کوری و جهل همراه است.

ایاک والاتکال علی المنی فانها بضائع النوکی؛

از تکیه کردن بر آرزوها برحذر باش که سرمایه احمقان است.

هواپرستی: الهوی شریک العمی

راغب می گوید:

العمی یقال فی افتقاد البصر والبصیره . لم یعد افتقاد البصر فی جنب افتقاد البصیره عمی حتی قال : فانها لاتعمی الابصار ولكن تعمی القلوب التی فی الصدور. (۱۸۲)

قرآن کریم می فرماید:

افرایت من اتخذ الهه هواه واضله الله علی علم وختم علی سمعه وقلبه وجعل علی بصره غشاوة فمن یهدیه من بعد الله افلا تذکرون؛ (۱۸۳)

ای رسول ما! می نگری آن را که هوای نفسش را خدای خود قرار داده و خدا او را پس از اتمام حجت گمراه ساخته و مهر بر گوش و دل او نهاده و بر چشم وی پرده ظلمت کشیده، پس او را بعد از خدا دیگر که هدایتش خواهد کرد؟ آیا متذکر این معنا نمی شوید؟

و نیز می فرماید:

ولا تطع من اغفلنا قلبه عن ذکرنا واتبع هواه وکان امره فرطاً؛ (۱۸۴)

هرگز از کسانی که ما دل های آنان را از یاد خود غافل نمودیم و پیرو هوای نفس خود شدند و به هرکاری پرداختند، پیروی نکن.

کسی که تابع هوا و خواهش های نفسانی خویش باشد، از دیدن حقایق محروم خواهد شد؛ در مقابل اگر کسی تابع حق باشد و تعصب ها و تحجرها را کنار گذارد، با بصیرت و ضمیر روشن به حقایق امور دسترسی می یابد.

تکیه بر آرزوها: ایاک والاتکال علی المنی فانها بضائع النوکی.

النوکی جمع انوک به معنای احمق است؛ یعنی از اعتماد و تکیه کردن بر آرزوها بر حذر باش، زیرا آرزوها سرمایه احمقان است. انسان عاقل روی آرزوها سرمایه گذاری نمی کند، بلکه با واقع بینی، امکانات و توانایی های خود را بررسی نموده و بر اساس آینده نگری و واقع بینی تصمیم گیری می نماید و از بلند پروازی پرهیز می کند.

دو: عجب و خودبینی

واعلم ان الاعجاب ضد الصواب وأفة الالباب؛

بدان که خودبینی و عجب ضد صواب و حق، و آفت خردهاست.

عجب باعث می گردد انسان به مقصود و هدف نرسد و آفت عقل و خرد است، زیرا انسان خودبین هرگز حاضر نیست به نظرهای دیگران توجه نماید و هیچ گاه موفق به اصلاح خود نمی شود. انسان معجب و خود بین از راهنمایی های دیگران محروم خواهد بود و در غربت به سر خواهد برد.

در نهج البلاغه می فرمایند:

ولا وحشة اوحش من العجب. (۱۸۵)

مجلسی قدس سره در شرح این کلام گوید:

والعجب اعجاب المرء بنفسه وفضائله واعماله وهو موجب للترفع على الناس والتطاول عليهم فيصير سببا لوحشة الناس عنه ومستلزما لترك اصلاح معائبه وتدارك مافات منه فيقطع عنه مواد رحمة الله ولطفه وهداياته فينفرد عن ربه وعن الخلق فلا وحشة او حش منه؛ (۱۸۶)

عجب آن است که انسان خود را و صفات و کارهای خود را از دیگران برتر ببیند و این موجب برتری جویی و گردن کشی بر مردم می شود و سبب دوری مردم از شخص می شود؛ همچنین موجب می شود که شخص نتواند عیوب خود را برطرف نموده و آنچه از او ترک شده جبران نماید؛ پس، از رحمت و لطف و هدایت خدا محروم و از خدا و خلق جدا می شود؛ لذا هیچ تنهایی بدتر از عجب و خودپسندی نیست.

عجب و خودبینی موجب می گردد تمام تلاش ها و زحمات انسان به هدر رفته و زیانکار گردد.

قرآن کریم می فرماید:

قل هل انبئکم بالاخسرین اعمالا الذین ضل سعیرهم فی الحیوة الدنیا وهم یحسبون انهم یحسنون صنعا؛ (۱۸۷)

ای رسول ما! به امت بگو: می خواهید شما را به زیانکارترین مردم آگاه سازم؟ آنها کسانی هستند که عمرشان را در راه حیات دنیای فانی تباه کردند و به خیال باطل می پنداشتند نیکوکاری می کنند.

علی بن سوید می گوید: از امام علیه السلام پرسیدم از عجبی که موجب فاسد شدن عمل می گردد، در پاسخ فرمودند:

العجب درجات منها ان یزین للعبد سوء عمله فیراه حسنا فیعجبه ویحسب انه یحسن صنعا ومنها ان یؤمن العبد بربه فیمن علی الله عزوجل والله علیه فی المن؛ (۱۸۸)

عجب مراتبی دارد: یکی از مراتب عجب این است که انسان کار بد خود را خوب ببیند و خیال کند کارش خوب است؛ مرتبه دیگر آن است که شخص به دلیل ایمان به خدای عز وجل بر او منت بگذارد، در حالی که حقیقتا خدا بر او منت دارد.

بدتر از عجب ادلال است، یعنی خود را در مقابل خدا دارای حق دانستن، در حالی که:

بزرگان نکردند در خود نگاه خدا بینی از خویشتن بین مخواه

امام صادق علیه السلام فرمودند:

اتی عالم عابدا فقال له کیف صلاتک ؟ فقال مثلی یسال عن صلاته ؟ وانا اعبد الله منذ کذا وکذا قال کیف بکائک ؟ قال ابکی حتی تجری دموعی فقال له العالم : فان ضحکک وانت خائف افضل من بکائک وانت مدل ان المدل لایصعد من عمله شیء ؛ (۱۸۹)

عالمی نزد عابدی رفت و به او گفت: نماز خواندنت چطور و در چه حد است؟ عابد جواب داد: از مثل «من» ی از نماز خواندنش می پرسند؟ در صورتی که من از فلان وقت و فلان وقت عبادت خدای کنم. عالم پرسید: گریه کردنت چگونه است؟ گفت: چنان که اشک هایم روان می شود. عالم به او گفت: همانا اگر بخندی و از خدا ترسان باشی بهتر است از این که گریه کنی و به خود بیالی؛ هر که به خود ببالد و از خود راضی باشد، چیزی از عملش قبول نمی کرد.

این جا تن ضعیف و دل خسته می خرد بازار خود فروشی از آن سوی دیگر است

تذکر: شادی از نعمت ها عجب نیست.

قل بفضل الله وبرحمته فبذلک فلیفرحوا؛ (۱۹۰)

ای رسول! به مردم بگو که شما باید منحصرأ به فضل و رحمت خدا شادمان شوید.

سه: آفات زبان

دع القول فیما لاتعرف؛

درباره آنچه نمی دانی سخن مگو.

والخطاب فیما لم تکلف؛ در آنچه به تو مربوط نیست گفتگو مکن.

ایاک ان تذکر من الکلام ما یکون مضحکا وان حکیت ذلک عن غیرک؛

از گفتن سخنان مسخره و بی محتوا برحذر باش، گر چه آن را از دیگران نقل کنی.

تلافیک ما فرط من صمتک ایسر من ادراکک ما فات من منطقک و حفظ ما فی الوعاء بشدالوکاء؛

تدارک و جبران آنچه بر اثر سکوت از دست داده ای، آسان تر است از جبران آنچه بر اثر سخنت از بین رفته است؛ چرا که نگهداری آنچه در ظرف است با محکم بستن آن امکان پذیر است.

ولا تقل ما لم تعلم وان قل ما تعلم؛ آنچه را نمی دانی نگو، هرچند دانسته های تو کم باشد.

من اکثر اهجر؛ کسی که پر حرفی کند، حرفهای بی معنا زیاد می زند.

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند:

اللسان میزان الانسان؛ (۱۹۱) زبان، ترازو و وسیله سنجش انسان است.

یعنی:

تا مرد سخن نگفته باشد عیب و هنرش نهفته باشد

محدث کاشانی رحمه الله درباره زبان می گوید:

زبان یکی از نعمت های بزرگ خدای تعالی و از مخلوقات عجیب و لطیف است. طاعت و عصیان بسیار بزرگ، در حالی که جرمش کوچک است، زیرا کفر و ایمان معلوم نمی شود، مگر به شهادت با زبان و کفر، آخرین حد عصیان و طغیان است و ایمان آخرین درجه طاعت است. زبان درباره همه چیز سخن گوید و متعرض همه می شود، موجود باشد یا معدوم، خالق یا مخلوق، معلوم یا متخیل، مظنون یا موهوم و آگاهی ها و معلومات انسان به وسیله زبان قابل بیان است و این خصوصیت یعنی ابراز تمام معلومات در سایر اعضا یافت نمی شود. زبان در مسیر خیر و صلاح مجال و فضای گسترده، در راه شر و فساد نیز مجال وسیع و گسترده ای دارد.

آنچه مهم است، کنترل و به کارگیری صحیح این عضو کوچک است که کاربرد بسیار زیاد و مهم دارد.

در سخنان معصومان علیهم السلام دستور العمل ها و سفارشاتى برای کنترل زبان بیان شده، که به کارگیری آنها موجب سعادت دنیا و آخرت خواهد بود.

مطالبی که در این وصیت نامه درباره زبان مطرح شده به شرح زیر است:

۱. سخن گفتن در مورد چیزی بدون اطلاع و آگاهی

دع القول فیما لا تعرف;

درباره آنچه نمی دانی سخن مگو.

و نیز می فرماید:

ولا تقل ما لا تعلم وان قل ما تعلم.

کم گوی و گزیده گوی چون در. (۱۹۲)

۲. سخن گفتن درباره چیزی که به انسان مربوط نیست: والخطاب فیما لم تکلف

یکی از مشکلات اجتماعی، سخن گفتن افراد است درباره چیزی که به آنها مربوط نیست. اشخاصی که در مسائل اقتصادی هیچ گونه اطلاع و تخصصی ندارند، در مسائل اقتصادی و سیاسی خود را صاحب نظر دانسته و عنان سخن و قلم رارها می نمایند. حتی متاسفانه این اظهار نظرهای ناآگاهانه به مسائل دینی هم سرایت نموده و بعضی با ضمیمه کردن اشعار و خطابه های عوام پسند و بازی با الفاظ فریبنده، عقاید باطل خود را به اذهان بسیط و ساده القا می نمایند.

مشکل دیگری که تقریباً گریبان گیر اکثریت افراد جامعه ما شده، سخن گفتن در امور مربوط به زندگی دیگران است که منجر به رقابت های غلط در توسعه مادیات و اسراف و تبذیرهای فراوان شده است و در نهایت منجر به بیماری خانمان سوز مصرف زدگی و رکود اقتصادی گردیده .

اما آنچه دین به ما دستور می دهد، این است که در اموری که به ما مربوط نیست سخن نگوییم:

قال رسول الله صلى الله عليه وآله : من حسن المرء ترك ما لا يعنيه; (۱۹۳)

از اخلاق پسندیده، دخالت نکردن در چیزی است که به انسان ارتباط ندارد.

و در روایت دیگر:

ترکه الکلام فیما لا یعنیه; (۱۹۴)

سخن گفتن در چیزی که به او ارتباط ندارد.

تذکر: نهی از دخالت های بیجا در کارهای دیگران غیر از مساله امر به معروف ونهی از منکر است. (۱۹۵)

۳. حرف های مضحک و خنده آور

سخنان خنده آور معمولاً خالی از غیبت و عیب جویی و مسخره کردن افراد نیست. این کار علاوه بر قبیح و حرمتی که دارد، موجب وقت گذرانی و اتلاف عمر می گردد.

به نکته مهمی در این کلام نورانی اشاره شده: وان حکیت ذلک عن غیرک. بعضی خیال می کنند اگر سخنان باطل خود را به دیگران نسبت دهند، این انتساب قبیح کار آنها را از بین می برد و نقل قول مجوزی است برای تمسخر و حرف های بیهوده زدن. لذاء; آلامام علیه السلام در این قسمت از وصیت نامه به فرزندشان می فرمایند: از گفتن سخنان بیهوده و بی محتوا بر حذر باش، گرچه آن را از دیگران نقل کنی.

در تعالیم دینی، خوشگذرانی زیاد و عیاشی منع شده است:

قال رسول الله صلى الله عليه وآله: من کثر ضحکه ذهبته هیئته; (۱۹۶)

خنده زیاد موجب سبکی انسان می گردد.

و قال: المزاح یاکل الهیبه; (۱۹۷)

شوخی انسان را سبک می کند.

قال صلی الله علیه وآله :

إذا ابغض الله عبدا جعل في قلبه مزمارا من الضحك وان الضحك يميت القلب والله لا يحب الفرحين؛ (۱۹۸)

بنده ای که مورد غضب خدا قرار گیرد، در دل او زمزماری از خنده قرار داده می شود؛ به درستی که خنده دل را می میراند و خداوند کسانی را که همیشه به خوشگذرانی و عیاشی سرگرمند دوست ندارد.

تذکر: تبسم و خوشرویی غیر از مضحکه و تمسخر دیگران است. در روایات از تبسم به عنوان اخلاق پسندیده یاد شده است:

ضحک المؤمن تبسم؛ (۱۹۹)

خنده مؤمن تبسم است.

مصباح در معنای تبسم گوید:

التبسم ضحك قليل من غير صوت؛

تبسم، خنده کوتاهی است بدون صدا.

۴. منافع سکوت و زبان های پرحرفی

سخن تا از دهان بیرون نیامده قابل کنترل است، لذا پشیمانی از سکوت کمتر است از پشیمانی از سخن گفتن، زیرا جبران سکوت آسان تر است از جبران حرف زدن. بسیاری از گناهان را انسان با زبان انجام می دهد، لذا سکوت هرچه بیشتر ادامه پیدا کند، گناهان هم کمتر می گردد:

عليك بطول الصمت فانه مطردة للشيطان عون لك في امر دينك؛ (۲۰۰)

بر تو باد سکوت طولانی، زیرا که طرد کننده شیطان است و یاور تو در امر دینت.

چهار: طعام حرام

یکی از نیازهای طبیعی و ذاتی انسان غذا خوردن است و بدون آن نمی تواند به حیات خود ادامه دهد، اما سؤال این است که آیا هر غذایی را به هر اندازه، می تواند بخورد؟

در تعالیم اسلامی از خوردن طعام حرام منع شده و طعام حرام در مقابل طعام حلال و طیب است، و به عبارت دیگر خوردن بعضی از چیزها فی نفسه حرام است، به علت ناپاک بودن آنها و خوردن بعضی دیگر حرام است به دلیل این که مال غیر و بدون اذن اوست.

قرآن کریم می فرماید:

فكلوا مما رزقناکم حلالا طيبا؛ (۲۰۱)

پس از آنچه که خدا روزی حلال و طیب شما قرار داده تناول کنید.

كلوا من طيبات ما رزقناکم ؛ (۲۰۲)

از این رزق پاک و پاکیزه که نصیبتان کردیم تناول کنید.

يا ايها الذين آمنوا لا تاكلوا اموالکم بينکم بالباطل؛ (۲۰۳)

ای اهل ایمان! مال یکدیگر را به ناحق نخورید.

در روایات نیز امر به خوردن حلال و طیب و به دست آوردن روزی حلال و نهی از خوردن مال حرام شده و آثار سوء حرام خوری و منافع طعام حلال بیان گردیده است:

از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده:

طلب الحلال فریضة علی کل مسلم؛ (۲۰۴)

بر هر مسلمانی به دست آوردن روزی حلال واجب است.

من اكل الحلال اربعين يوما نور الله قلبه واجرى ينابيع الحكمة من قلبه الى لسانه؛ (۲۰۵)

کسی که تا چهل روز طعام حلال بخورد، خداوند قلب او را نورانی گرداند و چشمه های حکمت از قلبش به زبانش جاری می گرداند.

شخصی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله درخواست نمود تا مستجاب الدعوه گردد، حضرت فرمودند:

اطب طعمتك تستجب دعوتك؛

طعامت را از حرام پاک گردان، دعایت مستجاب می شود.

و نیز از آن حضرت در آثار سوء طعام حرام روایت شده:

ان لله ملكا على بيت المقدس ينادى كل ليلة: من اكل حراما لم يقبل منه صرف ولا عدل؛

خدای تعالی فرشته ای در بیت المقدس دارد که هر شب ندا می کند: هر کس حرام بخورد، هیچ عملی از او قبول نمی شود.

محدث کاشانی رحمه الله می گوید:

فقليل الصرف النافله والعدل الفريضة؛

گفته شده: صرف، نماز نافله و عدل، نماز واجب است. در روایت دیگر می فرمایند:

كل لحم نبت من حرام فالنار اولی به؛ (۲۰۶)

هر گوشتی که از حرام روییده شود به آتش دوزخ سزاوارتر است.

ب) سفارش هایی درباره زندگی اجتماعی

(۱) مسؤولیت های اجتماعی

وامر بالمعروف تکن من اهل و انکر المنکر بیدک ولسانک و باین من فعله بجهدک;

امر به معروف کن تا اهل معروف شوی و نهی از منکر کن با دست و زبانت و از انجام دهنده منکر به سختی دوری گزین.

وجاهد فی الله حق جهاده ولا تاخذک فی الله لومه لائم وخص الغمرات للحق حیث کان;

در راه خدا تا سرحد توان تلاش نما و هرگز سرزنش ملامت کنندگان تو را از راه خدا باز ندارد و در دریای شداید و مشکلات برای حق هر کجا باشد فرو رو.

ولاتکن خازنا لغیرک و اذا وجدت من اهل الفاقه من یحمل لک زادک الی یوم القیامه فیوافیک به غذا حیث تحتاج الیه فاغتنمه وحمله ایاه واکثر من تزویده وانت قادر علیه فلعلک تطلبه فلاتجده;

برای دیگران اندوخته مکن... و اگر هرگاه نیازمندی را یافتی که می تواند زاد و توشه تو را تارستاخیز بردوش گیرد و فردا که به آن نیازمندی به تو پس دهد، آن را غنیمت شمار و اگر قدرت بر جمع آوری چنین توشه ای داری، هر چه بیشتر فراهم ساز و همراه او بفرست، چرا که ممکن است روزی در جستجوی چنین شخصی باشی، ولی او را نیابی.

واغتنم من استقرضک فی حال غناک لیجعل قضائه لک فی یوم عسرتک;

هنگامی که بی نیاز هستی، اگر کسی از تو قرض بخواهد غنیمت بشمار تا در روز سختی و تنگدستی ات ادا نماید.

یک: امر به معروف و نهی از منکر

یکی از واجبات دین اسلام «امر به معروف و نهی از منکر» است که در قرآن و روایات مورد توجه و تاکید فراوان قرار گرفته است:

ولتکن منکم امه یدعون الی الخیر یامرون بالمعروف وینهون عن المنکر واولئک هم المفلحون; (۲۰۷)

و باید از شما برخی، مردم را به خیر و صلاح دعوت کنند و مردم را به نیکوکاری امر و از بدکاری نهی کنند و اینان که واسطه هدایت خلق هستند در کمال رستگاری اند.

و در مذمت کسانی که این تکلیف الهی را انجام نداده اند می فرماید:

لعن الذین کفروا من بنی اسرائیل علی لسان داوود و عیسی ابن مریم ذلک بما عصوا و کانوا یعتدون. کانوا لا یتناهون عن منکر فعلوه لبئس ما کانوا یفعلون؛ (۲۰۸)

کافران بنی اسرائیل به زبان داوود و عیسی بن مریم بدان جهت لعنت شدند که نافرمانی حکم خدا کردند و از حکم حق سرکشی کردند و از کار زشت یکدیگر را باز نداشتند؛ چقدر کار آنها زشت و قبیح است.

درباره امر به معروف و نهی از منکر، نکته اول که در این وصیت نامه مورد توجه قرار گرفته، این است که امر به معروف و ناهی از منکر باید در عمل انجام دهنده معروف و ترک کننده منکر باشد.

وامر بالمعروف تکن من اهله؛ امر به معروف کن تا اهل آن گردی.

زیرا امر باید خود عمل کننده باشد، لذا امر باعث عمل است.

نکته دوم آن است که اشاره به بعضی از مراتب نهی از منکر شده است: نهی با زبان، نهی با دست؛ یعنی عملاً جلو انجام منکر را بگیر و به سختی از انجام دهنده منکر دوری گزین. (۲۰۹)

امر به معروف و نهی از منکر، به جامعه، حیات و روح می بخشد و مردم را از جمود و بی تفاوتی بیرون می آورد.

در روایتی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله جامعه به طایفه ای تشبیه شده که سوار بر کشتی هستند و برای هر یک مکان خاصی تعیین شده؛ در این بین اگر کسی بخواهد جا و مکان نشستن خود را سوراخ کند، بی تفاوتی دیگران به ضرر همه تمام می شود و اعتراض و منع آنها موجب نجات همه می گردد:

ان قوما رکبوا سفینه فافتسموا فصار لكل رجل منهم موضع فنقر رجل منهم بفاس فقالوا له: ما تصنع؟ قال: هذا مکانی اصنع فیه ما شئت فان اخذوا علی یده نجا ونجوا وان ترکوا هلك وهلكوا. (۲۱۰)

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند:

لا يزال امتي بخير ما امروا بالمعروف ونهوا عن المنكر وتعاونوا على البر فاذا لم يفعلوا ذلك نزعتم منهم البركات وسلط بعضهم على بعض ولم يكن لهم ناصر في الارض ولا في السماء؛ (۲۱۱)

تا زمانی که امت من امر به معروف و نهی از منکر کنند و در کار خیر یکدیگر را یاری رسانند، در خیر و صلاح زندگی می کنند، اما اگر این کارها را انجام ندهند، برکت از آنها گرفته خواهد شد و بعضی بر بعضی دیگر مسلط شوند، در حالی که یاری کننده ای در آسمان و زمین نخواهد داشت.

در وصیت نامه دیگری امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

لا تتركوا الامر بالمعروف والنهي عن المنكر فيولى عليكم شراركم ثم تدعون فلا يستجاب لكم؛ (۲۱۲)

امر به معروف و نهی از منکر را ترک نکنید که اگر ترک کردید، انسان های شرور بر شما حاکم خواهند شد و هر چه دعا کنید برای دفع آنها، مستجاب نخواهد شد.

دو: تحمل سختی ها و مشکلات در راه حق

اسلام دینی است با ابعاد و جنبه های گوناگون و فقط به خطابه و سخنرانی و نصیحت اکتفا نمی کند، بلکه در مواردی هم شمشیر را به کار می گیرد.

قرآن کریم می فرماید:

لقد ارسلنا رسلنا بالبينات وانزلنا معهم الكتاب والميزان ليقوم الناس بالقسط وانزلنا الحديد فيه باس شديد ومنافع للناس وليعلم الله من ينصره ورسله بالغيب ان الله قوي عزيز. (۲۱۳)

پذیرفتن اسلام صرفاً قبول کردن اعمال شخصی و عبادی نیست، بلکه تحمل سختی ها و مشقت های دفاع در برابر هجوم بیگانگان و جهاد در راه خدا و تحمل زخم زبان های دشمن نیز می باشد. گذشتن از جان در راه خدا کاری است که از عهده هر کس بر نمی آید، بلکه اسدالهی را باید تا در لیلۃ المبیّت جان خود را فدای دین خدا و پیغمبرش کند و در شان او آیه کریمه ومن الناس من يشري نفسه ابتغاء مرضات الله والله رؤف بالعباد (۲۱۴) نازل گردد. کسی که در جنگ ها بدن خود را سپر قرار می داد تا ضربات کفار و مشرکان بر پیکر مطهر

پیامبر اکرم اصابت نکند و علاوه بر این جانفشانی ها، زخم زبان های دشمنان اسلام و منافقان را تحمل می نمود که فرمود:

وانی لمن قوم لاتاخذهم فی الله لومة لائم. (۲۱۵)

کسی که هم در زمان حیات رسول الله صلی الله علیه وآله و هم بعد از وفات آن حضرت آماج کینه توزی ها و دشمنی ها قرار گرفته بود و همه این سختی ها را برای حفظ دین خداتحمل نمود، تا جایی که فرمود:

وظفقت ارتئی بین ان اصول بید جزاء او اصبر علی طخیة عمیاء یهرم فیها الکبیر ویشیب فیها الصغیر ویکدح فیها مؤمن حتی یلقى ربه فرایت ان الصبر علی هاتا احجی فصبرت وفی العین قذی وفی الحلق شجاری ترائی نهبا؛ (۲۱۶)

در این اندیشه فرو رفته بودم که با دست تنها به پاخیزم، و یا در محیط پرخفقان و ظلمتی که پدیدآورده اند صبر کنم؟ محیطی که پیران را فرسوده، جوانان را پیر و مردان با ایمان را تا واپسین دم زندگی به رنج و غصه می اندازد.

قرآن کریم می فرماید:

یا ایها الذین آمنوا من یرتد منکم عن دینه فسوف یاتی الله بقوم یحبهم ویحبونه اذله علی المؤمنین اعزة علی الکافرین یجاهدون فی سبیل الله ولایخافون لومة لائم ذلك فضل الله یوتیه من یشاء والله واسع علیم؛ (۲۱۷)

ای کسانی که ایمان آوردید! اگر از بین شما کسی از دین برگردد، به زودی خدا قومی را که دوست دارد و آنها نیز خدا را دوست دارند و نسبت به مؤمنان فروتن و به کافران سرافراز و مقتدرند، به نصرت اسلام برمی انگیزد که در راه خدا جهاد کنند و در راه دین خدا از نکوهش و ملامت کسی باکی ندارند؛ این است فضل خدا، هر که را خواهد عطاء کند و خدا را رحمت وسیع و بی منتهاست و به احوال هر که استحقاق آن را دارد داناست.

سه: یاری مستمندان

امام علیه السلام در این قسمت از وصیت نامه با شیوه زیبا و رسایی حقیقت انفاق در راه خدا را بیان نموده و به آن دعوت می نمایند:

مال و ثروت و امکاناتی که خداوند در اختیار کسی قرار می دهد، بار و توشه ای است که باید آن را به سر منزل مقصود برساند. در مسیر سخت و پرپیچ و خم زندگی باطوفان ها و سیل های سهمگین به مقصد رساندن این بار، کاری است بس دشوار و طاقت فرسا.

چگونگی به دست آوردن مال و ثروت و مصرف آن بسیار دقیق و حساب شده است، تا جایی که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند:

الدنيا حلالها حساب وحرامها عقاب. (۲۱۸)

با این مقدمه، بسیار روشن است که انسان هر چه بیشتر در راه خدا انفاق کند، بارش سبک تر خواهد بود و آنچه مهم است پس دادن آن اموال و ثروت هاست در روزی که:

لا ینفع مال ولا بنون؛ (۲۱۹)

مال و فرزندان سودی نبخشد.

مالی که در راه خدا صرف شود، در آن روز به صورت حسنات به یاری انسان می شتابد، اما خسران و زیان برای کسانی است که ثروت و امکاناتی که خدا در اختیارشان گذاشته موجب ندامت و سیه رویی آنها در آخرت گردد.

قرآن کریم می فرماید:

قل لعبادی الذین آمنوا یقیموا الصلوة وینفقوا مما رزقناهم سرا وعلانیة من قبل ان یاتی یوم لایبیح فیه ولا خلال؛ (۲۲۰)

ای رسول ما! به آن بندگان من که ایمان آوردند بگو: نماز بپادارند و از آنچه روزی آنها کردیم درنهمان و آشکار انفاق کنند، پیش از آن که بیاید روزی که نه چیزی توان خرید و نه دوستی کسی جز خدا به کار آید.

چهار: قرض الحسنه

امام علیه السلام آثار سودمند قرض الحسنه را این گونه بیان داشته اند: هنگامی که بی نیاز هستی، اگر کسی از تو قرض خواست غنیمت شمار، تا در روز تنگدستی ات ادا نماید.

روز تنگدستی ممکن است وقت احتیاج در دنیا باشد، یعنی با قرض الحسنه دادن این روش را رایج کن، تا هرگاه خودت نیازمند شدی، دیگران نیز حاجت تو را برطرف سازند و به تو قرض دهند.

احتمال دیگر آن است که قرض الحسنه باعث می شود تا در روز قیامت که روز حاجت و نیاز است، آثار قرض الحسنه که به صورت حسنه است برای تو مفید و سودمند گردد.

در تعالیم دینی ترغیب فراوان به دادن قرض الحسنه شده و ثواب زیادی برای آن بیان گردیده:

من ذا الذی یقرض الله قرضا حسنا فیضاعفه له اضعافا کثیرة والله یقبض ویبسط والیه ترجعون؛ (۲۲۱)

کیست که به خدا قرض الحسنه دهد تا خدا بر او چندین برابر بیفزاید، و خداست که می گیرد و می دهد و به سوی او همه برمی گردند.

۲) آداب معاشرت و دوستی و همنشینی

یابنی اجعل نفسک میزانا فیما بینک و بین غیرک؛

پسرم خویشتن را معیار و مقیاس قضاوت بین خود و دیگران قرار ده.

- فاحب لغيرک ماتحب لنفسک واکره له ما تکره لها؛

پس آنچه را که برای خود دوست داری برای دیگران هم دوست دار و آنچه برای خود نمی پسندی بر دیگران نیز مپسند.

- ولا تظلم کما لاتحب ان تظلم؛ ستم مکن، همان گونه که دوست نداری به تو ستم شود.

- واحسن کما تحب ان یحسن الیک؛ نیکی کن، همان طور که دوست داری به تو نیکی کنند.

- واستقبح من نفسک ما تستقبحه من غیرک.

آنچه را که برای دیگران زشت و قبیح می دانی، برای خود نیز قبیح بدان.

- وارض من الناس بما ترضاه لهم من نفسک؛

آنچه برای خود می پسندی، برای دیگران نیز بپسند.

- و لا تقل ما لاتحب ان يقال لك؛

چیزی که دوست نداری مردم درباره تو بگویند، درباره آنها مگو.

لاتکن عبد غیرک وقد جعلک الله حراً؛

بنده دیگران مباش چرا که خداوند تو را آزاد آفریده.

ظلم الضعیف افحش الظلم؛ ستم بر ناتوان بدترین ستم است.

تجرع الغیظ فانی لم ار جرعة احلی منها عاقبة ولا الذ مغبة؛

خشم خود را فرو خور که من جرعه ای شیرین تر و خوش سرانجام تر و لذت بخش تر از آن ندیدم.

ولن لمن غالظک فانه یوشک ان یلین لك؛

با کسی که با تو به خشونت رفتار کند نرمی پیشه گیر، که بزودی در برابر تو نرم خواهد شد.

و خذ علی عدوک بالفضل فانه احلی (احد) الظفرین؛

با دشمن خود با فضل و کرم رفتار کن که در میان یکی از دو پیروزی، شیرین ترین را برگزیده ای.

ولا یکبرن علیک ظلم من ظلمک فانه یسعی فی مضرته ونفعک؛

ظلم و ستم کسی که بر تو ستم می کند زیاد بر تو گران نیاید، چرا که در حقیقت به زیان خود و سود تو تلاش می کند.

من ظن بک خیرا فصدق ظنه؛

کسی که به تو گمان نیکی برد، با عمل خود گمانش را تصدیق کن.

ولا یکن اهلک اشقی الخلق بک؛

سعی کن خاندانت بدترین افراد نسبت به تو نباشند.

ولا ترغب فیمن زهد عنک؛ به کسی که به تو علاقه ندارد علاقه مند مباش.

ولیس جزاء من سرک ان تسوء؛

پاداش کسی که تو را خوشحال می کند این نیست که به او بد کنی.

واجعل لكل انسان من خدمک عملا تاخذه به فانه احری الا یتوا کلوا فی خدمتک؛

برای هر کدام از خدمتگذارانت کاری معین ساز که او را در قبال آن مسؤول بدانی، چرا که این سبب می شود کارها را به یکدیگر وانگذارند و در خدمت سستی نکنند.

اکرم عشیرتک فانهم جناحک الذی به تطیر واصلک الذی الیه تصیر ویدک التی بها تصول؛

قبیله و عشیره ات را گرامی مدار، زیرا که آنها پر و بال تو هستند که به وسیله آنها پرواز می کنی و اصل ریشه تو هستند که به آنها باز می گردی و دست و نیروی تو اند که با آن به دشمن حمله می کنی.

ایاک و مشاوره النساء فان رایهن الی افن وعزمهن الی وهن؛

از مشاوره با زنان بهره‌ییز، زیرا نظریه آنها ناقص و تصمیمشان ناپایدار است.

- واكفف عليهن من ابصارهن بحجابك ايها ن فان شده الحجاب ابقى عليهن وليس خروجهن باشد من ادخالك من لايوثق به عليهن;

و از طريق حجاب مشاهد زنان را ببوشان، زيرا حجاب و پوشش، آنها را سالم تر و پاڪ تر نگاه خواهد داشت؛ خارج شدن و بيرون رفتن آنها بدتر از اين نيست كه افراد غير مطمئن را در بين آنها راه دهى.

- وان استطعت الا يعرفن غيرك فافعل؛ اگر بتوانى كه از غير تو ديگرى را نشناسند اين كار را بكن.

- ولا تملك المراة من امرها ماجاوز نفسها فان المراة ريحانة وليست بقهرمانه؛

به زن بيش از حد خود تحميل مكن، زيرا زن همچون شاخه گل است نه قهرمان خشن.

- ولا تعد بكرامتها نفسها ولا تطمعها فى ان تشفع لغيرها؛

احترامش را تا حدى نگهدار كه او را به فكر نيندازد كه براى ديگران شفاعت كند.

- اياك والتغاير فى غير موضع غيره فان ذلك يدعو الصحيحة الى السقم والبريئة الى الريب؛

برحذر باش از اين كه در غير جايى كه بايد غيرت به خرج دهى اظهار غيرت كنى كه نشانه سوءظن تو به او باشد، زيرا اظهار بى اعتمادى و سوءظن، زنان پاكدامن را به ناپاكى و بى گناهان را به آلودگى سوق مى دهد.

قارن اهل الخير تكن منهم و باين اهل الشر تبين عنهم؛

به نيكوكاران نزديك شو كه از آنان خواهى شد و از اهل شر و بدى دور شو تا از آنها بركنار باشى.

احمل نفسك من اخيك؛

در برابر برادرت اين مطالب را بر خود تحميل كن.

- عند صرمة على الصلة؛

به هنگام قطع رابطه از ناحیه او تو خود را به پیوند با او وادار.

- وعند صدوده علی اللطف والمقاربة;

و هنگامی که روی برگرداند لطف و مهربانی پیشه گیر.

- وعند تباعده علی الدنو;

و هنگام دوری اش لطف و نزدیکی.

- وعند جموده علی البذل;

و هنگام سخت گیری اش بخشش نما.

- وعند جرمة علی العذر حتی کانک له عبد وکانه ذو نعمة علیک;

و هنگام جرمش قبول عذر نما، آن چنان که گویا تو بنده او هستی و او صاحب نعمت تو.

- وایاک ان تضع ذلک فی غیر موضعه او ان تفعله بغیر اهله;

اما بر حذر باش که از این که آنچه گفته شد، در غیر محلش قرار دهی یا در باره کسی که اهلیت ندارد به انجام رسانی.

لا تتخذن عدو صدیقک صدیقا فتعدی صدیقک;

هرگز دشمن دوست خود را به دوستی مگیر که با این کار با دوستت به دشمنی برخاسته ای.

وامحض اخاک النصیحة حسنة کانت او قبیحة;

نصیحت خالصانه خود را برای برادرت مهیا ساز، خواه نیک باشد یا بد.

وان اردت قطیعهٔ اخیک فاستبق له من نفسک بقیهٔ یرجع الیها ان بدا له ذلک یوما ما؛

اگر خواستی پیوند دوستی برادری را ببری، جای دستی برایش باقی بگذار که اگر روزی خواست باز گردد و با تو دوست شود بتواند.

ولا تضیعن حق اخیک اتکالا علی ما بینک و بینه فانه لیس لک باخ من اضعت حقه؛

هیچ گاه به اعتماد رفاقت و یگانگی که بین تو و برادرت هست حق او را ضایع مکن، زیرا آن که حقش را ضایع می کنی با تو برادر نخواهد بود.

ولا یکونن اخوک اقوی علی قطیعتک منک علی صلته ولا تکونن علی الاساءهٔ اقوی منک علی الاحسان؛

نباید برادرت در قطع پیوند برادری، نیرومندتر از تو در برقراری پیوند، و نه در بدی کردن، قوی تر از تو در نیکی کردن باشد.

والصاحب مناسب؛

یار و همنشین در حکم خویشاوند است.

والصدیق من صدق غیبه؛

دوست، آن است که در نبودن انسان حق دوستی را رعایت کند.

رب بعید اقرب من قریب و قریب ابعده من بعید؛

چه بسا دور افتادگانی که از خویشاوندان نزدیکترند و خویشاوندانی که از هر کس دورتر می باشند.

والغریب من لم یکن له حبیب؛

غریب کسی است که دوست نداشته باشد.

من لم يبالك فهو عدوك؛

کسی که به کار تو اهمیت نمی دهد در حقیقت دشمن تو است.

سل عن الرفیق قبل الطریق وعن الجار قبل الدار؛

پیش از حرکت به سوی سفر درباره همسفرت پرس و جو کن، و پیش از گرفتن منزل درباره همسایه ات.

إذا كان الرفق خرقا كان الخرق رفقا ربما كان الدواء داء والداء دواء وربما نصح غير الناصح وغش المستنصح؛

آن گاه که مدارا کردن شدت به حساب آید، شدت، رفق و مدارایی خواهد بود. گاه می شود که دارو مایه بیماری و بیماری داروی نجات بخش است، چه بسا آن کس که اهل اندرز نیست اندرز داده و آن کس که از او درخواست نصیحت شده، خدعه به کار گرفته است.

لاخير في معين مهين ولا في صديق ظنين؛

نه در یاور پست خیری وجود دارد و نه در دوست متهم.

قطيعة الجاهل تعدل صلة العاقل؛

بریدن از جاهل، معادل پیوند با عاقل است.

(۳) آداب کسب و تجارت

وان استطعت الا يكون بينك وبين الله ذو نعمة فافعل فانك مدرک قسمك وأخذ سهمك وان اليسير من الله سبحانه اعظم واكرم من الكثير من خلقه وان كان كل منه؛

اگر بتوانی کاری کنی که بین تو و خداوند صاحب نعمتی واسطه نباشد، آن کار را انجام بده؛ زیرا تو قسمت خود را دریافت خواهی کرد و سهم خود را خواهی گرفت. مقدار کمی که از جانب خدای سبحان برسد، محترمانه تر است از مقدار زیادی که از ناحیه یکی از مخلوقاتش به تو رسد، گرچه همه از ناحیه اوست.

حفظ ما في يدك احب الي من طلب ما في يد غيرك؛

نگهداری آنچه در دست داری، نزد من محبوب تر است از درخواست چیزی که در دست دیگری است.

مرارة الياس خير من الطلب الى الناس؛

تلخی یاس و ناداری، بهتر است از درخواست از مردم.

ما اقبح الخضوع عند الحاجة والجفاء عند الغنى؛

چه زشت است خضوع به هنگام نیاز و جفا و ستم به هنگام بی نیازی.

والحرفة مع العفة خير من الغنى مع الفجور؛

ثروت کم همراه با پاکدامنی، بهتر است از ثروت فراوان توأم با گناه.

التاجر مخاطر؛

هر بازرگانی همواره خود را در خطر می اندازد.

واعلم يا بني ان الرزق رزقان رزق تطلبه ورزق يطلبك فان انت لم تاته اتاك؛

پسرم! بدان که روزی بر دو گونه است: یک نوع از روزی که به جستجوی آن بر می خیزی، و روزی دیگری است که به سراغ تو خواهد آمد و اگر تو هم به سویش نروی به دست می آید.

رب يسير انمي من كثير؛

بسیار شده که سرمایه کم، رشدش از سرمایه زیاد بیشتر بوده است.

وان كنت جازعا على ماتفلت من يدك فاجزع على كل مالم يصل اليك؛

اگر بنا باشد بر آنچه از دستت رفته زاری کنی، پس بر همه آنچه به دست نیآورده ای زاری کن.

واعلم يقينا انك لم تبلغ املك ولن تعدو اجلك وانك في سبيل من كان قبلك فخفض في الطلب، واجمل في المكتسب فانه رب طلب قد جر الی حرب فليس كل طالب بمرزوق ولا كل مجمل بمحروم واکرم نفسک عن کل دنیة وان سافتک الی الرغائب فانک لن تعتاض بما تبذل من نفسک عوضا؛

بدان به طور مسلم، هرگز به همه آرزوهایت نخواهی رسید و از اجلت تجاوز نخواهی کرد و تودر راه همان کسانی هستی که پیش از تو می زیسته اند؛ بنابراین در طریق به دست آوردن دنیا ملایم باش و در کسب و کار میانه روی پیشه کن، زیرا چه بسیار شده که تلاش بی حد در راه دنیا منجر به نابودی اموال گردیده، چرا که نه هر تلاشگری به روزی رسیده و نه مدارا کننده ای محروم می شود. بزرگوارتر از آن باش که به پستی تن دهی، هر چند تو را به مقصودت برساند، زیرا تو نمی توانی در برابر آنچه از آبرو و شخصیت در این راه از دست می دهی به دست آوری.

ایاک ان توجف بک مطایا الطمع فتوردک مناهل الهلکة؛

نکند مرکب های طمع با سرعت حرکت کنند و تو را به مهلکه بیندازند.

لا تخاطر بشی ء رجاا اکثر منه؛

هیچ گاه نعمتی را برای این که بیشتر به دست آوری به خطر مینداز.

لیس کل من رمی اصاب؛

چنین نیست که هر تیراندازی به هدف بزند.

قد یکون الیاس ادراکا اذا کان الطمع هلاکا؛

گاه می شود که نومیدی نوعی وصول به مقصد است و این در صورتی است که طمع موجب هلاکت شود.

بارالها! توفیق آشنایی و عمل به معارف دین را به ما عنایت فرما.

و آخر دعوانا ان الحمدلله رب العالمین.

پی نوشتها:

۱. ر.ک: مصادر نهج البلاغه، ج ۳، ص ۲۰۷.
۲. شرح نهج البلاغه، ج ۱۶، ص ۶۶.
۳. شرح نهج البلاغه، ج ۵، ص ۲.
۴. صدوق (ره) در جلد سوم من لایحضره الفقیه، ص ۳۶۲ می گوید:
قال امیرالمؤمنین علیه السلام فی وصیته لابنه محمد بن الحنفیه... .
و در جلد چهارم، ص ۲۷۵ می گوید: وقال امیر المؤمنین علیه السلام فی وصیته لابنه محمد بن الحنفیه رضی الله عنه... .
۴. جواب های دیگر به این اشکال داده شده؛ ر.ک: به سوی مدینه فاضله.
۵. در این نوشتار، بنا بر شرح موضوعی است نه ترتیبی؛ لذا این وصیت نامه در شش موضوع با عناوین فرعی شرح شده است.
۶. دهر (۷۶) آیه ۳.
۷. صحیفه سجادیه، مناجات الشاکین.
۸. بقره (۲) آیه ۷۴.
۹. محمد بن حسن طوسی، تهذیب الاحکام، ج ۸، ص ۱۱۱.
- مرجئه گروهی هستند که - برخلاف خوارج که با عثمان و علی علیه السلام دشمنی می ورزیدند - هرگونه داوری در مورد عثمان و علی علیه السلام را به قیامت واگذارند. آنها ایمان را اصل می دانند و برای عمل ارزشی قایل نیستند، تا جایی که - برخلاف خوارج که مرتکب گناه کبیره را کافر می دانند - ارتکاب کبیره رامضر ایمان نمی دانند. برای شرح بیشتر ر.ک: جعفر سبحانی، بحوث فی الملل والنحل.
۱۰. وسائل الشیعه، ج ۱۵، ص ۱۹۸.
۱۱. بحارالانوار، ج ۱، ص ۲۲۲.
۱۲. همان، ص ۲۲۴.
۱۳. هود (۱۱) آیه ۴۲.
۱۴. یوسف (۱۲) آیه ۵.
۱۵. لقمان (۳۱) آیه ۱۳.
۱۶. همان، آیه ۱۶.
۱۷. همان، آیه ۱۷.
۱۸. صافات (۳۷) آیه ۱۰۲.
۱۹. شایان ذکر است که امام معصوم از سستی و ضعف در تفکر مبرا و پاک است و بحث در این موضوع در مشخصات نامه ۳۱ گذشت.

۲۰. یس (۳۶) آیه ۶۸.
۲۱. درمبحث زمینه تربیت در این موضوع مفصلاً سخن گفته شد.
۲۲. رک: بحارالانوار، ج ۷۴، ص ۷۲ و ۸۳ و ۸۴؛ مستدرک الوسائل، ج ۲، ص ۶۳ و ۶۸.
۲۳. نهج البلاغه، حکمت ۸۶.
۲۴. بحارالانوار، ج ۷۱، ص ۳۴۱.
۲۵. همان، ج ۷۸، ص ۶.
۲۶. غرر الحکم.
۲۷. نهج البلاغه، حکمت ۸۶.
۲۸. مریم (۱۹) آیه ۱۶.
۲۹. همان، آیه ۴۱.
۳۰. همان، آیه ۵۱.
۳۱. همان، آیه ۵۴.
۳۲. ص (۳۸) آیه ۱۷.
۳۳. همان، آیه ۴۱.
۳۴. همان، آیه ۴۵.
۳۵. همان، آیه ۴۸.
۳۶. احقاف (۴۶) آیه ۲۱.
۳۷. آل عمران (۳) آیه ۱۳۷.
۳۸. انعام (۶) آیه ۱۱.
۳۹. اعراف (۷) آیه ۱۰۳.
۴۰. یونس (۱۰) آیه ۳۹.
۴۱. همان آیه ۷۳.
۴۲. نمل (۲۷) آیه ۶۹.
۴۳. قصص (۲۸) آیه ۴۰.
۴۴. زخرف (۴۳) آیه ۲۵.
۴۵. نهج البلاغه، خطبه ۱۹۲.
۴۶. همان، خطبه ۱۸۲.
۴۷. اعراف (۷) آیه ۱۸۰.
۴۸. برای مطالعه بیشتر رک: صدر الدین شیرازی، الشواهد الربوبیه، ص ۴۴.
۴۹. اعراف (۷) آیه ۱۸۰: «برای خداست نام های نیکو؛ خدا را به آنها بخوانید و کسانی که به نام های او کفر و عناد می ورزند به خود واگذارید که به زودی به کردار بدشان مجازات خواهند شد.»

۵۰. اسراء (۱۷) آیه ۱۱۰.
۵۱. فرقان (۲۵) آیه ۶۰.
۵۲. اصول کافی، ج ۱، ص ۱۰۰.
۵۳. کتاب فصول به وسیله رکن الدین محمد بن علی فارسی استرآبادی حلی نجفی، شاگرد علامه حلی، متوفای ۷۲۸ به عربی ترجمه شده، کما این که کتاب های دیگری از خواجه را به عربی ترجمه کرده، مثل اساس الاقتباس، اوصاف الاشراف، اخلاق ناصری، شرح ثمره بطلمیوس.
۵۴. المواقف، ج ۸، ص ۲۱۰.
۵۵. محمد بن محمد النعمان، اوائل المقالات، ص ۵۳.
۵۶. ملک (۶۷) آیه ۳ - ۴.
۵۷. مؤمنون (۲۳) آیه ۹۱.
۵۸. انبیاء (۲۱) آیه ۲۲.
۵۹. ر.ک: المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۴، ص ۲۶۶ و ج ۱۵، ص ۶۲؛ سید محمد حسین طباطبایی، اصول فلسفه و روش رئالیسم، ج ۵، تحت عنوان «برهان تمانع».
۶۰. زخرف (۴۳) آیه ۴۵.
۶۱. وجوه متعددی در فرق بین «واحد» و «احد» ذکر شده، در این جا به بیان علامه طباطبایی (ره) در تفسیرالمیزان بسنده می گردد: «الاحد وصف ماخوذ من الوحدة کالواحد غیر ان الاحد انما یطلق علی ما لا یقبل الکثرة لا خارجا ولا ذهننا».
۶۲. بقره (۲) آیه ۱۶۳.
۶۳. مائده (۵) آیه ۷۳.
۶۴. یوسف (۱۲) آیه ۳۹.
۶۵. نحل (۱۶) آیه ۵۱.
۶۶. حج (۲۲) آیه ۳۴.
۶۷. عنکبوت (۲۹) آیه ۴۶.
۶۸. نهج البلاغه، خطبه ۱.
۶۹. همان جا.
۷۰. همان، خطبه ۱۹۵.
۷۱. همان، خطبه ۹۱.
۷۲. همان، خطبه ۱۸۲.
۷۳. قبلا در بحثی پیرامون وظایف علما درباره خشوع و خضوع علما و دانشمندان در مقابل خدای تعالی سخن گفته شد.
۷۴. انعام (۶) آیه ۱۰۳.

۷۵. مستدرک الوسائل، ج ۵، ص ۳۲۰.
۷۶. حسن بن امین الدین طبرسی، مکارم الاخلاق، ص ۳۱۳.
۷۷. صحیفه سجادیه (مناجات الشاکرین).
۷۸. بحار الانوار، ج ۳، ص ۲۵۹.
۷۹. همان، ج ۱، ص ۲۲۴.
۸۰. ق (۵۰) آیه ۱۶.
۸۱. اصول کافی، ج ۲، ص ۴۹۶.
۸۲. بقره (۲) آیه ۱۸۶.
۸۳. علامه طباطبایی (ره) در تفسیر المیزان، ذیل این آیه شریفه می گوید: «این آیه مضمونش بهترین بیان ولطیف ترین و زیباترین اسلوب را دارد بخاطر چند نکته:
- اول: اساس گفتار را بر متکلم وحده قرار داده نه غیبت، می فرماید: «من به شما نزدیکم»، نمی فرماید: «خدا به شما نزدیک است» و این سیاق دلالت دارد بر این که خدای تعالی نسبت به مضمون آیه عنایت دارد.
- دوم: تعبیر فرموده به «عبادی» و نفرموده «ناس» یا تعبیر دیگری نظیر آن.
- سوم: واسطه را حذف نموده، نفرموده «ای پیامبر در پاسخ سؤال آنها بگو»، بلکه خودش مستقیماً پاسخ داده که «انی قریب».
- چهارم: تاکید می است که با «ان» مشدده، در «فانی قریب» می باشد.
- پنجم: نزدیک بودن را با صفت بیان کرده نه با فعل، نفرموده «نزدیک می گردم»، بلکه فرموده «نزدیکم».
- ششم: استجاب دعا را به لفظ مضارع آورده نه ماضی، تا دلالت داشته باشد بر استمرار و دوام و تجدداً اجابت.
- هفتم: فرمود: اجابت می کنم دعای دعا کننده را اگر دعا کند مرا، قید و مقید یکی شده تا این که دلالت کند بر این که هیچ شرطی غیر از خود دعا کردن برای اجابت وجود ندارد، نظیر: «ادعونی استجب لکم» مؤمن (۴۰) آیه ۶۰.
- هشتم: هفت مرتبه ضمیر متکلم در آیه تکرار شده که این روش در قرآن منحصر به این آیه است.»
۸۴. دعای ابو حمزه ثمالی).
۸۵. غافر (۴۰) آیه ۶۰.
۸۶. بقره (۲) آیه ۱۸۶.
۸۷. تحریم (۶۶) آیه ۸.
۸۸. صحیفه سجادیه (مناجات التائبین).
۸۹. مو از قالو بلی تشویش دیرم
- گنه از برف و باران بیش دیرم اگر لا تقنطوا دستم نگیره مو از یا ویلنا تشویش دیرم
۹۰. زمر (۳۹) آیه ۵۳.
۹۱. حجر (۱۵) آیه ۵۵ - ۵۶.

۹۲. اصول کافی، ج ۲، ص ۲۸۰.

۹۳. همان، ص ۵۴۴.

۹۴. نهج البلاغه، حکمت ۸۷.

۹۵. بحار الانوار، ج ۹۰، ص ۳۲۲.

۹۶. همان، ص ۳۲۳.

۹۷. اصول کافی، ج ۲، ص ۴۸۹.

آن یکی الله می گفتی شبی تا که شیرین گردد از ذکرش لبی گفت شیطانش خمش ای سخت روی چند گویی آخر ای بسیار گوی می نیاید یک جواب از پیش تخت چند الله می زنی با روی سخت او شکسته دل شد و بنهاد سر دید در خواب او خضر را در خضر گفت هین از ذکر چون وامانده ای چون پشیمانی از آن کش خوانده ای گفت لبیکم نمی آید جواب زان همی ترسم که باشم رد باب گفت خضرش که خدا گفت این به من که برو با او بگو ای ممتحن نی که آن الله تو لبیک ماست آن نیاز و سوز و دردت پیک ماست نی تو را در کار من آورده ام نی که من مشغول ذکر کردی ام حيله ها و چاره جویی های تو جذب ما بود و گشاد آن پای تو ترس و عشق تو کمند و پیک ماست زیر هر یارب تو لبیک ماست

۹۸. بقره (۲) آیه ۲۱۶.

۹۹. نحل (۱۶) آیه ۹۶.

۱۰۰. حج (۲۲) آیه ۳۷.

۱۰۱. نهج البلاغه، حکمت ۱۳۰.

۱۰۲. مؤمنون (۲۳) آیه ۱۱۵.

۱۰۳. نهج البلاغه، حکمت ۱۳۲: خداوند فرشته ای دارد که همه روز بانگ می زند: بزایید برای مرگ و جمع آوری کنید برای فنا و بنا کنید برای ویران شدن.

۱۰۴. برای توضیح این عبارت «انقص فی رایى»، در همین کتاب به مبحث اول فصل دوم، تحت عنوان «مخاطب نامه ۳۱» مراجعه کنید.

۱۰۵. حجر (۱۵) آیه ۸۵.

۱۰۶. نحل (۱۶) آیه ۷۸.

۱۰۷. كهف (۱۸) آیه ۶۵ تا ۸۲.

۱۰۸. ذکر ادله نظام احسن در عالم هستی از حوصله این نوشتار خارج است؛ ر.ک: سید محمد حسین طباطبائی، نهاییه الحکمه، مرحله دوازدهم، فصل هفدهم: «فی العنايه الالهيه بخلقه و ان النظام الكونى فى غايه ما يمكن من الحسن و الاتقان.»

۱۰۹. زمر (۳۹) آیه ۲۷.

۱۱۰. كهف (۱۸) آیه ۴۵.

۱۱۱. جمعه (۶۲) آیه ۶ - ۸.

۱۱۲. زلزله (۹۹) آیه ۸ و ۷.
۱۱۳. نساء (۴) آیه ۱۸.
۱۱۴. نهج البلاغه، خطبه ۲۰۴.
۱۱۵. همان، خطبه ۱۹۶.
۱۱۶. نهج البلاغه، خطبه ۲۳۰.
۱۱۷. تداخل بعضی از اقسام بر خواننده بصیر پوشیده نیست.
۱۱۸. آل عمران (۳) آیه ۱۰۲.
۱۱۹. نساء (۴) آیه ۱۳۱.
۱۲۰. مائده (۵) آیه ۳۵.
۱۲۱. بقره (۲) آیه ۱۹۷.
۱۲۲. طلاق (۶۵) آیه ۲ - ۳.
۱۲۳. همان، آیه ۴.
۱۲۴. همان، آیه ۵.
۱۲۵. نهج البلاغه، نامه ۴۵.
۱۲۶. همان، خطبه ۱۹۳.
۱۲۷. رعد (۱۳) آیه ۲۸.
۱۲۸. اعراف (۷) آیه ۲۰۱.
۱۲۹. مناجات الذاکرین.
۱۳۰. بقره (۲) آیه ۱۵۲.
۱۳۱. احزاب (۳۳) آیه ۴۱ - ۴۲.
۱۳۲. در مورد یاد مرگ در بحث قبل به تفصیل سخن گفته شد.
۱۳۳. شبستری در گلشن راز می گوید:
 مرا گفתי بگو چپود تفکر کزین معنا بماندم در تحیر تصور کان بود بهر تدبر به نزد اهل عقل آمد تفکر ز ترتیب
 تصویرهای معلوم شود تصدیق نامفهوم مفهوم
۱۳۴. آل عمران (۳) آیه ۱۹۰ - ۱۹۱.
۱۳۵. رعد (۱۳) آیه ۳.
۱۳۶. روم (۳۰) آیه ۱۳.
۱۳۷. جاثیه (۴۵) آیه ۱۳.
۱۳۸. نهج البلاغه، خطبه ۱۰۳.
۱۳۹. همان، خطبه ۱۵۳.
۱۴۰. همان، حکمت ۱۱۳.

۱۴۱. همان، حکمت ۵ و ۳۶۵.
۱۴۲. اصول کافی، ج ۲، ص ۵۵.
۱۴۳. همان جا.
۱۴۴. مسند احمد بن حنبل، ج ۵، ص ۱۸۲ و سایر مصادر روایی و تاریخی، از جمله مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۴۸؛ صحیح مسلم، ج ۷، ص ۱۲۲؛ سنن بیهقی، ج ۲، ص ۱۴۸؛ صحیح ترمذی، ج ۵، ص ۶۶۲.
- در این که قرآن را ثقل اکبر و عترت پیامبرعلیهم السلام را ثقل اصغر می گویند، شارح بحرانی (ره) در ذیل سخن امیرالمؤمنین علیه السلام که فرمودند: «الم اعلم فیکم بالثقل الاکبر و اترک فیکم الثقل الاصغر» می گوید: «واشاربکونه اکبر الی انه الاصل المتبع المقتدی به». اقول: ویمکن ان یقال فی وجه التسمیة بالاکبر و الاصغر: ان القرآن بمنزلة المتن وهم علیهم السلام الشارحون و المفسرون له.
۱۴۵. نحل (۱۶) آیه ۸۹.
۱۴۶. اسراء (۱۷) آیه ۹.
۱۴۷. بقره (۲) آیه ۲.
۱۴۸. رک: اصول کافی، ج ۱، ص ۲۲۸ (باب انه لم یجمع القرآن کله الا الائمة علیهم السلام وانهم یعلمون القرآن کله).
۱۴۹. همان، ج ۱، ص ۲۲۹.
۱۵۰. رعد (۱۳) آیه ۴۳.
- ۱۵۱ و ۱۵۲ و ۱۵۳. اصول کافی، ج ۱، ص ۲۲۹.
۱۵۴. جعفر سبحانی، بحوث فی الملل والنحل، ج ۱، ص ۲۴.
۱۵۵. دیوان حافظ.
۱۵۶. آل عمران (۳) آیه ۱۴۴.
۱۵۷. بحار الانوار، ج ۲۷، ص ۶۲؛ رک: مسند احمد، ج ۴، ص ۵ و ۳۲۶ و ۳۲۸؛ صحیح بخاری، ج ۴، ص ۲۱۰ و ۲۱۳ و ۲۱۹ و ج ۵، ص ۱۵۸؛ صحیح مسلم، ج ۷، ص ۱۴۴ و ج ۸، ص ۶۴۴؛ سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۶۴۰؛ سنن ترمذی، ج ۵، ص ۳۵۹ و ۳۶۰.
۱۵۸. ص (۳۸) آیه ۸۲.
۱۵۹. بقره (۲) آیه ۱۵۵ - ۱۵۶.
۱۶۰. غافر (۴۰) آیه ۵۵ و ۷۷.
۱۶۱. طور (۵۲) آیه ۴۸.
۱۶۲. نهج البلاغه، حکمت ۸۲.
۱۶۳. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱۶، ص ۸۵.
۱۶۴. انشقاق (۸۴) آیه ۶.
۱۶۵. اصول کافی، ج ۱، ص ۵۰.

۱۶۶. وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۱۲۳.

۱۶۷. بحار الانوار، ج ۲، ص ۲۶۰.

۱۶۸. نحل (۱۶) آیه ۹.

۱۶۹. مائده (۵) آیه ۶۶.

۱۷۰. بقره (۲) آیه ۱۴۳.

۱۷۱. نهج البلاغه، خطبه ۹۴.

۱۷۲. همان، حکمت ۱۰۹.

۱۷۳. قصص (۲۸) آیه ۷۷.

۱۷۴. بحار الانوار، ج ۷۱، ص ۱۷۷.

۱۷۵. همان، ص ۲۲۱.

۱۷۶. مولوی در شرح این حدیث می گوید:

گفت پیغمبر که نفحات های حق اندر این ایام می آرد سبق گوش هس دارید این اوقات را در ربایید این چنین نفحات را نفحه ای آمد شما را دید و رفت هر که را می خواست جان بخشید و رفت نفحه دیگر رسید آگاه

باش تا از این هم وانمانی خواجه تاش

۱۷۷. نهج البلاغه، حکمت ۲۱.

۱۷۸. همان، حکمت ۱۱۸.

۱۷۹. همان، حکمت ۳۶۳.

۱۸۰. بحار الانوار، ج ۱۰، ص ۱۱۱.

۱۸۱. نهج البلاغه، نامه ۳۱.

۱۸۲. حج (۲۲) آیه ۴۶.

۱۸۳. جاثیه (۴۵) آیه ۲۳.

۱۸۴. کهف (۱۸) آیه ۲۸.

۱۸۵. نهج البلاغه، حکمت ۱۱۳.

۱۸۶. بحار الانوار، ج ۱، ص ۸۸.

۱۸۷. کهف (۱۸) آیه ۱۰۳ و ۱۰۴.

۱۸۸. اصول کافی، ج ۲، ص ۳۱۳.

۱۸۹. اصول کافی، ج ۲، ص ۳۱۳.

۱۹۰. یونس (۱۰) آیه ۵۸.

۱۹۱. ملا محسن فیض کاشانی، المحجّة البيضاء، ج ۵، ص ۱۶۰ (کتاب أفه اللسان).

۱۹۲. در بخش اول فصل دوم، شرح مفصلی درباره این موضوع گذشت.

۱۹۳. بحار الانوار، ج ۱، ص ۲۱۶.

۱۹۴. بحار الانوار، ج ۲، ص ۱۳۶.
۱۹۵. برای بررسی بیشتر موضوع امر به معروف و نهی از منکر ر.ک: لطف الله صافی، راه اصلاح.
۱۹۶. بحار الانوار، ج ۷۷، ص ۲۳.
۱۹۷. بحار الانوار، ج ۷۸، ص ۱۱۳.
۱۹۸. وسائل الشیعه، ج ۴، ص ۱۲۳.
۱۹۹. اصول کافی، ج ۲، ص ۶۶۴.
۲۰۰. بحار الانوار، ج ۷۱، ص ۲۷۹.
۲۰۱. نحل (۱۶) آیه ۱۱۴.
۲۰۲. طه (۲۰) آیه ۸۱.
۲۰۳. نساء (۴) آیه ۲۹.
۲۰۴. بحار الانوار، ج ۳، ص ۹.
۲۰۵. المحجّة البيضاء، ج ۳، ص ۲۰۴.
۲۰۶. همان.
۲۰۷. آل عمران (۳) آیه ۱۰۴.
۲۰۸. مائده (۵) آیه ۷۸ - ۷۹.
۲۰۹. برای بررسی بیشتر مساله ر.ک: راه اصلاح یا امر به معروف و نهی از منکر.
۲۱۰. صحیح بخاری، ج ۳، ص ۱۶۴؛ مسند، احمد، ج ۴، ص ۲۷۰.
۲۱۱. وسائل الشیعه، ج ۱۱، ص ۳۹۸.
۲۱۲. نهج البلاغه: نامه ۴۷.
۲۱۳. حدید (۵۷) آیه ۲۵.
۲۱۴. بقره (۲) آیه ۲۰۷.
۲۱۵. نهج البلاغه، خطبه ۱۹۲.
۲۱۶. همان، خطبه ۳.
۲۱۷. مائده (۵) آیه ۵۴.
۲۱۸. اصول کافی، ج ۲، ص ۴۵۹.
۲۱۹. شعرا (۲۶) آیه ۸۸.
۲۲۰. ابراهیم (۱۴) آیه ۳۱.
۲۲۱. بقره (۲) آیه ۲۴۵.

کتابنامه

۱. قرآن
۲. نهج البلاغه
۳. آمدی، عبدالواحد بن محمد (م ۵۲۰ ق): غرر الحکم، تحقیق مصطفی درایتی، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی ۱۳۶۶.
۴. ابن ابی الحدید (م ۶۵۶ ق): شرح نهج البلاغه، چاپ دوم، دار احیاءالکتب، بیروت ۱۳۸۶.
۵. ابن اثیر (م ۶۰۶ ق): النهاية فی غریب الحدیث، دار احیاء التراث العربی.
۶. ابن فارس، ابی الحسن احمد (م ۳۹۵ ق): معجم مقاییس اللغة، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۴۰۴.
۷. احمد بن حنبل (م ۲۴۱ ق): مسند احمد، دار صادر، ۱۳۸۹.
۸. امینی، عبدالحسین (م ۱۳۹۰ ق): الغدیر، چاپ چهارم، دارالکتاب العربی، ۱۳۹۷.
۹. انصاری، شیخ مرتضی (م ۱۲۸۱ ق): المکاسب، مکتبه العلامه.
۱۰. ایجی، قاضی عضد (م ۷۵۶ ق): المواقف، منشورات رضی.
۱۱. بابا طاهر، (م ۴۱۰ ق): رباعیات، دنیای کتاب.
۱۲. بحرانی، ابن میثم (م ۶۷۹ ق): شرح نهج البلاغه، چاپ دوم، دفتر نشر کتاب، ۱۴۰۴.
۱۳. بهشتی، احمد: تربیت از دیدگاه اسلام، دفتر نشر پیام، قم ۱۳۶۰.
۱۴. بیهقی (م ۴۵۸ ق): سنن کبری، دارالفکر، بیروت.

۱۵. ترمذی (م ۲۷۹ ق): سنن، تحقیق عبد الوهاب عبد اللطیف، چاپ دوم، دارالفکر، بیروت ۱۴۰۳.
۱۶. جعفری، محمد تقی: ترجمه و تفسیر نهج البلاغه، چاپ دوم، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، تهران ۱۳۵۸.
۱۷. حافظ، شمس الدین محمد (م ۷۹۲ ق): دیوان، چاپ سوم، انتشارات صفی، تهران ۱۳۶۵.
۱۸. الحرائی، ابن شعبه (م ۴۰۰ ق): تحف العقول، تصحیح علی اکبر غفاری، چاپ دوم، دفتر انتشارات اسلامی، قم ۱۳۶۳.
۱۹. حسن زاده آملی، حسن: کلمه علیا در توقیفیت اسماء، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۱.
۲۰. حکیمی: الحیاء، چاپ سوم، دفتر انتشارات اسلامی، قم ۱۳۶۰.
۲۱. حلّی، یوسف بن مطهر (م ۷۳۶ ق): کشف المراد، تصحیح حسن زاده آملی، مؤسسه انتشارات اسلامی، ۱۴۰۷.
۲۲. حویزی، ابن جمعه (م ۱۱۱۲ ق): تفسیر نورالثقلین، تصحیح سید هاشم رسولی، چاپ دوم، المطبعة العلمیه، قم ۱۳۸۲.
۲۳. خطیب، عبدالزهران: مصادر نهج البلاغه، دار الاضواء.
۲۴. خمینی، روح الله (م ۱۴۰۹ ق): چهل حدیث، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۷۱.
۲۵. خوئی، سید ابوالقاسم (م ۱۴۱۳ ق): معجم رجال الحدیث، چاپ چهارم، مرکز نشر آثار شیعه، قم ۱۴۱۰.
۲۶. خویی، سید هاشم (م ۱۳۴۲ ق): منهاج البراعة، بنیاد فرهنگی امام مهدی، ۱۴۰۶.
۲۷. دستغیب، سید عبد الحسین (م ۱۴۰۲ ق): قلب سلیم، دارالکتب الاسلامیه، تهران ۱۳۵۱.
۲۸. - : گناهان کبیره، چاپ ششم، حاج محمد ضربابی، تهران ۱۳۵۳.

۲۹. دشتی، محمد؛ محمدی، کاظم: المعجم المفهرس لالفاظ نهج البلاغه، چاپ دوم، نشر امام علی، ۱۳۶۹.
۳۰. دهخدا، علی اکبر (م ۱۳۳۴ش / ۱۳۷۵ ق): لغت نامه، انتشارات دانشگاه تهران، تهران ۱۳۳۷.
۳۱. راغب (م ۵۶۵ ق): معجم مفردات الفاظ القرآن، تحقیق ندیم مرعشی، المكتبة المرتضوية.
۳۲. زمخشری، جارالله (م ۵۲۸ ق): الکشاف، نشر ادب الحوزه.
۳۳. سبحانی، جعفر: بحوث فی الملل و النحل، چاپ دوم، مؤسسه امام صادق، قم ۱۴۱۰.
۳۴. - : مفاهیم القرآن، مؤسسه امام صادق.
۳۵. سعدی، مصلح الدین (م ۶۹۱ ق): گلستان، انتشارات جاوید.
۳۶. سنایی، ابوالمجد (م ۵۲۵ ق): دیوان، انتشارات ابن سینا.
۳۷. شهید ثانی، زین الدین بن علی (م ۹۶۵ ق): منیه المريد، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۶۳.
۳۸. شیخ بهایی، بهاء الدین محمد عاملی (م ۱۰۳۰ ق): کلیات اشعار و آثار شیخ بهایی، نشرچکامه، تهران ۱۳۶۱.
۳۹. شیخ حر عاملی، محمد بن الحسین (م ۱۱۰۴ ق): وسائل الشیعه، تحقیق عبدالرحیم ربانی، چاپ پنجم، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۳.
۴۰. صافی، لطف الله: الهیات در نهج البلاغه، بنیاد نهج البلاغه، تهران ۱۳۶۱.
۴۱. - : راه اصلاح، چاپ دوم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۷۵.
۴۲. - : سفرنامه حج، چاپ سوم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۷۵.
۴۳. - : شرح حدیث عرض دین، انتشارات حضرت معصومه، ۱۳۷۶.

۴۴. صدرالدين شيرازى، محمد بن ابراهيم: الشواهد الربوبية، تصحيح جلال الدين آشتياني، چاپ دوم، مركز نشر دانشگاهي، ۱۳۶۰.

۴۵. صدوق، ابن بابويه (م ۳۸۱ ق): التوحيد، تصحيح سيد هاشم حسيني تهراني، دفتر انتشارات اسلامي.

۴۶. - : خصال، تصحيح على اكبر غفاري، دفتر انتشارات اسلامي، ۱۳۶۲.

۴۷. - : من لا يحضره الفقيه، تحقيق سيد حسن خراسان، چاپ ششم، دار الاضواء، بيروت ۱۴۰۵.

۴۸. طباطبائي، سيد محمد حسين (م ۱۴۰۲ ق): اصول فلسفه و روش رئاليسم، پاورقى شهيدمطهرى، دفتر انتشارات اسلامي، قم.

۴۹. - : الميزان، چاپ دوم آخوندى، ۱۳۹۷.

۵۰. - : نهاية الحكمة، دفتر انتشارات اسلامي، ۱۳۶۲.

۵۱. طبرسى، احمد بن على (م ۵۸۸ ق): الاحتجاج، مطبعة النعمان، نجف الاشرف ۱۳۸۶.

۵۲. طبرسى، حسن بن امين الدين: مكارم الاخلاق، مؤسسه دارالطباعه.

۵۳. طبرسى، فضل بن حسن (م ۵۴۸ ق): مجمع البيان، تصحيح سيد هاشم رسولى محلاتي، مكتبة العلمية الاسلاميه.

۵۴. طريحي، فخرالدين (م ۱۰۸۵ ق): مجمع البحرين، تصحيح سيد احمد حسيني، چاپ دوم، المكتبة المرتضوية، تهران ۱۳۶۲.

۵۵. طوسى، محمد بن حسن (م ۴۶۰ ق): امالى، مطبعة النعمان، نجف اشرف ۱۳۱۳.

۵۶. - : تهذيب الاحكام، تصحيح سيد حسن خراسان، چاپ دوم، دارالاضواء، بيروت ۱۴۰۶.

۵۷. طوسی، نصیر الدین (م ۶۷۲ ق): فصول، دانشگاه تهران.
۵۸. فیض الاسلام، سید علی نقی: ترجمه و شرح نهج البلاغه، چاپخانه آفتاب، تهران.
۵۹. فیض کاشانی، محسن (م ۱۰۹۱ ق): المحجۀ البيضاء، تصحیح علی اکبر غفاری، چاپ دوم، دفتر انتشارات اسلامی.
۶۰. - : الوافی، مکتبۀ الامام امیرالمؤمنین العامۀ، اصفهان ۱۴۰۶.
۶۱. فیومی (م ۷۷۰ ق): مصباح المنیر، دار الهجرة ۱۴۰۵.
۶۲. قریشی، سید علی اکبر: قاموس قرآن، چاپ چهارم، دارالکتب الاسلامیۀ، تهران ۱۳۶۴.
۶۳. قمی، شیخ عباس (م ۱۳۵۷ ق): مفاتیح الجنان، انتشارات پیروز.
۶۴. کریمی، علی: به سوی مدینه فاضله، انتشارات راسخون، قم ۱۳۷۶.
۶۵. کلینی، محمد بن یعقوب (م ۳۲۸ ق): الکافی، تصحیح علی اکبر غفاری، دارالاضواء، بیروت ۱۴۰۵.
۶۶. مایر، فردریک : تاریخ فلسفه تربیتی، ترجمه علی اصغر فیاض، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران ۱۳۵۰.
۶۷. مجلسی، محمد باقر (م ۱۱۱۰ ق): بحارالانوار، چاپ دوم، مؤسسۀ الوفاء، بیروت ۱۴۰۳.
۶۸. - : مرآة العقول، تصحیح سید هاشم رسولی محلاتی، چاپ دوم، دارالکتب الاسلامیۀ، ۱۳۶۳.
۶۹. محمد فؤاد عبد الباقي (م ۱۳۴۶ ق): المعجم المفهرس لالفاظ القرآن، دار احیاء التراث العربی، بیروت.
۷۰. مسلم (م ۲۶۱ ق): الصحیح، دارالفکر، بیروت.
۷۱. مظفر، محمد رضا (م ۱۳۸۴ ق): المنطق، دارالتعارف للمطبوعات، ۱۴۰۲.

٧٢. مفيد، محمد بن نعمان (م ٤١٣ ق): اوائل المقالات، كنگره هزاره مفيد، قم ١٤١٣.
٧٣. مولوى، جلال الدين (م ٦٧٢ ق): مثنوى، تصحيح محمد رمضان، چاپخانه خاور.
٧٤. نراقى، احمد (م ١٢٤٥ ق): معراج السعاده، انتشارات جاويدان.
٧٥. نراقى، محمدمهدى (م ١٢٠٩ ق): جامع السعادات، چاپ ششم، مؤسسه الاعلمى بيروت ١٤٠٨.
٧٦. نواب: ترجمه و شرح نهج البلاغه.
٧٧. نورى، حسين (م ١٣٢٠ ق): مستدرک الوسائل، تحقيق و چاپ مؤسسه آل البيت، ١٤٠٨.
٧٨. يسوعى، لويس معلوف (م ١٣٢٤): المنجد، انتشارات اسماعيليان، ١٣٦٢.